

در جزوه دوم کتاب در فصل وجود دارد یعنی باب چهارم.

فصل اول: درباره قضیه و اقسام آن.

فصل دوم: درباره احکام قضایا همچون تناقض و عکس نقیض و عکس مستوی. این فصل از صفحه

۱۸۷ شروع می شود.

مطلب اول:

نکته ۱: تعریف قضیه یا خبر یا عقد یا قول جازم: (۱)

قضیه به مرکب تامی گفته می شود که متصف کردن او به صدق یا کذب صحیح است. مثل زید

تام، لیس زید بقائم، ان كانت الشمس طالعت فاللهار موجود.

این تعریف از دو قسمت تشکیل شده است

الف: مرکب تام است. مرکب تام در تعریف جنس قریب می باشد که شامل خبر و اشاء می شود چون

خبر مرکب تام است چنانکه اشاء مرکب تام می باشد.

ب: متصف کردن او به صدق یا کذب صحیح است. این بخش از تعریف عرضی خاص و یا فصل

برای خبر می باشد که اشاء را از تعریف خبر خارج می کند بدلیل اینکه اشاء مرکب تامی است که

اتصافی او به صدق یا کذب صحیح نیست همچون اضراب. با این توضیح تعریفی که برای خبر ارائه

شد رسم تام یا حد تام است. (۲)

نکته ۲: تعریف اشاء:

اشاء به مرکب تامی گفته می شود که متصف کردن او به صدق یا کذب صحیح نیست بدلیل اینکه اشاء

حالی از واقعیتی نیست که اگر مطابق با او باشد او را متصف به صدق نمائیم و اگر مطابق نباشد

او را متصف به کذب نمائیم. (۳)

مطلب دوم:

اشکال بر تعریف خبر و اشاء:

بعضی از اشاءات از قبیل استهزام انسان عالم، سؤال انسان غنی و آرزو کردن انسان واجد

و..... متصف به کذب می شوند. مثلا اگر انسانی که عالم به قیام زید است سؤال نمود هل

زید قائم؟ می گوئیم این کلام دروغ است و یا اگر انسانی که دارای مال و منال است

(۱) شرح منظره ص ۴۶ - جوهر النضید ص ۳۸

(۳) علوم اسلامی ص ۴۸

(۲) شرح خبیصی ص ۳۳

درخواست کمک مالی نمود و گفت آعلی درهماً می‌گیرم این کلام دروغ است و یا اگر اسنانی آرزوی ۲

چیزی را کرد که واجد آن است مثلاً گفتم کیت لی ولداً می‌گیرم این کلام دروغ است ایندرف

از اشادات

اولاً: داخل در تعریف خبر می‌شوند پس تعریف خبر مانع اعیار نیست.

ثانیاً: از تعریفی انشاء خارج می‌شوند پس تعریفی انشاء جامع افراد نیست.

خلاصه اشکال:

تعریف خبر مانع اعیار نیست و تعریفی انشاء جامع افراد نیست.

جواب:

برای حل این اشکال یک قید به تعریف خبر و انشاء اضافه می‌شود و آن قید (لذاتی) است. در

اینصورت تعریف ایند چنین می‌شود:

الخبر: المركب التام الذي یصح ان نصفه بالصدق او الكذب لذاته؛ یعنی خبر مرکب تامی

است که لذاته (خود او) متصف به صدق یا کذب می‌شود.

الانشاء: المركب التام الذي لا یصح ان نصفه بالصدق او الكذب لذاته؛ یعنی انشاء مرکب

تامی است که لذاته (خود او) متصف به صدق یا کذب نمی‌شود. با اضافه کردن این قید

اشکال برطرف می‌شود چون خود این اشادات متصف به صدق یا کذب نمی‌شوند بلکه

مدلول و معنای التزامی این اشادات است که کلام خبری است به کذب متصف شده است

و لذا این امور داخل در تعریفی انشاء بوده و از تعریفی خبر خارج می‌باشند. مدلول التزامی

این اشادات به ترتیب عبارتند از:

من جاهل هستم، من بی‌چیزم، من را جد نیستم.

دلیل بر اینکه این اشادات دارای یک معنای التزامی است که خبری باشد این است

که استهتام حقیقی همیشه از جهل و سؤال از حاجت و نیاز رتبی از فقدان ناشی

می‌شود پس کسی که استهتام می‌کند لازم است که خبر از جهل خود می‌دهد

و یا کسی که سؤال می‌کند لازم است که خبر از حاجت خود می‌دهد و یا کسی که تنبی

می‌کند خبر از خاقد بودن خود می‌دهد. این لوازم که خبر هستند متصف به صدق یا

کذب می‌شوند نه خود این اشادات.

توجه:

اگر قید لذاته هم اضافه نمی‌شد باز اشکال به تعریف وارد نبود ولی برای واضح تر شدن

این قید اصانه شد. چون تعریف خبر و انشاء بدون اضافه این قید چنین بود:

خبر مرکب تا بی است که توصیف او به صدق یا کذب صحیح است. و انشاء مرکب تا بی است که توصیف او به صدق یا کذب صحیح نیست. و این انشاءات خودشان متصف به صدق یا کذب نشده اند.

خلاصه:

الرقید لذاته نیز نمی آمد اشکال وارد نبود ولی برای وضوح بیشتر به این قید تصریح شد. مطلب سوم:

نکته ۱: اشکال سکالی بر تعریف خبر:

در تعریف خبر صدق و کذب مأخوذ است در تعریف صدق و کذب نیز خبر مأخوذ است و این دُور است. از این اشکال این سبب و حواصی نصیر و ملا سعد تشارانی جوابهای متفاوت داده اند. (۱) نکته ۲: اشکال بر بعضی از تعریف های خبر:

مرکب غیر تام نیز متصف به صدق یا کذب می شوند مثل زید العالم بصورت موصوف و صفت. جواب این اشکال را در حاشیه ببینید. (۲)

نکته ۳: قید لذاته خبرهای قرآنی را داخل در تعریف خبری کند چون ذاتاً و با قطع نظر از قائل متصف به صدق و یا کذب می شود و همچنین بدیهاتی که امرشان دامن بین صدق و کذب نیست. (۳)

نکته ۴: در قضیه شوطیه صدق و کذب به اجزاء قضیه متوجه نمی شود بلکه به اتصال و اتصال متوجه است. (۴)

نکته ۵: قضیه بر دو قسم است

الف: ملفوظ ب: معقوله. تعریف شامل هر دو قسم می شود. (۵)

نکته ۶: طبق نظر بعضی قضیه غیر از تصدیق است. (۶)

نکته ۷: نامگذاری قضیه به قضیه از باب نامگذاری کلی به اسم جزء است. (۷)

(۱) مقصد الطالب ص ۱۷۵ - اشارت ج ۱ - ص ۱۱۲ - اساس الاقباس ص ۲۴ - ره خور ص ۱۴۹

(۲) حاشیه ص ۵۴ (۳) شرح الشمد ج ۱ ص ۴

(۴) اساس الاقباس ص ۸۰ - جوهر النضید ص ۴۳ (۵) مقصد الطالب ص ۱۷۴

قضیه در یک تقسیم بر دو قسم است

۱- قضیه حملیه : قضیه حملیه به قضیه ای گفته می شود که در او حکم به اتحاد (یکی بودن) و ثبوت چیزی برای چیزی و یا نفی اتحاد و نفی ثبوت چیزی برای چیزی شده است . مثال :  
الحديد معدن ، لکن الکاذب مؤتمن .

در مثال اول حکم به ثبوت معدن برای حديد شده است و در مثال دوم مؤتمن از کاذب نفی شده است .

۲- قضیه شرطیه : قضیه شرطیه به قضیه ای گفته می شود که :

اولاً : حد اقل از دو قضیه تشکیل شده است .

ثانیاً : بین این دو قضیه یک نسبت وجود دارد که این نسبت اتصال و وابستگی و پیوند و یا انفصال و جدائی و معادلت و بینونت می باشد (در موجد) و یا عدم اتصال و انفصال (در سالبه) مثال :

اذا اشرفت الشمس فالنهار موجود - در این قضیه بین جمله اشرفت الشمس و النهار موجود که هر کدام یک قضیه حملیه می باشند نسبت و وابستگی و توقف بر قرار است .

اللفظ مفرد او مرکب . در این قضیه بین دو جمله اللفظ مفرد و اللفظ مرکب که هر کدام یک قضیه حملیه می باشد نسبت انفصال و جدائی بر قرار است . (۱)

نکته ۱ : تقسیم قضیه به حملیه و شرطیه تقییمی بحسب رابطه و نسبت حکمیه است . اگر رابطه اتحادی باشد حملیه و اگر از نوع تلازم یا تعاند باشد شرطیه است . (۲)

نکته ۲ : عده ای در تعریف قضیه حملیه و شرطیه چنین گویند :  
اگر در قضیه به ثبوت چیزی برای چیز دیگری یا نفی آن حکم شده باشد قضیه را حملیه و الا شرطیه نامند .

اشکالی که بر این تعریف وارد است این است که در قضیه زید خندان است حکم به اتحاد شده است و نه ثبوت چیزی برای چیز دیگری و لذا نباید حملیه باشد در حالیکه حملیه است .

مرحوم ملا صدرا به هر دو وجه نظر راسخ است و لذا گوید : کل عقد اتحادي او ارتباطی ... (۳) به همین جهت مرحوم مخلص در توضیح ثبوت را بر اتحاد عطف نموده است اگر

(۲) علم اسلامی ص ۵۵

(۱) البصائر الضمیریه ص ۴۹

(۳) اسفار ج ۱ ص ۲۲۵ - منطق مقارن ص ۹۳

چه در آخر در تعریف حملیه نای از اتحاد بنوره است.

نکته ۳: بعضی گویند تقسیم قضیه بر حمل و شرطی عقلی است. (۱)

نکته ۴: جملا ت قلم زید و زید اِضی به قضیه حملیه هستند چون اول بمقوله زید قائم است

و دوم مؤول به زید مقول فی حقه اِضی به است. (۲)

نکته ۵: تقدم حملیه بر شرطیه به این علت است که حملیه جزء شرطیه است. (۳)

نکته ۶: به قضیه حملیه اِسط نیز گویند. (۴)

نکته ۷: بعضی از محققین شرطیه را بنحو دیگری تعریف بنوره اند (۵)

مطلب دوم:

قضیه شرطیه بر دو قسم است

الف: شرطیه متصله: اگر نسبتی که در قضیه شرطیه وجود دارد نسبت اتصال و وابستگی و پیوستگی

و تعلق باشد به قضیه شرطیه، متصله گویند. مثال:

ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود. نسبتی که بین کانت الشمس طالعة و النهار موجود است

نسبت وابستگی است یعنی وجود نهار وابسته به طلوع خورشید است بطوری که طلوع خورشید

که آمد وجود نهار نیز خواهد آمد.

ب: شرطیه منفصله: اگر نسبتی که در قضیه شرطیه وجود دارد نسبت انفصال و جدائی و

بینوختی و عدم تعلق باشد به قضیه شرطیه منفصله گویند. مثال:

العدد زوج او فرد. نسبتی که بین العدد زوج و العدد فرد است نسبت انفصال است. یعنی

بین این دو قضیه عناد و بینوختی می باشد.

نکته ۱: رابطه ای که در قضیه شرطیه دو طرفی را به یکدیگر پیوند می دهد یا از نوع پیوستگی و

تلازم است یعنی یک طرف مستلزم دیگری است هر جا که اینطرف است آن طرف هم هست

و یا از نوع گسستگی و تعاندند. یعنی می خواهیم بگوییم میان دو طرف نوعی علم و فاق وجود دارد

اگر اینطرف باشد آنطرف نخواهد بود و اگر آن طرف باشد اینطرف نخواهد بود. (۶)

نکته ۲: اداة اتصال در عربی همان اداة شرط و در فارسی اگر، هرگاه، هنگامی که، هر زمان

و در سانس فتن لفظ «چنین نیست که» اضافه می شود و در عربی لفظ لیس به یکی از اداة

(۱) حاشیه ص ۵۶ - ص ۲۶۸ - مقصود الطالب ص ۱۸۳

(۲) شرح الشیخ ص ۵ - ص ۱۰ (۳) شرح الشیخ ج ۲ ص ۱۵

(۴) منطق المشیقین ص ۷ - (۵) شرح مطالع ص ۱۱۰ - شرح ج ۲ ص ۵

شرط متصلی شود. (۱) واداء انفصال را ما ، أو و الفاعلی از این قبیل می باشد.

نکته ۳: تسمیه متصله به شرطی حقیقت است چون اداء شرط در آن وجود دارد ولی در منفصله تسمیه بخاطر مشابهت با متصله است از جهت اینکه در این دو، ترکیب بین قضایا صورت گرفته است و یا از جهت اینکه بهر دو شرطیه است مثلاً هذا العدد اما زوج و اما فرد بهر دو ان لم یکن زوجا فهو فرد و ان لم یکن فردا فهو زوج است. (۲)

مطلب سوم:

قضیه چه حملیه چه شرطیه متصله و چه شرطیه منفصله بر دو قسم است

الف: موجبه: حملیه موجبه آن است که در او حکم به ثبوت چیزی برای چیزی شده است. شرطیه متصله موجبه آن است که نسبت بین دو قضیه اتصال و وابستگی باشد. شرطیه منفصله موجبه آن است که نسبت بین دو قضیه انفصال و بینونت باشد. مثال:

زید قائم ، ان كانت الشمس طالعت فانهار موجود ، العدد زوج او فرد .

ب: سالبه: حملیه سالبه آن است که در او حکم به عدم ثبوت چیزی برای چیزی شده است.

شرطیه متصله سالبه آن است که نسبت بین دو قضیه نفی اتصال باشد. شرطیه منفصله سالبه آن است که نسبت نفی غبار و انفصال باشد. مثال:

ليس زيد قائماً ، ليس كذا كانت الشمس طالعت كان الليل موجوداً ، ليس العدد إما ان يكون زوجاً وإما ان يكون منقسماً بهساوین .

نکته ۱: نامگذاری قضیه بر حبه به حملیه و متصله و منفصله به طریق حقیقت است چون معنای

حمل و اتصال و انفصال در موجبه تحقق پیدا می کند و اما سالبه به طریق مجاز است. (۳)

نکته ۲: به ایجاب و سلب کیف قضیه گویند.

نکته ۳: یکی از انواع قضایای حملیه ، حملیه مروره الموصول است. این قضیه به قضیه منفصله

شبهت دارد و اما وجه امتیاز بین این دو در این است که در مروره الموصول موضوع بر اداء

انفصال متمم می شود و در منفصله بالعکس است. مثال:

إما ينتفي المركب بانقضاء أحد أجزائه أو جميعها ← منفصله

المركب ينتفي إما بانقضاء أحد أجزائه أو جميعها ← مروره الموصول. (۴)

(۱) رهبر خرد ص ۱۸۴

۱۱۴

(۲) جوهر المنضد ص ۴۰ - شرح منظر ص ۴۶ (۳) شرح مطالع ص ۱۱۴ - شرح مطالع ص

مطلب اول:

نکته ۱: قضیه حملیه - طبق یک نظریه - از سه جزء تشکیل شده است

الف: موضوع و یا محکوم علیه: آن است که بر او حکمی جاری شود.

ب: محمول و یا محکوم به: آن است که بوسیله او حکمی جاری شود.

ج: نسبت بین موضوع و محمول. آنچه که دلالت بر این نسبت می کند رابطه گویند. مثال:

زید قائم - به زید موضوع و به قائم محمول گویند. بین زید و قائم نسبتی وجود دارد و الا

مفید بنور. (۱)

نکته ۲: قضیه شرطیه نیز از سه جزء تشکیل شده است.

الف: مقدم: به شرط در قضیه شرطیه مقدم گویند.

ب: تالی: به جواب و جزاء در قضیه شرطیه تالی گویند.

ج: نسبت بین مقدم و تالی. آنچه که دلالت بر این نسبت می کند رابطه گویند. مثال:

اذا اشرفت الشمس کان النهار موجوداً: به اشرف الشمس مقدم و به کان النهار موجوداً تالی

گویند و بین این دو قضیه نسبت اتصال برقرار است و به اِذَا رابطه گویند

تذکر:

در قضیه شرطیه متصله طبیعت قضیه دلالت دارد که کدام جزء مقدم و ملزم و کدام جزء تالی و

لازم است. مثلاً در اذا اشرفت الشمس کان النهار موجوداً اشراق شمس مقدم و وجود نهار

تالی است چون اول علت برای دوم است. برخلاف قضیه شرطیه منفصله که طبیعت قضیه دلالت

ندارد که کدام جزء مقدم و کدام جزء تالی است چون عیناً یک شیء با شیء دیگر مستلزم آن

است که آن شیء دیگر نیز معاند با شیء اول باشد و لذا تفاوت ندارد که جزء اول را مقدم

و جزء دوم را تالی بنامیم و یا بالعکس. ولی از باب الحاق به متصله و بتبعیت از متصله به

جزء اول مقدم و به جزء دوم تالی گویند. (۲)

فائده ۱: به لفظی که بر نسبت دلالت می کند رابطه گویند. رابطه دو صورت دارد

الف: یک مرتبه رابطه، زمانی است یعنی دال بر اقتران نسبت حکمی با حدالانمند الثلاثة است مثل

کان و یكون و...

ب: یک مرتبه رابطه، غیر زمانی است مثل هو. (۳)

(۱) منطلق مقارن ص ۹۴ - حاشیه ص ۱۷۲ - شرح الشمیة ج ۲ ص ۱۶ - و صبر خرد ص ۱۵۲

(۲) جهر النضید ص ۴۱ - اساس الاقتباس ص ۱۷ - اشارات ج ۱ ص ۱۱۷

فائده ۲: رابطه دو حالت دارد

الف: یک مرتبه در قضیه ذکر می شود. در این صورت به قضیه ثلاثیه گویند مثل زید هو عالم  
ب: یک مرتبه در قضیه ذکر نمی شود. در این صورت به قضیه ثنائیه گویند مثل زید عالم. (۱)  
فائده ۳: رابطه در شرطیه متصله اداة شرط و فاء جزاء و در شرطیه منقطعه اداة جناد  
همچون اما و اونی باشد. (۲)

مطلب دوم:

قضیه حملیه در صورت دارد

الف: یک مرتبه موضوع قضیه حملیه جزئی حقیقی می باشد. در این صورت به قضیه ، شخصی و مخصوص  
گویند. مثل: محمد مرسل است. ، هذا انسان. - شیخ اشراق شاخصی نامند  
ب: یک مرتبه موضوع قضیه حملیه کلی می باشد. در این صورت قضیه سه حالت پیدا می کند که در  
هر حالتی اسم مخصوصی دارد

۱- یک مرتبه مراد از کلی من حیث هو است یعنی مراد معنای کلی است با قطع نظر از افرادش  
به عبارت دیگر محمول از برای خود معنای کلی است نه افراد آن. در این صورت به قضیه ،  
قضیه طبیعیه گویند چون حکم از برای طبیعت و حقیقت و چینی موضوع است نه افراد آن.  
مثال:

الا انسان کلی ، الانسان نوع ، الحيوان جنس ، الماطق فصل ، الصالحك عرفی خاص و ...  
در تمامی این امثال محمول از برای خود معنای کلی است نه افراد موضوع. چون افراد متصف  
به کلی و نوع و جنس و ... نمی شوند.

۲- یک مرتبه حکم از برای افراد کلی است نه معنای کلی ولی در قضیه موضوع بصورت کلی  
آورده شده است تا کلی همچون آئینده ای افراد را نشان بدهد و عنوان برای افراد قرار  
گیرد و اما در قضیه مقدار افراد بیان نشده است که محمول برای چه مقدار از افراد کلی  
که موضوع واقع شده است می باشد. در این صورت به قضیه مجهله گویند. چون بیان مقدار  
افراد در چنین قضیه ای متروک مانده است.

مثال:

الا انسان فی حسی ، رئیس القوم خار مهم و ... در این دو مثال موضوع کلی است و حکم از

(۱) شرح شمسیه ج ۲ ص ۱۵ - القواعد الجلیه ص ۲۴۷ - اساس الاقباس ص ۶۵ - شرح مطالع ص ۱۱۳

(۲) جوهر المنضید ص ۴۱

برای افراد است ولی بیان نشده است که حکم از برای تمامی افراد است یا برای بعضی از افراد است.

۳- یک مرتبه حکم برای افراد کلی است نه معنای کلی. ولی مقدار افراد موضوع در قضیه مشخص شده است که آیا حکم از برای تمامی افراد است یا برای بعضی از افراد. در این صورت به قضیه محصوره یا مسوره گویند. قضیه از جهت مقدار افراد موضوع بی دو نوع است.

الف: کلیه: در صورتی که حکم برای تمامی افراد موضوع باشد مثل: کل امام معصوم

ب: جزئی: در صورتی که حکم برای بعضی افراد باشد مثل: بعض الناس یکنونون.

فائده ۱: این تقسیمات برای قضیه شرطیه نیز باشد چنانکه خواهد آمد. (۱)

فائده ۲: تمثیل به هذا برای قضیه شخصی اشاره به این نکته دارد که شخصی بی بایست

موضوعش جزئی حقیقی باشد اعم از اینکه این جزئی حقیقی بودن بحسب اصل وضع باشد

یا در استعمال باشد مثل اسم اشاره و ضمی بر طبق یک نظریه (۲).

فائده ۳: تسبیه شخصی به شخصی از باب نامگذاری یک شیء به وصف بعضی او می باشد

چون خصوص وصف برای موضوع است. آنگاه موضوع گاهی شخص معین در خارج است

و گاهی در ذهن است مثل: أَسَامَةٌ أَجْرٌ مِنْ تَعَالٍ. مراد از اسامه حقیقی است که در

ذهن معین می باشد. (۳)

مطلب سوم:

کلام ابن سینا در اشارات: (۴)

اگر وجود ال باعث عمومیت و سهولت شود و دخول تنوین باعث خصوصیت شود در زبان عرب قضیه

مهمله وجود ندارد بلکه یا عموم هستند و یا خصوص و لذا جزء محصوره قرار می گیرند. ولی آیا

ال و تنوین مفید این امور هستند یا خیر مربوط به علم نحو و بلاغت است و ما منطبق با آنها

مخلوط نمی کنیم.

کلام مصنف:

حق این است که در کلام عرب قضیه مهمله وجود دارد زمانی که ال برای حقیقت باشد آنکه

بوسیله ال اشاره به ماهیت مدخولش شود با نظر به افراد مدخول. ولی مقدار افراد مشخص

نشده است. ولی اگر ال حقیقت برای استغراق باشد در این صورت مفید عموم است اما برای

تعیین اینکه ال حقیقت مفید عموم است یا خیر قوی لازم است. مثلاً در مثال الانسان

(۲) حاشیه ص ۲۷

(۱) البصائر ص ۵۵

(۴) اشارات ج ۱ ص ۱۱۷

(۳) شرح شتیج ۲ ص ۲۰

فی حسن الآ الذین آمنوا استثناء قرین است که مراد از آل حقیقت است، استغراق می باشد (۱)

مطلب اول:

نکته ۱: گفته شد قضیه به اعتبار موضوع بر چهار قسم است: شخصی، طبیعی، مهمله، محصوره. در علم منطق، تنها از قضیه محصوره بحث می شود و لذا مباحثی که در آینده مطرح می شود از قبیل تناقض، تضاد، تداخل، عکس نقیض، عکس مستوی و ... تماماً درباره قضیه محصوره است.

نکته ۲: در این نکته باید توضیح داده شود که چرا در علم منطق از قضیه شخصی و طبیعی و مهمله بحث نمی شود.

اما قضیه شخصی:

قضیه شخصی در محاورات زیاد بکار می روند ولی در علم منطق از قضایای شخصی همچون محمد (ص)، رسول (ص)، زید قائم و ... به دو دلیل بحث نمی شود الف: مسائلی که در علم منطق مطرح می شود مثل مسائل بقیه علم یک سلسله مسائل کلی است که با قضایای شخصی تناسبی ندارند.

ب: مسائلی که در علم منطق مطرح می شود یک سلسله قانونها و قواعد عمومی است که در هر علم و دانش مورد استقاده قرار می گیرد و بیان قانون کلی با قضیه شخصی تناسبی ندارد (۲) فائده ۱: قضایای شخصی در علم غیر استدلالی همچون تاریخ و جغرافیا و رجال و ... دارای ارزش و اعتبار می باشند (۳)

فائده ۲: از قضیه شخصی - بخصوصها - اصلاً بحث نمی شود چون کمالی در شناختن جزئیات نیست بدلیل تغیر و عدم ثبات آنها. ولی در ضمن محصرات از شخصیته بحث می شود (۴)

فائده ۳: قضایای شخصی در علم ساقط است چون مقدمات برهان می بایست دائم الصدق با سند و شخصیات دوام ندارند. (۵)

اما قضیه طبیعی:

در علم منطق از قضایای طبیعی همچون انسان کلی، انسان نوع، حیوان جنس و ... بحث نمی شود. دلیل:

(۱) شرح المخصیج ۱ ص ۳۲۰ (۲) شرح منظر ص ۴۹ - علوم اسلامی ص ۵۶

(۳) منطق مقارن ص ۱۰۶ (۴) حاشیه ص ۵۸ (۵) جرم النضید ص ۵۶

دلیل اینک قضیه طبیعی در حکم قضیه شخصی است چون همان طوری که موضوع در قضیه

شخصیه شامل غیرخودش نمی شود موضوع در قضیه طبیعی نیز چنین است. موضوع در طبیعی اگر چه کلی است ولی این کلی با توجه به مفهوم و معنایی که دارد موضوع واقع شده است و این کلی با توجه به معنایش شامل غیرخودش نمی شود بلکه اگر این کلی حکایت از افراد می کرد و آئیندای برای نشان دادن افرادی بود و دلالت می کرد بر اینکه محمول برای افراد موضوع است قضیه عمومیت پیدا می کرد و در حکم قضیه شخصی نمی شد ولی در قضیه طبیعی امر چنین نیست بلکه موضوع حاکی از افرادی نیست چون محمول در این قضیه برای افراد موضوع ثابت نیست. (۱)

فائده ۱: از قضایای طبیعی در علوم بحث نمی شود چون لطایع کلیه در خارج موجود نیستند پس کلامی در تناقض آنها نیست (۲)

فائده ۲: قضایای طبیعی در بعضی از علوم مثل علم معرفت النفس، علم حساب، علم هندسه علم فقه، علم وظائف الاعضاء و... زیاد است (۳)  
اما قضیه مهمه:

در علم منطوق از قضایای مهمه نیز بحث نمی شود. دلیل:

صغری: قضیه مهمه در حکم قضیه جزئیه است. چون اگر شما یک قضیه مهمه داشته باشید

با سید همچون انسان فی خمس در این قضیه دو احتمال است.  
۱- احتمال دارد حکم (در خسوف برون) در واقع برای تمامی افراد موضوع باشد. اگر حکم برای تمامی افراد موضوع باشد می شود گفت حکم برای بعضی افراد ثابت است یعنی قضیه جزئیه صادق است.

۲- احتمال دارد حکم در واقع برای بعضی از افراد موضوع باشد. اگر حکم برای بعضی افراد باشد در این صورت نیز قضیه جزئیه صادق است.

پس قدر متیقن و قدر مسلم در قضیه مهمه صدق آنها بطور جزئیه است یعنی در قضیه مهمه بعضی افراد قطعی و زائد بر آن متکوک است لذا اعتباری به زائد نمی شود.

کبری: و قضیه جزئیه از محصورات است که در علم منطوق مورد بحث قرار می گیرد.

نتیجه: پس با وجود بحث از قضیه جزئیه در ضمن محصورات نیازی به بحث از

(۱) شرح مطالع ص ۱۲۰ (۲) حاشیه ص ۵۸

(۳) مقصود الطالب ص ۱۸۷

مهمه نیست ولذا در منطق از مهمه بحث نمی شود (۱)

فائده ۱:

از مهمات احتراز باید کرد تا در غلط نیفتند و اگر استعمال کنند دلالتش مساوی دلالت قضایای جزئیه باشد (۲)

فائده ۲:

قضایای مهمه نه در علوم و نه در فلسفه اعتبار مستقل ندارند. آنها را باید در ردیف قضایای جزئیه محصوره حساب کرد. (۳)

فائده ۳:

قضیه مهمه در قوه جزئیه است ولی بالعقل جزئیه نیست چون بین جزئیه و مهمه این فرق وجود دارد که در جزئیه سور ذکر شده است ولی در مهمه خیر. (۴)

فائده ۴:

قال فی الاشارات ص ۱۲۱ :

انما قال فی قوه الجزئیه لا یقال لیست تدل بالوضع علی ذلك بل بالعقل.

(۱) اشارات ج ۱ ص ۱۲۱ - التحصیل ص ۴۸ - حاشیه ص ۲۷۵، ۲۷۶ - رهبر خرد ص ۱۵۷ - مقصود الطالب ص ۱۸۶ (۲) اساس الاقیاس ص ۸۵

گفته شد قضیه حملیه محصوره به آن قضیه ای گفته می شود که در آن مقدار افراد موضوع مشخص شده است یعنی مشخص شده است که آیا محمول برای تمامی افراد موضوع است و یا برای بعضی از افراد موضوع. و آیا محمول از تمامی افراد موضوع سلب شده است و یا از بعضی از افراد موضوع. با حفظ این سخن گفته می شود به آن لفظی که در قضیه حملیه بیانگر مقدار افراد است سور یا خاص گویند مثل کلمه کل و بعضی. سور هر یک از محصورات چهارگانه چنین است:

الف: سور موجب کلیه: کل، جمیع، عامه، کافه، لام استعراق، جمیع مضاف و تمامی الفاعلی که دلالت دارند بر اینکه محمول برای تمامی افراد موضوع ثابت است.

ب: سور سالب کلیه: لا شی، لا واحد، نکره در سیاق نفی یا نفی و تمامی الفاعلی که دلالت دارند بر اینکه محمول از تمامی افراد موضوع سلب است.

ج: سور سالب جزئیه: لیس، بعض، بعض... لیس... لیس کل و تمامی الفاعلی که دلالت دارند بر اینکه محمول از بعضی از افراد موضوع سلب است.

د: سور موجب جزئیه: بعض، واحد، کثیر، قلیل و تمامی الفاعلی که دلالت دارند بر اینکه محمول برای بعضی از افراد موضوع ثابت است.

نکته ۱: کلمه سور در لغت بمعنای دیوار دور شهر می باشد که شهر را احاطه کرده است. آنگاه به لفظی که برسیند آن مقدار افراد موضوع بیان می شود. سور گویند چون چنانکه سور شهر را احاطه می کند و حد و مرز آن را مشخص می کند این الفاظ نیز بر افراد احاطه می کنند. افرادی که حکم برای آنها ثابت است یا ثابت نیست. (۱)

نکته ۲: در هر لفظی از لغات سور وجود دارد مثلاً در لغت فارسی سور موجب کلیه: همه، همگان، سراسر، هر و سور موجب جزئیه: برخی، پاره ای، پهری، دستهای، بخشی و سور سالب کلیه هیچ و سور سالب جزئیه: نه هر، نه همه، نه همه و امثال اینها است. (۲)

نکته ۳: کلمات لیس کل، لیس بعضی، بعض لیس هر سه سور سالب جزئیه می باشند. ولی این سه با یکدیگر فرق دارند. فرق این سه در شرح مطالع چنین آمده است:

لیس کل با المطابقت دلالت بر رفع ایجاب کلی می کند. پس معنای صریح لیس کل حیران انسانان است که ایجاب کلی مرتفع است. آنگاه رفع ایجاب کلی یا به رفع اثبات از هر یک است (سلب کلی)

(۱) البصائر النصیبه ص ۵۱ - علم اسلامی ص ۵۸ - شرح خبیه ص ۳۶

(۲) شرح مطالع ص ۱۲۳ - رهجو خرد ص ۱۵۸

۱۴۱ و یا به رفع اثبات از بعض است (سلب جزئی) و بنا بر هر دو احتمال رفع اثبات از بعض محقق است.

پس بالاخر دلال بر رفع اثبات از بعض است و چون سلب جزئی به طریق قطع از آن لازم می آید و سلب کلی به نحو احتمال، این لفظ به عنوان سوره برای سالبه جزئی مخصوص شده است بخاطر اخذ به متیقن و مسلم و ترک محتمل و مشکوک. ولی در لفظ اخیر بالعکس است یعنی بالمطابقه دلال بر سلب حکم از بعض هستند و بالاخر دلال بر رفع ایجاب کلی می باشند.

آنگاه شرح مطالع بعد از این بیان گردید صواب چیز دیگری است. (۱)

نکته ۴: حق در سوره این است که بر موضوع وارد شود و الا قضیه مغرّفه خواهد بود که بحث

آن می آید. (۲)

مطلب دوم:

نکته ۱: گفته شد که قضیه حملیه به اعتبار موضوعش بر چهار قسم است شخصیته، مبهمله، محصوره، طبیعیته. سه قسم اول از این اقسام در قضیه شرطیه نیز وجود دارد. ولی این اقسام که در قضیه شرطیه پیدا می شود به اعتبار موضوع قضیه شرطیه نیست چون قضیه شرطیه دارای موضوع نیست تا به اعتبار آن این اقسام را پیدا کند بلکه این اقسام به اعتبار دیگری برای قضیه شرطیه پیدا می شود که در نکته دوم می آید.

توجه به این امر لازم است که هر کدام از مقدم و تالی در قضیه شرطیه چون در اصل قضیه بودند اند دارای موضوع می باشند ولی به موضوع آنها اطلاق موضوع شرطیه نمی شود.

نکته ۲: قضیه شرطیه اعم از اینکه متصله یا منقطه باشد سه قسم است

الف: شخصیته: به قضیه شرطیه ای گفته می شود که اتصال و انفصال و یا عدم اتصال و انفصال در آنها مخصوص به زمان معین و یا حالت معین می باشد. مثال:

ان جاء علی غاضباً فلا اسلم علیہ. سلام نکردن متوقف بر آمدن علی در حال غضب است.

اذا امطرت السماء الیوم فلا اخرج من الدار. خارج نشدن از دار متوقف بر بارش باران

در امروز می باشد.

اما ان تکون الساعة الان الواحدة او الثانية. انفصال در ساعت ایجاد نموده ایم که یا یکی است

یا دو. ولی ساعت در زمان مشخص که الان باشد.

ب: مبهمله: به قضیه شرطیه ای گفته می شود که در آن حکم به اتصال و انفصال و یا عدم این دو

شده است ولی مشخص نشده است که این حکم در هر حالتی از حالات و یا در هر زمانی از زمانها

(۱) شرح مطالع ص ۱۲۳ - مقصور الطالب ص ۱۸۵ - اساس الاقباس ص ۸۳

است و یا اینکه مختص به حالت مشخص و یا زمان مشخصی باشد. مثال :

اذا بلغ الماء كراً فلا يفعل بلا قارة الخجاسته. در این قضیه حکم شده است که عدم انفعال به نجاست متوقف بر گریز بودن آب است اما در قضیه مشخص نشده است که این حکم در همه حالات است و یا بعض حالات و یا در همه از مندا است و یا در بعض از مندا.   
القضية إما ان تكون موجبة او سالية. در این قضیه متصله مشخص نشده است که در هر حالتی و یا در هر زمانی قضیه از این دو حالت خارج نیست و یا در حالتی مشخص و یا زمان مشخص.

ج : محصوره : به قضیه شرطیه ای گفته می شود که در آنها مشخص شده است که اتصال و انفصال و یا عدم این دو در تمامی حالات و یا از مندا است و یا در بعضی از حالات و یا از مندا. آنکه اگر حکم در تمامی اوقات و یا حالات بود کلیه و اگر بعضی از اوقات و یا حالات بود جزئی است. مثال :

كلما كانت الشمس طالعت فالنهار موجود. وجود نهار وابسته به طلوع خورشید است در هر وقتی که طلوع شمس در آن ممکن باشد.   
دائماً إما ان يكون العدد الصحيح زجراً او فرداً. در این قضیه مشخص شده است که حکم همیشه است.

قد يكون اذا كان الا انسان عالماً كان سعيداً. در این قضیه مشخص شده است که سعید بودن گاهی ملازم با عالم بودن انسان است نه همیشه. (۱)

فائدة ۱ : محصوره بودن و مهمله بودن شرطیات مربوط به اجزاء قضیه نیست بلکه مربوط به حال اتصال و انفصال است. (۲)

فائدة ۲ : سرائیکه در شرطیه و قضیه طبیعی مطرح نمی شود این است که در قضیه طبیعی حکم از آن موضوع به عنوان یک مفهوم کلی ذهنی است و در اینجا اصلاً موضوعی مطرح نیست تا حکم بدان نسبت داده شود از اینرو جایی برای طرح قضیه طبیعی نخواهد بود (۳)   
فائدة ۳ : عده ای از محققین گویند طبیعی در شرطیه نیز معقول است. (۴)   
مطلب سوم :

چنانکه قضیه حملیه دارای سور بود قضیه شرطیه محصوره نیز دارای سوری باشد. اقسام

(۱) شرح شمیة ص ۵۵ - قواعد الجلید ص ۲۸۴ - حاشیة ص ۶۸ - جوهر التصید ص ۵۶ - شرح مطلع ص ۲۱۴

(۲) اشارات ص ۱۲۱ (۳) آموزش منطق ص ۱۰۱ (۴) مقصود الطالب ص ۲۱۸

شرطیه با سور هر یک چنین است :

الف : شرطیه متصله که چهار صورت دارد

۱- موجب کلیه : سور آن کلاً ، مهماً ، متی ، دائماً اذا كان و امثال آن می باشد .

۲- سالبه کلیه : سور آن لیس ابدآ ، لیس البتة است .

۳- موجب جزئیه : سور آن قد یکن است .

۴- سالبه جزئیه : سور آن قد لا یکن ، لیس کلاً ، لیس دائماً است .

ب : شرطیه منفصله که چهار صورت دارد .

۱- موجب کلیه : سور آن دائماً ایماً کذا او کذا است .

۲- سالبه کلیه : سور آن لیس ابدآ ، لیس البتة است .

۳- موجب جزئیه : سور آن قد یکن ایماً کذا است .

۴- سالبه جزئیه : سور آن قد لا یکن ، لیس دائماً است . (۱)

نکته : سور شرطیه در فارسی به ترتیب هز زمان ، هزاه - هیجاه - داهی الراء بعضی اوقات

الراء چنین نیست که هزاه و امثال این الفاظ است . (۲)

(۱) شرح مطالع ص ۲۱۸ - جوهر التفسیر ص ۵۷ - شرح منظومه ص ۴۸ - حاشیه ص ۲۷۲

(۲) رهبر خورشید ص ۱۹۲

قضیه حملیه دارای دو نوع تقسیمات می باشد  
 الف: تقیساتی که در قضیه حملیه وجود دارد در قضیه شرطیه نیز - فی الجمله - وجود دارد.  
 مثل تقسیم قضیه به موجبه و سالبه و تقسیم قضیه بر شخصیه و مهمله و طبیعیه و محصوره  
 و تقسیم محصوره به کلیه و جزئیه. از این تقسیمات در مباحث گذشته بحث شد.  
 فائده: علت اینکه فی الجمله (در بعضی از تقسیمات نه همه) گفته شد این است که قضیه  
 شرطیه در بعضی از تقسیمات فوق شبیه به حملیه است نه همه تقسیمات. بدلیل اینکه قضیه  
 طبیعیه در حملیه وجود دارد ولی در شرطیه وجود ندارد پس شرطیه در بعضی از تقسیمات فوق  
 با حملیه مشترک است.

ب: تقیساتی که مختص به قضیه حملیه می باشد و در شرطیه وجود ندارد. مثل تقسیم  
 قضیه حملیه به موجبه بر اعتبار نحوه وجود موضوعش بر ذهنیه و خارجیه و حقیقیه و بد  
 اعتبار محصل بودن موضوع و محمول و یا معلوله بودن ایندو به محصله و معدوله و تقسیم  
 قضیه حملیه به اعتبار جهت به موجبه و مطلقه. چنانکه اشاره شد تقسیم اول یعنی ذهنیه  
 و خارجیه و حقیقیه چهار وجهه است ولی دو تقسیم اخیر در موجبه و سالبه است.  
 اینک بحث در باره این تقسیمات می باشد.  
 مقدمه:

قضیه حملیه بر دو نوع است

الف: قضیه حملیه موجبه: این نوع از قضیه اگر بخواهد صادق باشد باید موضوعش وجود داشته  
 باشد. بدلیل اینکه در قضیه حملیه موجبه چیزی برای چنین دیگری ثابت می شود و ثبوت یک شی  
 برای شی دیگر متفرض بر این است که آن شی دیگر باشد و الا قضیه کاذب خواهد بود.  
 مثال: زمانی که شما می گوئید زید محصل کوشائی است ابتداء با یستی زیدی وجود داشته  
 باشد تا ما بتوانیم در مورد او چنین وصفی را بیان کنیم. والا اگر زید موجود نباشد گفتن این قضیه  
 کذب محض است.

ب: قضیه حملیه سالبه: این نوع از قضیه اگر بخواهد صادق باشد وجود موضوع برای  
 آن شرط نیست. چون قضیه حملیه سالبه در صورت صادق است.

۱- موضوعش موجود باشد ولی محمول موجود نباشد. در اینصورت به قضیه سالبه سالبه به  
 استاء محمول گویند. مثلاً اینک چراغ در منزل است ولی روشن نیست در اینصورت شما

ی‌توانید این قضیه صادقه را بگویید: لیس السراج مضمیناً.

۲- موضوعش موجود نباشد. در این صورت به قضیه سالبه و سالبه بر استفاء موضوع گویند. مثل اینکه چراغی در منزل نیست در این صورت شما می‌توانید این قضیه صادقه را بگویید: لیس السراج مضمیناً. چون در مورد اشیاء و یا اشخاص معدوم، قضایای سالبه متعددی می‌توان بیان کرد که همگی راست باشند در حالیکه قضیه موجبه صادق نخواهد بود. و لذا می‌توان قضایای سالبه صادقه را زیر را داشت:

أب عیسی لم یأکل ، أب عیسی لم یشرب ، أب عیسی لم یشکم و...

شیک الباری لیس سمیلاً ، شیک الباری لیس علیماً و...

در حالیکه این قضایا بصورت موجبه کاذب است. (۱)

با حفظ این مقدمه گفتنی شود قضیه حملیه موجبه از نظر نحوه وجود موضوع بر سه قسم است، ذهنیه، خارجی، حقیقیه.

نکته ۱: عقیده فخر رازی این است که در قضیه موجبه معدوم وجود موضوع شرط نیست. برای تحقیق در این زمینه بر شرح مطالع مراجعه شود. (۲)

نکته ۲: در قضیه سالبه نیز وجود موضوع در ذهن لازم است چون سلب حکم است و در حکم تصور محکم علیه لازم است. پس در وجود ذهنی موضوع سالبه و موجبه با یکدیگر اشتراک دارند ولی در موجبه یک وجود دیگری نیز می‌باشد که در سالبه نیست و آن وجود موضوع بحسب شرت محمول برای آن است. (۳)

(۱) متصور الطالب ص ۱۸۸ - البصائر ص ۵۲ - حاشیه ص ۲۷۷ - آ موزش منظر ص ۹۱

(۲) شرح خبیه ص ۳۸

(۳) شرح ملاح ص ۱۴۴

قضیه حملیه موجب از نظر نحوه وجود موضوع سه قسم است

الف : قضیه ذهنیه : قضیه ای است که موضوع آن وجود خارجی نداشته بلکه در ذهن موجود است  
مثل : اجتماع المقتضین مغایر لاجتماع المثلین - موضوع در این قضیه اجتماع المقتضین است که  
فقط در ذهن وجود دارد

ب : قضیه خارجییه : قضیه ای است که موضوع آن دارای وجود خارجی است و محمول نیز  
به لحاظ این افراد خارجی بیان شده است. مثل : کل جندی فی المعسکر مدرّب علی حمل  
السلاح . موضوع در این قضیه جندی است که در خارج وجود پیدا می کند آنگاه محمول (مدرّب)  
هم به لحاظ افراد خارجی بیان شده است چه اینکه آموزش دیدن از برای افراد  
خارجی جند است.

ج : قضیه حقیقیه : قضیه ای است که در آن محمول از آن حقیقت و ماهیت موضوع است.  
متصور این است که افرادی از موضوع که در خارج وجود دارند محمول برای آنها ثابت است  
افرادی که در خارج وجود ندارند نیز علی فرض وجودشان محمول بر ایشان ثابت است.  
مثل : کل انسان حیوان . موضوع در این قضیه انسان است . افرادی از انسان که در حال  
حاضی موجود هستند حیوان بودن برایشان ثابت است افرادی که در حال حاضی معدوم هستند  
نیز علی فرض وجودشان این محمول برایشان ثابت است و لذا محتوای این قضیه چنین است :  
كل ما صدق علیه الانسان صدق علیه انه حيوان . (۱)

نکته ۱ : در قضیه حقیقیه حکم منحصر به افرادی که در خارج وجود دارند نیست بلکه حکم برای  
هر فردی است که وجود آن فرض شود اعم از اینکه در خارج موجود باشد و یا معدوم باشد.  
آنگاه اگر افراد در خارج موجود نباشد حکم برای افراد مفروضه الوجود است مثل کل  
عناء لئام و اگر افراد در خارج موجود باشند حکم منحصر برای افراد موجوده نیست بلکه  
برای افراد موجوده و افراد مفروضه الوجود هر دو می باشد مثل کل انسان حیوان . برخلاف  
قضیه خارجییه که در آن وجود موضوع شرط است و حکم منحصر برای افراد خارجی است (۲)

نکته ۲ : احوال الاشياء علی ثلثة اقسام : قسم تیناول الافراد الذهنیه والخارجیه المحققة  
والمتدّية وهذا القسم یسقی لوازم الماهیات کالتزوجیه للاربعه و قسم یختص بالوجود  
الخارجی کالحركة و قسم یختص بالوجود الذهنی کالکلیة . والمراد بالقسم الاول قسم یلحق

المَاهِيَّة من حيث هي مع قطع النظر عن خصوصية احد الوجوهين فايما وجدت الماهية كانت ٢٠  
متصفة وهذا القسم شامل لجميع افراد الماهية لانهما والدا كما كانت عارضة لهما من  
حيث هي (١).

نكتة ٣: بين حقيقتيه موجبه كليّة وخارجيه موجبه كليّة عموم وحصر من وجه است.  
ماده اجتماع: كلّ انسان حيوان.

ماده افتراق اول: كلّ عقاب طائر - حقيقتيه نه خارجيه.  
ماده افتراق دوم: كلّ شكل مثلث - مع فرض انه لم يوجد من الاشكال الا المثلث خارجيه  
نه حقيقتيه.

بين دو موجبه جزئيه: حقيقتيه اعم مطلق از خارجيه است.

بين دو سالبه كليّة: خارجيه اعم از حقيقتيه است.

بين دو سالبه جزئيه: تباین جزئي است (٢).

نكتة ٤: بعضی از دانشمندان چنین گویند:

در قضایای ذهنيه معتبر است که موضوع آن از افراد ممکن الوجودی الخارج نباشد. طبق این سخن

تشبیه مصنف به کلّ جمل باقوت ... برای قضیه ذهنيه مناسب نیست (٣)

مطلب اول :

قضیه حملیه در یک تقسیم جن دو قسم است .

الف : قضیه حملیه محصله : به قضیه ای گفته می شود که موضوع و یا محمول آن یکی شئی وجودی و مثبت باشد و به عبارت دیگر اراده قی جنر موضوع و یا محمول و یا هر دو قرار نگیرد قضیه را محصله گویند .  
قضیه محصله در صورت دارد

- ۱- موجب مثل زید قائم .
- ۲- سالب مثل لیس زید بقام .

ب : قضیه حملیه معذوله : به قضیه ای گفته می شود که اداه قی جنر موضوع و یا محمول و یا هر دو قرار نگیرد . قضیه معذوله سه صورت دارد

- ۱- معذوله الموضوع : در صورتی که اداه قی جنر موضوع قرار نگیرد مثل : غیر العالم متهمان - غیر العالم لیس بعید .
- ۲- معذوله المحمول : در صورتی که اداه قی جنر محمول قرار نگیرد . مثل : الهواء هو غیر فاسد - الهواء لیس هو غیر فاسد .

- ۳- معذوله الطرفين : در صورتی که اداه قی جنر موضوع و محمول قرار نگیرد . مثل :

لا عالم هو غیر صائب الرؤا - غیر مجد لیس هو بغير مخفق فی الحیاة . (۱)

نکته ۱ : به معذوله الموضوع محصله المحمول و به معذوله المحمول محصله الموضوع گویند . پس محصله جنر سه قسم دارد : محصله الموضوع ، محصله المحمول ، محصله الطرفين .

نکته ۲ : علت نامگذاری قضیه معذوله به معذوله این است که اداه سلب از معنای اصلی خود عدول کرده

است . بدلیل اینکه اداه سلب برای قی نسبت وضع شده بود ولی در قضیه معذوله این اداه سلب با

غیر خودش ترکیب شده است و مثل یک شئی قرار داده شده آنگاه برای او چیزی اثبات می شود و یا

او برای چیزی دیگر اثبات می شود ( در موجود ) و یا از او چیزی سلب می شود و یا او از چیزی

دیگر سلب می شود ( در سالب ) . پس اداه سلب از معنای اصلی خود عدول کرده است . آنگاه

نامگذاری قضیه معذوله به معذوله از باب نامگذاری قضیه به نام جزء الجزء او است چون اداه سلب

جزء موضوع و یا محمول است و موضوع و یا محمول جزء قضیه است . پس تسبیح از باب نامگذاری

شئی به وصف جزء الجزء او می باشد (۲)

نکته ۳ : تحصیل عدول مربوط به موضوع و محمول قضیه اند ولی سلب و ایجاب کیفیت نسبت قضیه اند

(۱) اشارات ص ۱۲۷ - التحصیل ص ۵۳

(۲) مقصد الطالب ص ۱۹۲ - شرح شمس ص ۵ - شرح مقول ص ۱۵

از اینرو نباید این دو بحث را یکی پنداشت و لذا هر یک از اقسام محصله و معدوله ممکن است مرعیه و ۲۲

یا سالب باشد (۱)

نکته ۴: الفاظی که معنی تثنی در آنها تضمین گردیده از قبیل لفظ کور در فارسی بمعنای نابینا و لفظ اعمی در عربی اسم غیر محصل محسوب و قضیه مؤلف از آنها نیز بنام معدوله خوانده شده است. که این همان عدم در مقابل ملکه است. (۲)

نکته ۵: چون عدوله در ناحیه محمول فراوان است این تقسیم را از تقسیمات قضیه به اعتبار محمول قرار داده اند. (۳)

نکته ۶: در زبان فارسی غالباً قضایای معدوله از اقسام لفظی (یا (نا) یا (ند) به موضوع یا محمول و یا هر دو تحقق می یابند مانند:

بی ادب محروم شد از فیض رب - نادان ناتوان است - زید نه نیک است.

نکته ۷: اگر محصله سالبه باشد به آن بسیطه گویند چون بسیطه بمعنای مالا جزئه که است و حرف سلب اگرچه در قضیه موجود است ولی جزئه دو طرف قضیه نیست (۴)

نکته ۸: زمانی که معدوله بطور مطلق گفته می شود متبادر به ذهن معدولته المحمول است بخاطر کثرت استعمال این قسم و قلت استعمال معدولته الموضوع و معدوله الطرفين. (۵)

مطلب دوم:

به ایندو قضیه ترجیح کنید:

زید غیر عالم (زید غیر عالم است) - زید لیس بعالم (زید عالم نیست)

قضیه اول معدولته المحمول و قضیه دوم سالبه محصله المحمول است. بین قضیه معدوله المحمول و سالبه محصله المحمول دو فرق است. اول معدولته الموضوعی نیست چنانچه در آن با معدوله المعنی اغیار است.

۱- فرق معنایی. فرق معنایی از دو جهت است

الف: حذف گویند در قضیه سالبه سلب حمل است یعنی تثنی حمل محمول بر موضوع ولی در معدوله حمل سلب است یعنی محمول با اداة تثنی مجموعاً حمل بر موضوع می شود.

ب: قضیه سالبه اعم از مرعیه معدولته المحمول است. به این معنا که سالبه بر جانی که موضوع موجود باشد صدق می کند بر جانی که موضوع موجود نباشد نیز صادق است ولی مرعیه تنها بر جانی صادق است که موضوع موجود و ثابت باشد و لذا هر زمان که مرعیه معدولته المحمول صادق

(۱) آموزش متعلق ص ۹۲ (۲) رهبر خورشید ص ۱۶۴ - الجواس الا تعباس ص ۱۰۱

(۳) منطق مقارن ص ۱۰۷ (۴) شرح شمس ص ۵۴ (۵) جواهر المنصید ص ۵۲

شد سالب نیز صادق است ولی عکس صحیح نیست.

۲- فرق لفظی - توضیح:

قضیه دو صورت دارد

الف: یک مرتبه قضیه ثلاثیه است یعنی رابطه در آن مذکور است. در اینصورت فرق لفظی بین این دو نوع قضیه به این است که در معدوله رابطه قبل از اداة سلب قرار می گیرد ولی در سالب رابطه بعد از اداة سلب قرار می گیرد. مثل:

زید نیست هو بیصی ← سالب . زید هو کیس بیصی ← مدوله المحول.

ب: یک مرتبه قضیه ثنائیه است یعنی رابطه در آن مذکور نیست. در اینصورت فرق بین این دو قضیه از یکی از دو جهت است

اول: یا فرق به نیت است یعنی:

إِنَّ نَوِيَّ جَوَلَ حَرْفَ السَّلْبِ جَزَاءً مِنَ الْمَحْمُولِ وَأَبَا تَمَّ السُّنِّيُّ وَاحِدٌ وَهُوَ الْمَوْضُوعُ كَمَا أَنَّ عَدُولًا وَإِنْ لَمْ يَنْوَ  
ذَلِكَ بَلْ نَوِيَّ أَنْ يَنْفَعُ بِهِ مَا هُوَ الْمَحْمُولُ كَمَا سَلَبْنَا. (۱)

ثم: ریا فرق به اصطلاح و قرار داد است یعنی گفته شود که کیس برای سالبه و لا یا غیر برای معدوله بکار برده شود تا به این وسیله بتوانیم این دو را از یکدیگر تشخیص بدهیم. (۲)

نکته ۱: خواجه در اساس الاقتباس می فرماید:

و در قضیه ثنائی چون حرف سلب میان موضوع و محمول افتد عدوله از سلب در لفظ متمیز نبود مگر به اصطلاح لغوی یا قرآنی دیگر. (۳)

نکته ۲: علت اینکه نیت ( نیت گرفتن رابطه در معدوله و سلب رابطه در سالب ) فرق لفظی شمرده شده است این است که مربوط به اراده معنی از لفظ است. (۴)

(۱) البصائر الضمیه ص ۵۳ (۲) جوهر التصید ص ۵۵ - شرح شهید ص ۵۷ به بعد شرح مطالع ص ۱۴

(۳) اساس الاقتباس ص ۲۰۶

بحث درباره تقسیم سوم قضیه حملیه باشد درلی مصنف قبل از اینکه این تقسیم را مطرح کند استبداد  
مازه قضیه و جهت قضیه را تعریف کرده سپس به بیان تقسیم سوم می پردازند.  
مطلب اول:

بین موضوع قضیه و محمول آن در واقع (یعنی در عالم واقع چه انسان تکلم به قضیه بکند و یا  
خیر) یک نسبتی وجود دارد. نسبت منحصراً یکی از سه حالت را دارد.  
الف: یک مرتبه نسبت واجب است. یعنی ثبوت محمول برای موضوع ضی درری و حتمی است  
و سلب آن از موضوع محال است. مثل:

الانسان حیران - الاربعه زوج.

در این دو مثال حیرانیت برای انسان و زوجیت برای اربعه ضی درری است و سلب حیرانیت از  
انسان و زوجیت از اربعه محال است. لذا نسبت واقعی بین موضوع و محمول در این قضیه  
واجب است.

توجه:

ضی ورت و حتمیت ثبوت محمول برای موضوع دو صورت دارد.

۱- یکی مرتبه این حتمیت ناشی از ذات موضوع شده است یعنی خود این موضوع ملازمه این  
محمول و همراهی آنرا می خواهد. و لذا با جعل و ایجاد موضوع، محمول نیز بدون نیاز به جعل  
دوم موجود می شود. مثل دو مثال فوق.

۲- یکی مرتبه این حتمیت ناشی از ذات موضوع نشده است بلکه یک امری خارج از ذات  
موضوع حتمیت این محمول را برای موضوع خواهان است. مثل: العین متحرک.

تحرک برای عین دوام دارد یعنی تحرک بوده و هست و خواهد بود ولی این حتمیت  
ناشی از خود عین نشده است بلکه وضعیت افلاک و کرات خواهان چنین محمولی برای  
عین است. زوال حرکت اگرچه از عین واقع نشده است ولی این زوال محال نیست.

مراد از وجوب قسم اول است و به قسم دوم گفته نمی شود البته طبق تعریف مصنف.

ب: یکی مرتبه نسبت امتناع است یعنی ثبوت محمول برای موضوع محال است و سلب  
آن از موضوع واجب است. مثل:

شئ یک الباری لیس به وجود - النقیضان لا یجتمعا - در این دو مثال ثبوت وجود

برای شئ یک الباری و اجتماع برای نقیضان محال است. لذا نسبت واقعی بین موضوع و

و محمول امتناع است.

ترجمه:

استحاله ثبوت محمول برای موضوع دو صورت دارد

۱- یک مرتبه این استحاله ناشی از ذات موضوع شده است یعنی خود موضوع استحاله این محمول را خواهد مثل دو مثال فوق

۲- یک مرتبه این استحاله ناشی از ذات موضوع نشده است بلکه یک امری خارج از ذات موضوع استحاله این محمول را برای موضوع مستلزمی است مثل:

الذائم لا يتفكر. یعنی انسانی که نوم دارد تفکر ندارد. تفکر برای شخص خوابیده محال است ولی ذاتی این انسان استحاله تفکر را نمی خواهد بلکه یک امری خارج از ذات این استحاله را طالب است و آن اسر نوم است که سبب فقدان هوشیاری شده است. مراد از امتناع قسم اول است.

ج: یک مرتبه نسبت امکان است یعنی ثبوت محمول برای موضوع و عدم آن برای موضوع ضوری نیست. بلکه ثبوت و عدم ثبوت هر دو برای موضوع ممکن است. پس ضرورت ثبوت و عدم سلب شده است. مثل:

الانسان كاتب بالامكان. کتابت برای انسان نه ضرورت ثبوت دارد و نه ضرورت عدم دارد.

نتیجه: به وجوب و امتناع و امکان ماده قضیه گفتنی شود که هر قضیه ای ضرورتاً یکی از این سه حالت را دارد (۱)

نکته ۱: امکان سلب هر دو ضرورت است یعنی ضرورت ثبوت و ضرورت عدم. پس امکان یک منهای عدلی دارد.

نکته ۲: مراد از این امکان مورد بحث امکان خاص یا امکان حقیقی است در مقابل امکان عام که بحث آن در قضایای موجهه بسیطه خواهد آمد. امکان خاص سلب هر دو ضرورت است ولی امکان عام سلب یک ضرورت است پس امکان خاص اخص از امکان عام است. لا تتق سلب الضرورة عن الطرفين كانت مسلوقة عن احدهما من غير عكس.

نکته ۳: می توان چنین گفت: ماده یا ضرورت است یا غیر ضرورت و ضرورت یا ضرورت الوجود (وجوب) است یا ضرورت العدم (امتناع) است. (۲)

نکته ۴: اما سمیت تلك الكيفية مادة لا يمتنع وجود القسمة بدونها. لذلك ايضا تسمى عنصرياً  
نکته ۵: در التحصیل چنین آمده است:

(۱) جوهر النضيد ص ۶۱ (۲) رهبر خرد ص ۱۶۶ (۳) حاشیه ص ۲۸۴

۲۶۱ محمول سه صورت دارد یا جردش برای موضوع ضروری است مثل انسان حیران یا عرش برای موضوع

ضروری است مثل انسان جبار و یا نه و جردش ضروری است و نه عرش مثل انسان کاتب پس تمامی قضایا  
یا واجب است یا ممتنع است یا ممکن (۱)

نکته ۱: آن ماده قضیه هی الکیفیة التفسر الامرید مطلقا سواء كانت القضية سالبة او مرجیة و سواء كانت هی  
الرجوب لو الامکان او الامتناع او غیرها و هذا عند المتأخرین من المنطقیین و اما عند القدماء منهم الفاروق لیس  
کیفیة کل نسبة بل کیفیة النسبة الایجابیة و لا کل کیفیة نسبة ایجابیة فی نفس الامر بل کیفیة النسبة الایجابیة  
فی نفس الامر بالرجوب و الامکان و الامتناع و هی لا تختلف بایجاب القضية و سلوها (۲)

نکته ۲: ماده قضیه سه صورت بیشتی ندارد و عقلا فرض دیگری غیر از این سه فرض متصور نیست اما  
جهات قضایا بیش از اینها است چرا که رابطه نفس الامر بین موضوع و محمول چنانکه خواهد آمد می توان  
بصورت های مختلف بیان کرد (۳)

نکته ۱: هر دو اقسام ثلاثة للکیفیة النسبة بحسب تقسیم اول الا انهم لما رأوا انه كثيرا ما یحتاج الی افادة قضایا  
آخر غیر هذه الثلاثة و ان كانت داخله فی ضمن احدها اعتبرت قضایا آخر (۴)  
نکته ۲: امکان استثنای دارد: عام، خاص، احصی، استقبالی

(۱) التحصیل ص ۵۹

(۲) البصائر ص ۵۷ - شرح مطالع ص ۱۴۶ - حاشیه ص ۵۹ و ص ۲۸۴ - اشارات ص ۱۴۳ - منطق شفا ص ۱۱۲

(۳) مقصد الطالب ص ۱۹۵

(۴) آئینش منطق ص ۹۵

امکان بر چهار قسم است

الف: امکان خاص: امکان خاص بمعنای سلب هر دو ضرورت بود یعنی ثبوت محمول برای موضوع و عدم ثبوت محمول برای موضوع ضوری نیست. مثال:

۱- الانسان كاتب بالامكان الخاص.

۲- ليس الانسان كاتباً بالامكان الخاص.

محتوای این دو قضیه این است که ثبوت کاتبیت و عدم ثبوت کاتبیت برای انسان ضرورت ندارد.

ب: امکان عام: امکان عام بمعنای سلب یک ضرورت است یعنی در پاره ای از قضایا (در

سالبه) محتوای امکان عام این است که ثبوت محمول برای موضوع ضرورت ندارد و در پاره ای

از قضایا (در موجبه) محتوای امکان عام این است که عدم ثبوت محمول برای موضوع ضرورت

ندارد. و به عبارت دیگر که عبارت فلا سفدی باشد امکان عام بمعنای سلب ضرورت از جانب

مخالف قضیه است. (۱) در مثال:

۱- الانسان موجود بالامكان العام. این قضیه موجبه است. جانب موافق این قضیه

ثبوت وجود برای انسان است. جانب مخالف این قضیه عدم ثبوت وجود برای انسان است.

امکان عام می گوید که این عدم وجود برای انسان ضرورت ندارد ولی نسبت به طرف موافق

قضیه ساکت است.

۲- ليس الانسان موجوداً بالامكان العام. این قضیه سالبه است. جانب موافق این قضیه

عدم ثبوت وجود برای انسان است. جانب مخالف این قضیه ثبوت وجود برای انسان

است. امکان عام می گوید این وجود برای انسان ضرورت ندارد ولی نسبت به طرف

موافق قضیه ساکت است.

نتیجه:

پس امکان عام سلب یکی از دو ضرورت است یا سلب ضرورت وجود محمول (در قضیه سالبه)

و یا سلب ضرورت عدم محمول (در قضیه موجبه) برخلاف امکان خاص که بمعنای سلب

هر دو ضرورت است.

ج: امکان اخص: د: امکان استقبالی. (۲)

(۱) نهایت الحکمة ص ۴۶

(۲) شرح مطالع ص ۱۴۶ - جوهر النضید ص ۶۲

نکته: در شرح مطالع چنین آمده است:

۲۸

الامكان العاقبي حوسلب الضرورة المطلقة اي الذاتية عن احد طرفي الوجود والعدم وهو الطرف المخالف للحكم وربما ينسب بما يلزم هذا المعنى وحوسلب الامتناع عن الطرف الموافق. ولما سبق امكانا عامياً لانه الميتمعمل عند جمهور العامة فانهم يفهمون من الممكن ما ليس بممتنع ومما ليس بممكن الممتنع. شرح مطالع ص ۱۵۱

در البصائر چنین آمده است:

ان العامة يستعملون الممكن على معنى اعم مما يستعمله عليه المنطقيون فانهم يعنون بالممكن ما ليس بممتنع ولا شك ان الواجب داخل تحت الممكن بهذا الاعتبار اذ الواجب ليس بممتنع فتكون قسمته الاشياء على قسمين شويت ممكن اي ليس بممتنع وممتنع. البصائر ص ۵۹

در نهایت الحکمت چنین آمده است:

قد كان الامكان عند العامة يستعمل في سلب الضرورة عن الجانب المخالف ولازمه سلب الامتناع عن الجانب الموافق. رآمه است:

نهاية ص ۴۶

فالامكان بهذا المعنى اعم مورداً ( اي مصداقاً ) من الامكان بالمعنى المتقدم اعني سلب الضروريتين ومن كل من الوجوب والامتناع لانه اعم مفهومياً اذ لا جامع مفهومي بين الجهات مطلب تتم:

نهاية ص ۴۷

قضیه دو صورت دارد

الف: قضیه موجب. امکان عام در مجرب در صورت دارد

۱- گاهی منطبق بر وجوب و شور. مثل الله موجود بالامكان العام یعنی علم وجود برای الله ضروری نیست و اما وجود برای خداوند ضروری است (یعنی وجوب دارد)

۲- گاهی منطبق بر امکان خاص می شود. مثل انسان موجود بالامكان العام یعنی علم وجود برای انسان ضروری نیست و اما وجود نیز برای انسان ضروری نیست (یعنی امکان خاص)

ب: قضیه سالب: امکان عام در سالب در صورت دارد

۱- گاهی منطبق بر امتناع می شود مثل کسی شریک الباری موجود بالامكان العام یعنی وجود برای شریک الباری ضروری نیست و اما عدم وجود برای او ضروری است (یعنی امتناع)

۲- گاهی منطبق بر امکان خاص می شود مثل کسی انسان موجود بالامكان العام یعنی وجود برای انسان ضروری نیست و اما عدم وجود نیز برای انسان ضروری نیست (یعنی امکان خاص)

نکته ۱ : بین موضوع و محمول قضیه در واقع یک نسبتی وجود دارد. آن نسبت منحصر یکی از سه حالت را دارد و جوب، امتناع، امکان خاص. به این حالات ثلاث که هیچ قضیه ای خالی از آن نیست ماده و یا عنصر قضیه گفته می شود و بد لفظی که حاکی از نسبت و رابطه بین موضوع و محمول است جهت یا نوع قضیه گفته می شود.

دو مثال :

۱- اللّه موجود بالضرورة. این یک قضیه است. در این قضیه یک لفظ تکرار شده است که بیانگر نسبت بین اللّه و موجود است و آن لفظ بالضرورة است. به این لفظ جهت گویند.

۲- الانسان كاتب بالامکان الخاص. لفظ بالامکان الخاص که در قضیه آمده است بیانگر نسبت بین الانسان و كاتب است.

با این بیان بخوبی روشن شد که ماده و جهت آنچه هر دو وجود و جولوگی نسبت بین موضوع و محمول هستند ولی ماده آن نسبتی است که در واقع وجود دارد ولی جهت خصوص آن نحوه نسبت است که صریحاً در قضیه ذکر شده باشد.

نکته ۲ : ماده و جهت قضیه در صورت دارد

الف : یک مرتبه جهت و ماده عین یکدیگر می باشند. در این صورت قضیه موجهه (قضیه دارای جهت) صادر خواهد بود. مثل : الانسان حیوان بالضرورة. بین انسان و حیوان در واقع یک نسبتی وجود دارد که عبارت از ضرورت وجود و یا وجوب می باشد جهت قضیه نیز ضرورت است. لذا این قضیه جهت دار صادر است.

ب : یک مرتبه جهت و ماده با یکدیگر اختلاف دارند. این اختلاف بر دو نوع است

۱- یک مرتبه این اختلاف بصورتی است که اصلاً با یکدیگر سازگاری ندارند. در این صورت قضیه جهت

دار کاذب است مثل : اللّه موجود بالامکان الخاص. نسبتی که در واقع بین اللّه و موجود وجود

دارد و جوب است ولی جهت بالامکان الخاص است که مفاد این می باشد که وجود و عدم وجود بین اللّه ضروری نیست. این جهت با ماده سازگاری ندارند و لذا قضیه کاذب است.

۲- یک مرتبه این اختلاف بصورتی است که با یکدیگر سازگاری دارند. در این صورت نیز قضیه جهت

دار صادر است مثل : الانسان كاتب بالامکان العام. نسبتی که در واقع بین انسان و كاتب وجود

دارد امکان خاص است ولی جهت امکان عام است این دو آنچه عین هم نیستند ولی با یکدیگر سازگاری

دارند چون قبلاً گفته شد امکان عام در موجدی گاهی منطبق بر وجوب می شود و گاهی منطبق بر امکان

خاص مثل همین مثال.

نتیجه : آنچه در جهت شرط است این است که ما قضیه با ماده نباشد و الا قضیه کاذب می شود

ولي عين هم بورن شرح نیست . (۱)

فأئدة ۱: درالتحصیل چنین آمده است:

الفرق بين المادّة والجهة، انّها تكون مادّة بحسب اعتبار الامر في نفسه وجهة بحسب القول لانك اذا قلت زيد واجب ان يكون كاتباً كانت الجهة هي الوجوب والمادّة الامكان ۲. فانّ المادّة تعني بحسب الرابطة الموجبة فاذا قلت زيد مستغ ان لا يكون حيراناً فانّ الامتناع في هذا المكان صادق واما المادّة فواجب لانّ الحيوان اذا نسبتة الى الانسان بالاجاب كان دائم الصدق ۳. انه يمكن ان تنقل القضية بحسب الجهة عن صدق الى كذب وعن كذب الى صدق فلك ان تقول زيد واجب ان يكون كاتباً وكذبت ثم تقول يمكن ان يكون كاتباً صدقت وهذا النقل لا يمكن في المادّة (۲)

فأئدة ۲: اذا تكلم المتكلم بالقضية او انتقست في فرضه صورة القضية وصورة اللبنيّة يسمى اللفظ الدال على اللبنيّة في القضية المنلوحة والصورة الذهنيّة الدالّة عليها في القضية المنلوحة جهة القضية فالجهة اسم للبيضة اللبنيّة والمادّة اسم للكبنيّة الواقعيّة (۳)

فأئدة ۳: ابن سينا درمنطق سفا كريد:

اقتراح اول القضايا ان تكون ثنائيتاً ثم يصرح بالرابطة فتصير ثلاثيتاً. ثم قد تقرن بها الجهة فتصير رباعيتاً (۴)

فأئدة ۴: در شرح مطالع چنین آمده است:

والجهة انما هي باعتبار المعتر فانّ المعتر ربما يتغير المادّة او امر اعم منها (كالامكان العام في مادّة الوجوب) او اخص (كالوجوب في مادّة الامتناع) او مباني (كالوجوب في مادّة الامتناع)

شرح مطالع ص ۱۴۷

قضیه موجهه (جهت دار) بر دو قسم است

الف: مرکبه: قضیه ای است که مشتمل بر دو حکم ایجاب و سلب می باشد و به عبارت دیگر قضیه ای است که به دو قضیه مثبت و منفی منحل می شود. در مثال:

- ۱- کلّ انسان کاتب بالامکان الخاص. این یک قضیه موجهه است که به دو قضیه منحل می شود که عبارتند از: کلّ انسان کاتب بالامکان العام و لا شئ من الانسان یکاتب بالامکان العام. این دو قضیه ای که قضیه مرکبه منحل به آنها می شود در کم موافق باهم و در کیف مخالف باهم می باشند.
- ۲- لا شئ من الانسان یکاتب بالامکان الخاص. این قضیه نیز به دو قضیه لا شئ من الانسان یکاتب بالامکان العام و کلّ انسان کاتب بالامکان العام منحل می شود.

ب: بسیطه: قضیه ای است که معنای آن ایجاب فقط و یا سلب فقط است یعنی مشتمل بر دو حکم نیست. در مثال:

- ۱- الانسان حیوان بالصورة - معنای این قضیه فقط ضرورت ثبوت حیوان برای انسان است.
- ۲- لا شئ من الانسان بحجر بالصورة - معنای این قضیه فقط ضرورت عدم ثبوت حجریت برای انسان است (۱)

نکته ۱: تعداد قضایای بسیطه زیاد است ولی آنچه که مهم است حسّ عدلی باشد که در کتاب ذکر شده است (۲)

نکته ۲: در قضیه بسیطه جهت مشتمل بر بیان کیفیت نسبت است ولی قضیه تصرّحی به مخالف با آن نسبت ندارد و اما در قضیه مرکبه جهت مشتمل بر بیان کیفیت نسبت ایجابیه و مخالف آن می باشد (۳)

مطلب دوم:

مهم ترین قضایای بسیطه به شرح زیر می باشند:

۱- ضی و ریثه ذاتیه: قضیه ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای ذات و حقیقت موضوع ضی و ریثه دارد تا وقتی که ذات موضوع موجود است. پس در این نوع قضیه ملاتّه و جهت در موجود و خوب و در سلب امتناع است. مثال:

کلّ انسان حیوان بالصورة - یعنی حیوانیت برای ذات انسان ضرورت دارد و سلب آن محال است

(۲) منطوق مقارن ص ۱۱۷

(۱) شرح شمس ص ۶۶

(۳) القواعد الجلیة ص ۲۶۱

لاشی من الانسان بحجج بالفوروة . یعنی سلب حجج از انسان ضرورت دارد وثبوت آن محال است .

نکته ۱ : علت نامگذاری این قضیه به ضرورت ذاتی این است که چون مشتمل بر ضرورت است  
ضروری گریند و چون در این قضیه ضرورت محمول برای ذات موضوع است ذاتی گریند .  
نکته ۲ : به ضروری ذاتی ضروری مطلقه نیز گریند چون در این قضیه ضرورت مقید به وصف  
و یا وقت نشده است .

نکته ۳ : قضیه ضروری ذاتی در سه مورد منعقد می شود

الف : حمل ذات بر ذات مثل انسان انسان بالفوروة .

ب : حمل ذاتی بر ذات مثل الانسان حیوان بالفوروة .

ج : حمل لازم ماهیت بر ماهیت مثل الاربعه زوج بالفوروة . (۷)

ممکن است اشکالی بر این مطلب شود و آن اینک در این احتسام ثبوت محمول برای موضوع مشروط  
به وجود موضوع نیست . چون زمانیکه تمامی گویند الانسان انسان عرض این است که انسانیت  
برای ماهیت انسان ثابت است . مقصود این نیست که انسانیت برای انسان موجود ثابت است  
و هكذا در حمل حیوان بر انسان و حمل زوج بر اربعه و لذا از وجبت از لوازم ماهیت محسوب  
است نه لازم وجود . بنا بر این این احتسام از ضروری از لیه است که بجهت آن می آید و ضروری  
از لیه مختص به الله و صفات او نیست . تحقیق این است که ضروری ذاتی تحقق پیدا می کند  
در حمل لوازم وجود ماهیت بر ماهیت همچون النار حارة یعنی ما را میگوید نار موجود است حرارت  
برای او ضرورت دارد و هكذا در لازم وجود ذهنی . (۸)

نکته ۴ : علماء منطق قضیه ضروری را مطرح کرده اند که به آن ضروری از لیه گویند .

و به نامهای جبر مطلق و یا وجوب مطلق نیز نامیده می شود و آن قضیه ای است که دلالت دارد  
بر اینکه محمول برای موضوع ضرورت دارد و این ضرورت هیچ قیدی ندارد حتی قید ما را میگوید  
ذات موضوع موجود است . این قضیه منحصر در باره خدا و صفات او تشکیل می شود  
مثل الله موجود بالفوروة الازلیة . چون خداوند عین وجود است آوردنی قید  
ما را میگوید ذات موضوع موجود است لغو است و هكذا الله عالم بالفوروة الازلیة  
با توجه به اینکه صفات خداوند عین ذات او است .

نکته ۵ : شیخ اشراق تمامی تضایعی موجه را به ضروری بر می گرداند .

۲- مشروطاً عامه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای ذات موضوع

ضرورت دارد تا وقتی که وصفِ عنوانی برای موضوع ثابت است و اما موضوع بدون این وصف محموله برای او ضرورت ندارد. مثال:

كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام كاتباً. تحرك اصابع برای ذات كاتباً یعنی افراد انسان بقوم مطلق ضروری الثبوت نیست بلكه به شرط اتصاف به كاتباً ثابت است. لا شئ من الكاتب يسكن الاصابع بالضرورة مادام كاتباً. سكن الاصابع برای افراد انسان ضروری العلم نیست بلكه بشرط اتصاف به كاتباً ضروری العلم می باشد.

نکته ۱: این قضیه چون مشتمل بر شرط وصف است مشروطه گویند و چون اعم از مشروطه خاصه است عامه گویند.

نکته ۲: این قضیه اعم از ضروریه ذاتیه است.

۳- حائیه مطلقه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای موضوع دوام دارد تا وقتی که ذات موضوع موجود است اعم از اینکه محمول و یا عدم آن برای موضوع ضروری باشد و یا نباشد. مثال:

كل فلك متحرك دائماً. تحرك برای فلك دوام دارد. لا شئ من الانسان بحجر دائماً. عدم حجریت برای انسان دوام دارد.

نکته ۱: خرقه بین ضروریه و دوام این است که: الضروریه استحالته اتصاف شئ عن شئ و الدوام عدم اتصافه عند وان لم یکن مستحیلاً كدوام الحركة للفلك. (۱)

نکته ۲: این قضیه چون مشتمل بر دوام است دانه گویند و چون این دوام مقید به وصف عنوانی نشده است مطلقه گویند.

نکته ۳: نسبت بین دانه مطلقه و مشروطه عامه عدم و خصوص من وجه است و نسبت بین دانه مطلقه و ضروریه ذاتیه این است که دانه اعم است.

۴- عرفیه عامه: قضیه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا عدم آن برای ذات موضوع دوام دارد تا وقتی که وصفِ عنوانی برای موضوع ثابت است. مثال:

كل كاتب متحرك الاصابع دائماً مادام كاتباً. تحرك اصابع برای ذات كاتباً یعنی افراد انسان بشرط كاتباً دوام دارد. لا شئ من الكاتب يسكن الاصابع دائماً مادام كاتباً. سكن الاصابع برای ذات كاتباً بشرط كاتباً دوام دارد.

نکته ۱: چون اهل عرف از قضیه موجبه و سالبه این معنای فیهند که محمول برای موضوع مادامیکه ۳۴

وصف عنوانی دارد دوام دارد عرفیه گویند و چون اعم از عرفیه خاصه است عامه گویند. (۱)  
لأن اهل العرف يفهمون هذا المعنى من القضية السالبة بل من الموجبة ايضا عند الاطلاق. فإذا  
قيل كل كاتب متحرك الاصابع فهموا ان هذا الحكم ثابت له مادام كاتباً.

نکته ۲: نسبت بین این قضیه و داعیه مطلقه؛ این قضیه اعم است چنانکه این قضیه اعم  
از مشی و طه و ضروریه ذاتیه نیز می باشد. (۲)

۵ - مطلقه عامه:

قضیه ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا علم آن برای موضوع تحقق پیدا کرده است.  
خواه این محمول و یا علم آن برای موضوع ضروری باشد و یا حین. دانهی باشد و یا حین و خواه  
این تحقق در زمان گذشته باشد یا حال یا آینده. مثال:

كل انسان ماشٍ بالفعل یعنی مشی برای انسان تحقق پیدا کرده است و لا توشی من الانسان  
بما شى بالفعل یعنی عدم مشی برای انسان تحقق پیدا کرده است.

نکته ۱: قضیه زمانیکه مطلق آورده شود و حقیقت به قیدی از قبیل دوام یا ضرورت یا غیر آنها از  
جهات نشود از آن فعلیت نسبت نمیده می شود چون عند الاطلاق این معنا فهمیده می شود نام  
قضیه را مطلقه گذاشته اند و چون اعم از وجودیه و لا داعیه و وجودیه لا ضروریه است نامش  
را عامه گذاشته اند.

نکته ۲: قضیه مطلقه در حقیقت همان قضیه غیر موجهه است که منطقیین معابراً آنرا جزو  
قضایای موجهه شمرده اند چنانکه سالبه را از حملیات شمرده اند. از این اشکال جوابی  
داده شده است که مطلقه عامه چون استعداد و صلاحیت قبول جهات را دارد از موجهات  
محسوب است. (۳)

نکته ۳: مطلقه عامه دو قسمی دارد. به القواعد الجلیده ص ۲۶۴ مراجعه شود

نکته ۴: این قضیه از تمامی قضایای گذشته اعم است.

۶ - حینیه مطلقه:

قضیه ای است که دلالت دارد بر اینکه محمول و یا علم آن برای موضوع تحقق پیدا کرده است  
در وقتی که موضوع متصرف به وصف عنوانی می باشد. مثل:

كل كاتب متحرك الاصابع بالفعل حين هو كاتب. در حین کاتب تحرک اصابع برای کاتب تحقق

(۱) حاشیه ص ۷۰ و ۲۸۸ (۲) شرح شمس ص ۷۰ - جوهر النضید ص ۳ - حاشیه ص ۲۹۴

پیدا کرده است. لاشئ من الکاتب بساکن الاصابع بالفعل حين هو کاتب. در حين کتابت عدم سکون اصابع  
برای کاتب تحقق پیدا کرده است.

۷- ممکنه عامه: قضیه ای است که دلالت دارد بر اینکه طرف مقابل قضیه ضرورت ندارد. مثل:

کذا انسان کاتب بالامکان العام یعنی عدم کتابت برای انسان ضرورت ندارد. لاشئ من الانسان بکتب بالامکان العام  
یعنی کتابت برای انسان ضرورت ندارد.

نکته ۱: چون مشتمل بر امکان است ممکنه گریند و چون اعم از ممکنه خاصه است عامه گریند. و یا دلیل  
عامه گستر آن این است: لان العامه من الناس یعنی من هذا المعنى من الامکان عند عدم تعین: بالعام  
او الخاص. (۱)

نکته ۲: ممکنه عامه از تمامی قضایایی که تا به حال خوانده شد اعم است.

نکته ۳: عدای گریند شمرن ممکنه عامه از موجهات و بلکه از قضایا مجاز است. (۲)

۸- حسیه ممکنه: قضیه ای است که دلالت دارد بر اینکه در وقت اتصاف موضوع به وصف سوای طرف  
مقابل قضیه ضرورت ندارد. مثل:

کذا ماش غیر مضطرب الیدین بالامکان العام حين هو ماش ولا شئ من العاشی بمضطرب الیدین بالامکان  
العام حين هو ماش. محتزای هر دو قضیه این است که تحرک یدین برای ماشی در حين ماشی ضرورت ندارد  
نکته: در سایر کتابهای منطقی بحث حسیه مطلقه و ممکنه را در بحث تناقض مطرح کرده اند. (۳)

گفته شد قضیه مرکب به قضیه ای گفته می شود که به دو قضیه منحل می شود که این دو قضیه  
 اولاً از نظر کم (کلیت و جزئیت) موافق با هم و از نظر کیف (سلب و ایجاب) مخالف با هم می باشند  
 ثانیاً، قضیه اول با عبارتی صریح و روشن ذکر شده است و قضیه دوم بر سید قید لادائماً و یا  
 لا بالضرورة به آن اشاره می شود.

دو مثال:

الف: کَلِّ مَصَلِّ يَتَجَبَّبُ الْعُشَاءَ بِالْفِعْلِ. این قضیه مطلقه عامه است که مفاد آن این می باشد که  
 اجتناب از نخشاء برای مصلی تحقق پیدا کرده است. در این قضیه دو احتمال است  
 ۱- اجتناب از نخشاء برای مصلی ضروری باشد.

۲- اجتناب برای مصلی ضروری نباشد.

برای اینکه احتمال اول را دفع کنیم این قضیه را به لا بالضرورة مقید می کنیم که چنین می شود:  
 کَلِّ مَصَلِّ يَتَجَبَّبُ الْعُشَاءَ بِالْفِعْلِ لَا بِالضَّرُورَةِ. این لا بالضرورة اشاره به قضیه ممکنه عامه  
 سالبه کلیه دارد که چنین است:

لَا شَيْءٌ مِنَ الْمَصَلِّيِّ يَتَجَبَّبُ لِلْعُشَاءِ بِالْأَمَّاكُنِ الْعَامَّةِ. یعنی اجتناب از نخشاء برای مصلی  
 ضروری نیست.

ب: کَلِّ مَصَلِّ يَتَجَبَّبُ الْعُشَاءَ بِالْفِعْلِ. در این قضیه دو احتمال است

۱- اجتناب از نخشاء برای مصلی راهی باشد.

۲- اجتناب برای مصلی راهی نباشد.

برای اینکه احتمال اول را دفع کنیم قضیه را به لا دائماً مقید می کنیم که چنین می شود:  
 کَلِّ مَصَلِّ يَتَجَبَّبُ الْعُشَاءَ بِالْفِعْلِ لَا دَائِماً. این لا دائماً اشاره به قضیه مطلقه عامه سالبه  
 کلیه دارد که چنین است:

لَا شَيْءٌ مِنَ الْمَصَلِّيِّ يَتَجَبَّبُ لِلْعُشَاءِ بِالْفِعْلِ. یعنی علم اجتناب از نخشاء برای مصلی تحقق  
 پیدا کرده است.

نتیجه ۱

استفاده از قضیه مرکب در وقتی است که در یکی قضیه دو احتمال است و ماهی خواصیم یکی احتمال  
 را دفع کنیم و لذا دست به ترکیب می زنیم.

مهم ترین قضایای مرکب شش عددی باشد

۱- مشروطه خاصه: قضیه مشروطه خاصه مشروطه عامه ای است که مقید به قید لادوام ذاتی شده است. توضیح:

در قضیه مشروطه عامه دواقعا است

الف: محمول برای موضوع بدون وصف دائمی باشد.

ب: محمول برای موضوع بدون وصف دائمی نباشد. برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات الموضوع دائمی نیست قضیه را مقید به قید لادوام ذاتی می کنیم که بواسطه این لادوام ذاتی اشاره به یک مطلقه عامه می شود. بنابراین مشروطه خاصه از دو قضیه تکلیف شده است: مشروطه عامه که هر جا بیان شده است و مطلقه عامه که بواسطه لادوام ذاتی او اشاره می شود. دو مثال:

اول: بالضرورة کل کتاب متحرک الاصابع مادام کتاباً لا دائماً (لاشئ من الکتاب متحرک الاصابع بالفعل)

دوم: بالضرورة لاشئ من الکتاب سبک الاصابع مادام کتاباً لا دائماً (کل کتاب ساکن الاصابع بالفعل)

نکته ۱: مشروطه خاصه احصا از مشروطه عامه است. چون مشروطه خاصه همان مشروطه عامه است که مقید به قید لادوام ذاتی شده است و مقید احصا از مطلق است چنانکه انسان احصا از حیوان است.

نکته ۲: مقید کردن قضیه مشروطه عامه به قید لادوام ذاتی و لادوام ذاتی صحیح است ولی مقید کردن آن به لادوامه وصفی و لادوام وصفی صحیح نیست. (۱)

نکته ۳: نسبت بین مشروطه خاصه و تمامی بساطت را در شرح شهید ص ۸۰ ملاحظه کنید

نکته ۴: معنای مطابق لادوام مطلقه عامه نیست بلکه معنای التزامی آن می باشد برخلاف لادوامه که معنای مطابقی آن ممکنه عامه است.

۲- عرفیه خاصه: قضیه عرفیه خاصه عرفیه عامه ای است که مقید به قید لادوام ذاتی شده است. توضیح:

در قضیه عرفیه عامه دواقعا است

(۱) حاشیه ص ۲۹۸ - شرح شهید ص ۷۸

الف : محمول برای ذات موضوع بدون وصف را می باشد.

ب : محمول برای ذات موضوع بدون وصف را می باشد. برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات الموضوع را می نیست قضیه را مقید به لادوام ذاتی کنیم که بوسیله این لادوام اشاره به یک مطلق عامه می شود. بنا بر این عرفیه خاصه از دو قضیه تشکیل شده است :  
عرفیه عامه که صریحاً بیان شده است و مطلق عامه ای که بوسیله لادوام به آن اشاره می شود  
دو مثال :

اول : کل کاتب محرک الاصابع مادام کاتباً لادائماً ( لاشئ من الکاتب محرک الاصابع بالفعل )  
دوم : لاشئ من الکاتب ساکن الاصابع مادام کاتباً لادائماً ( کل کاتب ساکن الاصابع بالفعل )  
نکته ۱ : عرفیه خاصه اخص از عرفیه عامه است به همان مانی که در مشروطه گذشت .  
نکته ۲ : عرفیه عامه را می توان به قید لادوام ذاتی و لا ضروره ذاتی و لا ضروره وصفی مقید کرد ولی مقید به لادوام وصفی نمی شود

نکته ۳ : عرفیه خاصه اعم از مشروطه خاصه است . برای نسبت بین عرفیه خاصه و بساطت به شرح شمید ص ۸۰ مراجعه شود

۳- وجودیه لا ضروریه . قضیه وجودیه لا ضروریه ، مطلقه عامه ای است که مقید به قید لا ضروره ذاتیه شده است . توضیح :  
در قضیه مطلقه عامه دو احتمال است

الف ، محمول برای ذات الموضوع ضروری باشد

ب : محمول برای ذات الموضوع ضروری نباشد . برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات الموضوع ضروری نیست قضیه را مقید به قید لا ضروره ذاتیه می کنیم که بوسیله این قید اشاره به یک ممکنه عامه می شود بنا بر این وجودیه لا ضروریه از دو قضیه تشکیل شده است : مطلقه عامه ای که صریحاً بیان شده است و ممکنه عامه ای که بوسیله قید به آن اشاره می شود .

دو مثال :

اول : کل انسان ضاحک بالفعل لا بالضروره ( لاشئ من الانسان ضاحک بالامکان العاقم )  
دوم : لاشئ من الانسان ضاحک بالفعل بالضروره ( کل انسان ضاحک بالامکان العاقم )  
نکته ۱ : این قضیه اعم از مشروطه خاصه و عرفیه خاصه می باشد و برای نسبت بین این قضیه و بساطت به شرح شمید مراجعه شود

نکته ۲ : این قضیه را به هر چهار قیدی می توان مقید کرد

۴ - وجودیه لا دائمه : قضیه وجودیه لا دائمه مطلقه عامه ای است که به قید لا دوام ذاتی مقید شده است . توضیح :

در قضیه مطلقه عامه دو احتمال است -

الف : محمول برای ذات موضوع را نبی باشد .

ب : محمول برای ذات موضوع را نبی نباشد . برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات موضوع را نبی نیست قضیه مقید به قید لا دوام ذاتی می شود . که بواسطه این قید اشاره به یک مطلقه عامه می کنیم بنابراین قضیه وجودیه لا دائمه از دو مطلقه عامه تشکیل شده است . در مثال

اول : کله انسان ضاحک بالفعل لا دائماً ای لا شیء من الالهة ضاحک بالفعل .

دوم : لا شیء من الالهة ضاحک بالفعل لا دائماً ای کله انسان ضاحک بالفعل .

نکته : وجودیه لا دائمه احصا از وجودیه لا ضروریه و اعم از مسرطه خاصه و عرفیه خاصه می باشد و برای نسبت این قضیه با بساط به شرح شمید ص ۸۲ مراجعه شود .

۵ - حینیه لا دائمه : قضیه حینیه لا دائمه مطلقه ای است که مقید به قید لا دوام ذاتی شده است . توضیح :

در قضیه حینیه مطلقه دو احتمال است

الف : محمول برای ذات موضوع را نبی باشد -

ب : محمول برای ذات موضوع را نبی نباشد - برای بیان کردن اینکه محمول برای ذات موضوع را نبی نیست قضیه را به قید لا دوام ذاتی مقید می کنیم . بنابراین این قضیه از دو قضیه تشکیل شده است : حینیه مطلقه و مطلقه عامه . در مثال

اول : کله لسانی خافق الجباحین بالفعل حین هو طائر لا دائماً

دوم : لا شیء من الکاتب بساکن الاصابع بالفعل حین هو کاتب لا دائماً

نکته : این قضیه اعم از دو خاصه و احصا از دو وجودیه و ممکنه خاصه می باشد .

۶ - ممکنه خاصه : این قضیه ممکنه عامه ای است که به لا ضروریه ذاتی مقید شده است .

توضیح :

در قضیه ممکنه عامه دو احتمال است

الف : احتمال دارد طرف موافق ضروری باشد یعنی در قضیه موجود طرف موافق واجب و در سلبه مستغ باشد .

ب ، طرف موافق ضروری نباشد چنانکه طرف مخالفت ضروری نیست . برای بیان کردن اینک طرف موافقت

ضروری نیست قضیه به لایضوریه ذاتی مقید می شود . دو مثال :

لعد ، کل انسان کاتب بالامکان العام لا بالضروریه و یا کل انسان کاتب بالامکان الخاص .

دوم ، لاشئی من الانسان یکاتب بالامکان العام لا بالضروریه و یا لاشئی من الانسان یکاتب بالامکان الخاص

نکته : این قضیه لزوماً مرتباً اعم است و برای نسبت این قضیه با بعضی اصطلاح شریح شمید ص ۸۷

مراجعه شود .

نکته : ممکنه عامه به هر چهار قید مقید می شود . (۱)

تقسیماتی که تا بحال برای قضیه شرطیه بیان شد عبارتند از:

الف: قضیه شرطیه بر دو قسم است: متصله و متصله.

ب: قضیه شرطیه به اعتبار کیف بر دو قسم است: موجبه و سالبه.

ج: قضیه شرطیه به اعتبار حالات و زمانهای اتصال و انفصال و عدم استیوار بر سه قسم است: شخصی، مهمل، محصوره. و محصوره بر دو قسم می باشد: کلیه و جزئی.

مطلب دوم:

قضیه شرطیه متصله بر دو قسم است

الف: لزومیه: آن است که بین مقدم و تالی وابستگی حقیقی و واقعی باشد. وابستگی واقعی به این معناست که وجود یکی طرف مستلزم وجود و تحقق طرف دیگر باشد. این وابستگی واقعی در سه صورت است

۱- مقدم علت برای تالی باشد. در اینصورت اگر مقدم وجود گرفت تالی نیز وجود می گیرد و بالعکس چون تحقق علت مستلزم تحقق معلوم است چنانکه تحقق معلول بدون تحقق علت ممکن نیست مثل: ان كانت الشمس طالعت فالنهار موجود.

۲- مقدم معلول برای تالی باشد. در اینصورت نیز تحقق هر طرف مستلزم تحقق طرف دیگر است. مثل: ان كان النهار موجوداً فالشمس طالعت.

۳- مقدم و تالی هر دو معلول یک علت باشند. در اینصورت تحقق هر طرف مستلزم تحقق علتش می باشد و با وجود علت طرف دیگر قطعاً تحقق پیدا می کند چون فرض این است که هر دو معلول یک علت هستند. مثل: ان كان النهار موجوداً فالعالم مضيئ. در مثال هر دو طرف معلول طلوع شمس هستند.

ب: اتفاقیه: آن است که بین مقدم و تالی وابستگی واقعی و حقیقی نباشد مثل: کلا جاء محمد فان الهدى قد سبق شوعب في الدرر.

نکته ۱: عده ای گویند لزومیه در دو مورد است

الف: در علتیه. یعنی به موردی که بیان شد.

ب: در تضادیه یعنی دو طرف متضادین باشند مثل ان كان زيداً اياً بلياً كان ابو بكر اياً.

ولی عده ای دیگر گویند متضادین از باب معلولان لعلّه واحده هستند (۱)

نکته ۲: از عبارت شرح مطالب بدست می آید که لزومیه منحصر به علتیه و تضادیه نیست.

(۱) شرح شهید ص ۹۰

..... مثل ان يكون المقدم عدل للذلي او معلولاً له او علتاً او مضاعفاً له او غير ذلك (۱).

مطلب سوم :

شرايط منقسمه بر دو قسم است

الف : عارضه ، آن است که ثنائی بين مقدم و تالی یکی ثنائی واقعی و حقیقی باشد ، ثنائی واقعی آن است که حقیقت نسبت به مقدم با حقیقت نسبت به تالی مناسبت داشته باشند نه اشکال که امر خارجی صبی ثنائی شده باشد مثل :

العدد الصحيح إما ان يكون زوجاً او فرداً . حقیقت زوجیت با فردیت ثنائی دارد .

ب : آنها تید ، آن است که یک امر خارجی صبی ثنائی مقدم و تالی شده است و الا حقیقت مقدم با حقیقت تالی با یکدیگر ثنائی ندارند . مثل :

إما ان يكون الجالس في الدار زیداً او بکراً . بين جلس زید و بکر در خانه ثنائی نیست ولی ما می دانیم که در خانه غیر اسدو تفرکی نیست بلکه یکی از اسدو تفرک در خانه است این علم ما صبی ثنائی بین دو طرف شده است .

نکته : تفرکی که برای عارضه و آنها تید شد آنها منطبق بر موجد است . لذا برای تعرف سالیب اسدو به شرح شمس ص ۹۹ مراجعه شود .

مطلب اول :

تضمین شرايط منقسمه بر دو قسم است

الف : حقیقیه ، حقیقیه بر دو نوع است

۱- موجد : بر منقسمه ای گفته می شود که مقدم و تالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن نیست و هر دو از یک مورد کاذب باشند نیز ممکن نیست و به عبارت دیگر اجتماع مقدم و تالی ممکن نیست ارتفاع آن دو نیز ممکن نیست . مثل :

العدد الصحيح إما ان يكون زوجاً او فرداً . زوجیت و فردیت نه قابل اجتماع در عدد است و نه قابل ارتفاع می باشد .

۲- سالیب : بر منقسمه ای گفته می شود که مقدم و تالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن است چنانکه

از یک مورد کاذب باشند نیز ممکن است و به عبارت دیگر اجتماع و ارتفاع ممکن است . مثل :

ليس الحيوان إما ان يكون طعماً و إما ان يكون قابلاً للتعليم . قابلیت و قابلیت برای تعلم در انسان اجتماع می کند و در غیر انسان مرتفع می شوند .

(۱) شرح مطالع ص ۲۰۳

نکته: این قسم از مفصله در تقسیبی که جامع تمامی اجسام باشد بکار می رود اعتم از اینکه تقسیم ثنائی باشد ۴۳

ریا غیر ثنائی. مثل: کلمه یا دارای معنای مستقل است و یا دارای معنای مستقل نیست. کلمه بر سه قسم است یا اسم است و یا فعل است و یا حرف.

ب) مانع الجمع: مانع الجمع بر دو نوع است

۱- موجب: مفصله ای است که مقدم و تالی در آن بر یک مورد صادق باشند. ممکن نیست ولی هر دو از یک مورد کاذب باشند ممکن است و به عبارت دیگر اجتماع مقدم و تالی ممکن نیست ولی ارتفاع آن دو ممکن است. مثل:

اما آن یکن جسم ابیض او اسود. اجتماع ابیض و اسود در یک جسم ممکن نیست ولی ارتفاع آن دو ممکن است به اینکه جسم قرمز باشد.

۲- سلبیه: مفصله ای است که مقدم و تالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن است ولی هر دو

از یک مورد کاذب باشند ممکن نیست و به عبارت دیگر اجتماع ممکن است ولی ارتفاع ممکن نیست. مثل

لیکن اما آن یکن جسم غیر ابیض او غیر اسود. اجتماع غیر ابیض و غیر اسود در یک جسم ممکن است

ولی ارتفاع ایندی ممکن نیست به اینکه یک جسم هم ابیض هم اسود باشد.

نکته: در جا نیک شخص توهم می کند که اجتماع دو چنین ممکن است ما به عنوان جواب از مانع الجمع موجود

استفاده می کنیم و در جایی که شخص توهم می کند که اجتماع دو چنین محال است ما به عنوان جواب از مانع

الجمع سلبیه استفاده می کنیم. و مثال هر دو در کتاب مذکور است.

ج) مانع الخلو: مانع الخلو بر دو نوع است.

۱- موجب: مفصله ای است که مقدم و تالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن است ولی هر دو از

یک مورد کاذب باشند ممکن نیست و به عبارت دیگر اجتماع مقدم و تالی ممکن است ولی ارتفاع ممکن نیست مثل

الجسم اما آن یکن غیر ابیض او غیر اسود.

۲- سلبیه: مفصله ای است که مقدم و تالی در آن بر یک مورد صادق باشند ممکن نیست ولی هر دو از

یک مورد کاذب باشند ممکن است و به عبارت دیگر اجتماع مقدم و تالی ممکن نیست ولی ارتفاع آن دو ممکن

است. مثل:

لیکن اما آن یکن جسم ابیض و اما آن یکن اسود.

نکته: در جایی که شخص توهم می کند که خلو واقع از مقدم و تالی ممکن است ما به عنوان جواب از موجب استفاده

می کنیم و در جایی که شخص توهم می کند که واقع خالی از مقدم و تالی نیست ما به عنوان جواب از سلبیه استفاده

می کنیم. (۱)

فأمله ١ - سببت حقیقته لأن الثاني بين خبريها أشد من الثاني بين خبري الآخرين لأنه في الصدق والكذب

معاً فهي أحق باسم المتصل بل هي حقيقته الاتصال والمأنيته مانعة الجوع لاستعمالها على منع الجوع بين خبريها والمأنيته مانعة الخلل لأن الواقع ليس يخلو من أحد خبريها (١)

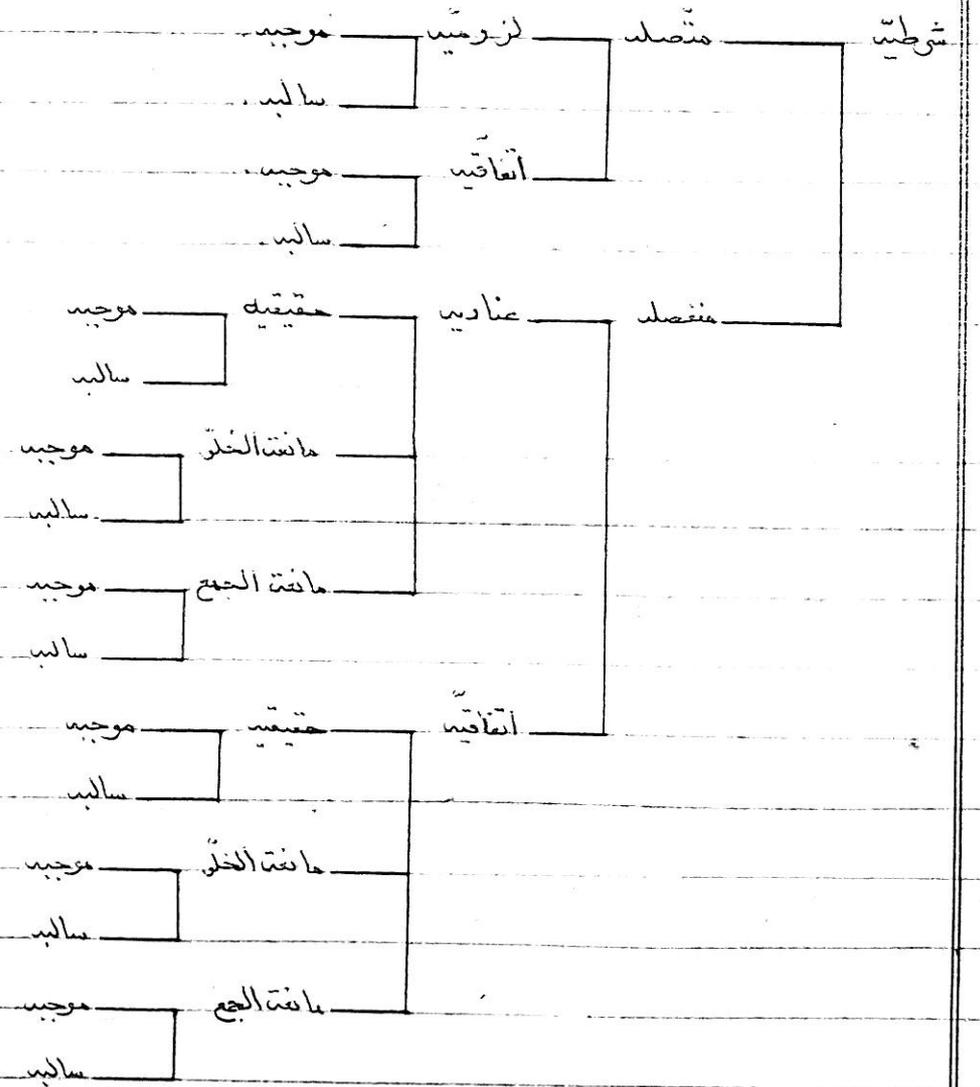
فأمله ٢ : در حاشیه چنین آمده است :

صدقاً فقط أي لا في الكذب أو مع قطع النظر عن الكذب . بد أول مانعة الجوع بالمعنى الاخص وهو دوم مانعة الجوع بالمعنى الاعم لرئيد .

كذباً فقط أي لا في الصدق أو مع قطع النظر عن الصدق . والادله مانعة الخلل بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم . (٢)

فأمله ٣ : عده ای لرئید ، متصله سه قسم است : مطلقه ، عنادیه ، اتقاقیه . (٣)

فأمله ٤ : تقسیم صحیح چنین است که برای مثالهای هر یک به شرح شهید ص ٩٨ مراجعه شود .



(٣) حاشیه ص ٦٦

(٢) حاشیه ص ٦٧

(١) شرح شهید ص ٩٤

ذاتمه ۵: تالیف حقیقی همیشه بر یکی از دو قسم است

الف: آنکه از شیء و نقیض آن مرکب شود

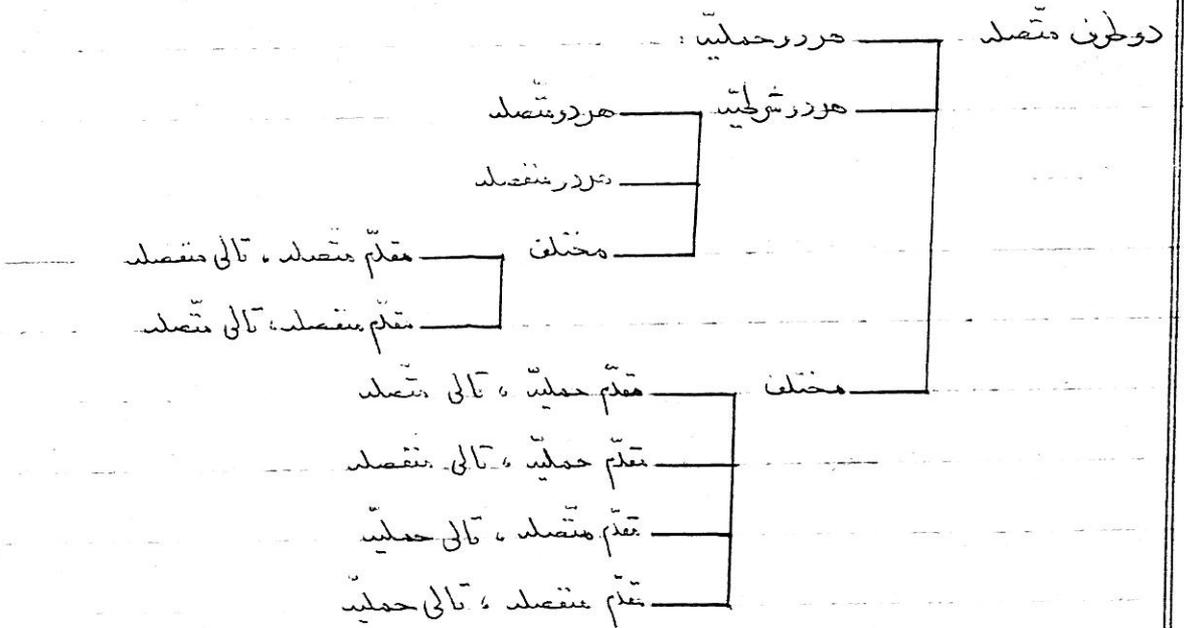
ب: آنکه از شیء را امری که با نقیض آن شیء مساوی باشد مرکب گردد

ما نقیض الجمع همیشه فراهم می آید از ترکیب میان شیء و میان امری که از نقیض آن احصا است.

ما نقیض الخدر همیشه تالیفی شود از ترکیب میان شیء و میان امری که از نقیض آن اعم است. (۱)

مطلب اول:

نکته ۱: شرطیته متصله از دو طرف تشکیل شده است که همان مقدم و تالی باشد. دو طرف متصله ۹ صورت دارد که عبارتند از:



مثالها بر ترتیب: ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود - ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فكان ان كان

النهار معدوما فالشمس غاربه - ان كان العدد اما زوجا او فردا فعدد الكواكب اما زوج واما فرد - ان كان

ان كان الشمس طالعة فالنهار موجود فكان اما الشمس طالعة واما النهار معدوم - عكس مثال احصی -

ان كان العلم سببا للسعادة فان كل انسان عالما كان سعيدا - لاذ كان اللفظ مقبولا فاما ان يكون اسما

او فعلا او حرفا - ان كان كذا كانت الشمس طالعة فالعالم منور فالشمس مستلزمة لضوء العالم - ان

كان العدد اما زوجا او فردا فالعدد ليس له قسم ثالث. (۲)

نکته ۲: شرطیته متصله از دو طرف و یا بیشتی تشکیل شده است. دو طرف در متصله ۹ صورت بر ترتیب

متصله برای آن متصور است که ۳ صورت آن صحیح است. در جوهر التصید دلیل چنین آمده است و

ان مقدم المتصله لها تبیین عن تالیها بالجمع - بخلاف المتصله - كانت اسما المتصله تسعة و اسما

(۱) رهی خرد ص ۱۸۷ (۲) اشارات ج ۱ ص ۱۳۰ - جوهر التصید ص ۴۱ - مقصور الطالب ص ۲۲۰

مطلب اول :

قضیه بر دو نوع است

الف : یک مرتبه قضیه بر طبق قالب منطقی اش بکار می رود یعنی هر جزء از اجزاء قضیه در جایگاه اصلی خود قرار گرفته است. به اینگونه از قضایا قضایای مستقیمه گویند. مثال :

۱- کل انسان حیوان . در این قضیه حملیه سور که کلمه کل است داخل بر موضوع شده است. حق در سور نیز همین است .

۲- اذا كانت الشمس طالعة غايبا موجود . در این قضیه شرطیه اداة اتصال که کلمه اذا است ذکر شده است و انسان به راحتی می تواند نوع قضیه را تشخیص بدهد .

۳- العدم اذ زوج و اما فرد . در این قضیه شرطیه اداة اتصال که کلمه اما است ذکر شده است و تشخیص قضیه را برای انسان آسان نموده است .

ب : یک مرتبه قضیه بر طبق قالب منطقی اش بکار نمی رود یعنی اجزاء قضیه در جایگاه اصلی خود قرار نگرفته است به اینگونه از قضایا قضایای منحرفه گویند . انحراف گاهی در قضیه حملیه صورت می گیرد مثل اینکه سور بر محمول داخل شود یا اینکه جایگاه سور این است که بر موضوع داخل شود . مثل : الانسان بعض الحيوان . در این مثال انسان موضوع و الحيوان محمول است و کلمه بعض که سور است داخل بر محمول شده است . تا آنکه این بود که الحيوان موضوع قرار بگیرد و کلمه بعض بر آن داخل شود و گفته شود بعض الحيوان انسان . و گاهی انحراف در قضیه شرطیه صورت می گیرد مثل اینکه قضیه شرطیه متصله از اداة اتصال و شرطیه منفصله از اداة اتصال خالی باشد . مثال :

۱- لا تكون الشمس طالعة او يكون الغار موجوداً . این قضیه منحرفه است که می توان آنرا بصورت متصله و یا متصله در آورده . به اینصورت : كلما كانت الشمس طالعة غايبا موجود - لاما ان لا تكون الشمس طالعة و اما ان يكون الغار موجوداً .

۲- ليس يكون الغار موجوداً الا والشمس طالعة . این قضیه منحرفه است که می توان آنرا بصورت متصله و یا متصله فوق در آورده .

۳- لا يجتمع المال الا من شح او حرام . این قضیه منحرفه را می توان بصورت شرطیه متصله و یا متصله در آورده . به اینصورت : ان اجتمع المال فاجتماعه اما من شح او حرام - اما ان يجتمع المال من شح او من حرام . (۲)

استدلال کردن بر صدق و یا کذب یک قضیه بر دو نوع است

الف: گاهی انسان مستقیماً بر صدق و یا کذب آن قضیه استدلال می کند یعنی بر صدق قضیه دیگری استدلال نمی کند تا کذب قضیه مورد نظر او اثبات شود و یا بر کذب قضیه دیگری استدلال نمی کند تا صدق قضیه مورد نظر او اثبات شود و هكذا. به اینگونه از استدلال، استدلال مباشر گویند.

ب: گاهی انسان مستقیماً بر صدق و یا کذب آن قضیه استدلال نمی کند. این قسم صوری دارد

۱- گاهی بر صدق یک قضیه دیگری که با قضیه مورد نظر نسبتی دارد استدلال می کند تا کذب قضیه مورد نظر اثبات شود و یا بر کذب قضیه دیگر استدلال می کند تا صدق قضیه مورد نظر او اثبات شود. این در

جائی است که بین صدق یکی و کذب دیگری تلازم باشد به این معنا که اِذَا صَدَقَ احدها كَذِبَ الآخَرِ وَاذَا كَذِبَ احدها صَدَقَ الآخَرُ. و به عبارت دیگر این درجائی است که دو قضیه متناقضتان باشد.

۲- گاهی بر صدق قضیه دیگری استدلال می کند تا صدق قضیه مورد نظر او اثبات شود و یا بر کذب قضیه دیگری استدلال می کند تا کذب قضیه مورد نظر او اثبات شود. این درجائی است که بین دو قضیه نسبت عکس برقرار باشد. چون چنانکه خواهد آمد در باب عکس دو قاعده وجود دارد

اول: اِذَا صَدَقَ الاصل صَدَقَ عكسه.

دوم: اِذَا كَذِبَ العكس كَذِبَ اصله.

مثال: فرض کنید ما در مقام استدلال بر قضیه بعض الحیوان انسان هستیم. ما بر قضیه کل انسان

حیوان استدلال می کنیم بعد از اینکه بر صدق این قضیه استدلال نهیم می گوئیم قضیه اول عکس این

قضیه است و اِذَا صَدَقَ الاصل صَدَقَ العكس پس آن قضیه اول صادق است. و یا فرض کنید ما در

مقام استدلال بر قضیه لا شئ من الانسان بحیوان هستیم. ما بر قضیه لا شئ من الحیوان با انسان استدلال

می کنیم و علم به کذب آن پیدا می کنیم. اینک کذب شد می گوئیم این قضیه عکس قضیه اول است و اِذَا

كَذِبَ العكس كَذِبَ الاصل پس آن قضیه اول کاذب است.

با حفظ این مطالب گفتنی می شود انسان منطقی بعد از اینکه مجموعی از قضایا را جمع آوری نمودی بایست

نسبت بین قضایا را بشناسد تا اگر مستقیماً نتوانست بر قضیه مورد نظر خود استدلال کند با استدلال کردن

بر قضیه دیگر به مراد خود برسد. نسبتی که بین قضایا وجود دارد نسبت ناقص و عکس مستوی و عکس

تفضیل و ملحقات هر یک از این سه می باشد.

مطلب دوم:

نکته: زمانیکه دو قضیه این صفت را داشتند که بین صدق یکی و کذب دیگری تلازم بود به این

مغنا که الریکی صادق شد دیگری کاذب می شود و الریکی کاذب شد دیگری صادق می شود در این صورت  
 این دو قضیه متناقضتان خواهند بود و لذا اگر شما می خواهید بر صدق قضیه الروح موجوده استدلال  
 کنید اگر مستقیماً یعنی توانید بر صدق آن استدلال کنید همین که بر کذب الروح لیست به وجوده  
 استدلال کنید کافی است تا علم به صدق قضیه اول پیدا کنید.

نکته ۲: در تناقض مفردات صرف اختلاف به موجب بودن و سلب بودن کافی است مثل انسان و لا  
 انسان. ولی در تناقض قضایا صرف اختلاف در کیف کافی نیست چون گاهی دو قضیه با اینکه در کیف اختلا  
 دارند هر دو صادقند مثل بعض الحیوان انسان و بعض الحیوان لیس با انسان. و گاهی هر دو کاذبند  
 مثل کل حیوان انسان و لا شیئی من الحیوان با انسان. و لذا برای برقراری نسبت تناقض بین دو قضیه حتماً  
 می بایست قواعد تناقض که در منطق مطرح شده را خواند.

مقدمه:

تناقض بر دو قسم است

الف: تناقض در مفردات مثل: انسان و لا انسان. در بحث تقابل از این قسم بحث شد.

ب: تناقض در قضایا. در جزء دوم در خصوص این قسم بحث می شود.

مطلب اول:

تناقض در قضایا این است که دو قضیه بایکدیگر اختلاف داشته باشند. اختلافی که سبب صدق  
 یکی از دو قضیه و کذب دیگری شود. مثل: کل انسان حیوان و بعض الانسان لیس بحیوان. این دو  
 قضیه بایکدیگر در کیف و کم اختلاف دارند. این اختلاف سبب شده است که قضیه اول صادق  
 و قضیه دوم کاذب شود و لذا بین این دو قضیه نسبت تناقض برقرار است و به این دو قضیه  
 متناقضتان گویند.

نکته: در تعریف تناقض کلمه لذات بکار رفته است. ذات بمعنای حقیقت می باشد و ضمیم لذات  
 به اختلاف بر می گردد. آنجا که تعریف تناقض چنین می شود: تناقض اختلافی است در دو قضیه که  
 حقیقت این اختلاف (نه امر خارجی) سبب صلت یکی از دو قضیه و کذب دیگری شود.  
 توضیح: به این دو قضیه ترجیح کنید:

کل انسان حیوان، لا شیئی من الانسان بحیوان. این دو قضیه بایکدیگر در کیف اختلاف دارند.  
 این اختلاف سبب شده است که یکی صادق و دیگری کاذب شود. اگر بین این دو قضیه اختلاف  
 در کیف نبود یا هر دو صادق می بودند یا هر دو کاذب.

آنجا که حقیقت این اختلاف (اختلاف در کیف تنها) سبب صلت یکی و کذب دیگری نشده است

چون الحقیقت این اختلاف سبب شده باشد بی بایست هر جا این اختلاف در دو قضیه پیدا شد سبب ۴۹ صدق یکی و کذب دیگری شود و حال آنکه چنین نیست چون گاهی دو قضیه با اینکه اختلاف در کیف دارند هر دو صادقند مثل: بعض الحیوان انسان و بعض الحیوان لیس انسان و گاهی هر دو کاذبند مثل کل حیوان انسان و لائی من الحیوان با انسان.

پس معلوم می شود که در دو قضیه کل انسان حیوان و لائی من الانسان بحیوان حقیقت اختلاف در کیف سبب صدق یکی و کذب دیگری نشده است بلکه سبب یک امر خارجی است و آن این است که موضوع درایندر مثالاً احص از محمول است و ربطی که چنین بود نمی شود هم اثبات محمول برای موضوع صادق باشد و هم سلب محمول از موضوع صادق باشد بلکه باید یکی صادق و دیگری کاذب باشد.

فائده ۱: در توضیح این قید لذات چنین گفته شده است:

بواسطه این کلمه اختلافی که بین موجد کلمه و سائل کلمه (کل انسان حیوان - لائی من الانسان بحیوان) و همچنین بین موجد جزئی و سائل جزئی (بعض الانسان حیوان - بعض الانسان لیس بحیوان) است خارج شد چون آنچه این اختلاف سبب صدق یکی و کذب دیگری شده است ولی این از حقیقت این اختلاف سرچشمه نگرفتند است بلکه خصوصیت مورد و مثال است. چون اگر ناشی از حقیقت این اختلاف باشد بی بایست در دو قضیه کلیه در دو قضیه جزئی نیز این اختلاف باعث برقراری تناقض شود بدلیل اینکه اینها بالذات لا یتخلف و حال آنکه چنین نیست چنانکه ما در نکته توضیح داریم - (۱)

فائده ۲: مصنف بحث تناقض را بر سایر نسبت ها مقدم نمود چون شناختن نسبت های دیگر متوقف بر بحث تناقض است بدلیل اینکه در ادله عکس از این بحث استقاده خواهد شد.  
مطلب دوم:

طبق عقیده مشهور دو قضیه متناقض باید در حست امر متحد بوده در یک وجه اختلاف داشته باشند این امور هشتم دانجا می آید از:

- ۱- موضوع: اگر بگویم حسن خراب است و حسین خراب نیست تناقض نخواهد بود
- ۲- محمول: اگر بگویم امروز جمعه است و امروز شنبه نیست تناقض نخواهد بود
- ۳- زمان: اگر بگویم هوا امروز گرم است و هوا فردا گرم نیست تناقض نخواهد بود
- ۴- مکان: اگر بگویم یا سر در تهران معلّم است و یا سر در شیراز معلّم نیست تناقض نخواهد بود
- ۵- قوه و فعل: اگر بگویم ناصی بالقوه دکن است و ناصی بالفعل دکن نیست تناقض نخواهد بود
- ۶- کلّ و جز: اگر بگویم جزو انسان کردن است و کلّ انسان کردن نیست تناقض نخواهد بود

(۱) شرح خبیه ص ۴۵ - شرح شمه ص ۱۱۷

فائده : برای احتمال این شرط سه مثال پیدایی شود

الف : مراد از موضوع موجب چیزی و از سلب کل باشد . ب : عکس .

ج : مراد از هر دو چیز باشد ولی دو چیز متغایر (۱)

۷ - شرط الکریم حسن بشرط کرشم مرفق است و حسن بشرط تنبلی مرفق نیست . تناقض نخواهد بود

۸ - اضافه (نسبت) الکریم ۱ نصف است نسبت به ۶ و ۲ نصف نیست نسبت به ۷ تناقض نخواهد بود (۲)

نکته ۱ : اقوال در وحدت :

الف : قول منسوب به فارابی : وحدت معتبر در تناقض سه چیز است . موضوع ، محمول ، زمان

ب : قول امام رازی : وحدت معتبر در تناقض دو امر است . موضوع و محمول

ج : قول منسوب به فارابی : در تناقض تنها یک وحدت معتبر است و آن وحدت حمل است و سایر وحدت به

وحدت نسبت بازگشت می کند

د : قول ملا صدرا : نه وحدت معتبر است

ه : قول ابن سینا : در تناقض علاوه بر حست وحدت مشهور چهار وحدت دیگر معتبر می باشد . رضع ،

کیفیت ، فاعل ، متفعل .

و : عده ای وحدت را بیش از ۳۰ عدد ذکر نهوده اند . (۳)

نکته ۲ : تعریفی که مصنف برای تناقض بیان کردند مقتضی اختلاف در امور شدت و افعال در غیر این

اموری باشد و لذا این امور شرایط برای تناقض نیستند چون شرایط اموری خارج از حقیقت است و معنای

شرط بودن این است که ماهیت تناقض بدون این امور نیز تحقق پیدا می کند و حال آنکه چنین نیست

و لذا ذکر این شرط از باب روشن کردن دشواری کردن مطلب به متعلم است (۴)

(۲) آموزش منطق ص ۱۰۵

(۱) ره جوهر ص ۴۰۸

(۳) شرح مطالع ص ۱۶۷ - مقصور الطالب ص ۲۲۹ - شرح شمسی ص ۱۲۱ - ترجمه تمذیب ص ۱۵۵

(۴) شرح حبه ص ۵۵

حمل بر دو قسم است الف: اولی ذاتی: درجانی است که موضوع و محمول مبهوماً یکی هستند همچون الانسان انسان  
ب: شایع صناعی: درجانی است که موضوع و محمول مصداقاً یکی هستند مثل الانسان صاخذ

مطلب اول

ملا سدا فرموده است: اگر دو قضیه بخواهند متناقضتان شوند باید در حمل نیز اتحاد داشته باشند یا سدا یعنی  
حمل در هر دو قضیه باید یکی باشد یا حمل در هر دو اولی باشد یا حمل در هر دو شایع باشد. در صورت  
اختلاف حمل، در قضیه متناقضتان نخواهند بود. مثال:

الخزنی جزئی . الخزنی لیس بجزئی

در این دو قضیه چهار احتمال است

- الف: حمل در هر دو اولی ذاتی باشد. در این صورت متناقضتان هستند چون قضیه اول صادق و دوم کاذب است
- ب: حمل در هر دو شایع باشد. در این صورت نیز متناقضتان هستند چون قضیه اول کاذب و دوم صادق است.
- ج: حمل در اول ذاتی و در دوم شایع باشد. در این صورت هر دو قضیه صادق است.
- د: حمل در اول شایع و در دوم ذاتی باشد. در این صورت هر دو قضیه کاذب است. (۱)

مطلب دوم

در قضیه در صورتی متناقضتان خواهند بود که در سه امر یا یکی از اختلاف داشته باشند

الف: در کیفیت یعنی یکی موجب و دیگری سالب باشد چون:

الحرور موجب باشد گاهی حرور صادقند همچون کل انسان حیوان و بعض انسان حیوان و گاهی حرور  
کاذبند مثل کل حیوان انسان <sup>بعض الحیوان</sup> حجب. و اگر حرور سالب باشد گاهی حرور صادقند همچون لا  
شیء من الانسان بحجر و بعض الانسان لیس بحجر و گاهی حرور کاذبند همچون لا شیء من الانسان  
بحیوان و بعض الانسان لیس بحیوان.

ب: در کم یعنی یکی کلیت و دیگری جزئیت باشد چون اگر حرور کلیت باشد گاهی حرور کاذبند مثل کل  
حیوان انسان و لا شیء من الحیوان با انسان و اگر حرور جزئیت باشد گاهی حرور صادقند مثل بعض المعدن  
حدید و بعض المعدن لیس بحدید.

ج: در جهت یعنی هر دو قضیه موجه باشد علاوه بر اختلاف در کیفیت و کم اختلاف در جهت نیز لازم است  
زیرا گاهی در قضیه ضمیمه حرور کاذب اند و مناقض تحقق نمی یابد مانند: حر انسان بالضرورة کاتب  
است و هیچ انسانی بالضرورة کاتب نیست و گاهی دو قضیه که دلایلی یک جهتند با اختلاف در کیفیت حرور  
صادقند مثل کل انسان کاتب بالا مکان العام و لا شیء من الانسان کاتب بالا مکان العام (۲)

(۱) رهبر حرور ص ۲۱۲

(۲) ترجمه تهذیب ص ۱۵۶

نقیض کل شیء رفعه یعنی نقیض هر چیزی رفع و بر داشتن آن چیز است مثلاً نقیض ایجاب برداشتن ایجاب است یعنی سلب و نقیض سلب برداشتن آن است یعنی ایجاب و نقیض دوام و ضرورت و امکان به ترتیب عدم دوام و عدم ضرورت و عدم امکان است و هكذا.

با توجه به این نکته گوئیم :

اگر قضیه دارای جهت بودی بایست این جهت را با جهت دیگری که مناقض با آن است برداریم. این جهت مناقض بردو سوخ است

الف : گاهی این جهت از جهات معروفه ای است که گذشت . در اینصورت برای آن قضیه مرجهه نقیض صریح پیدا می شود . مثلاً :

نقیض صریح ضروریه مطلقه موجبیه ممکنه عامه سالبه است چون محتوای ضروریه موجبیه این است که محمول برای موضوع ضرورت دارد و مفاد ممکنه عامه سالبه این است که محمول برای موضوع ضرورت ندارد و ممکنه عامه از جهات معروفه است . در اینصورت گوئیم ممکنه عامه نقیض صریح ضروریه مطلقه است . مثال :

کل انسان حیوان بالضروره ← بعضی انسان لیس بعیوان بالامکان العاقب .

ب : گاهی این جهت از جهات معروفه ای که بحث آن گذشت نیست . در اینصورت برای این جهت غیر معروفه یک جهت معروفه ای که ملازم با آن است پیدا می کنیم و مجازاً اسم این جهت معروفه را بر روی آن جهت غیر معروفه می گذاریم . در اینصورت برای آن قضیه مرجهه نقیض صریح پیدا نشده است . مثال :

محتوای قضیه دائمه مطلقه این است که موضوع ما را میگوید موجود است محمول برای آن دوام دارد نقیض صریح این قضیه سلب دوام است ولی سلب دوام از جهات معروفه نیست ولی لازمه سلب دوام این است که سلب محمول از موضوع تحقق پیدا کرده باشد که تحقق سلب محمول از موضوع مفاد مطلقه عامه است و لذا مجازاً گفت می شود که نقیض دائمه مطلقه ، مطلقه عامه است . مثال :

الارض متحرکه دائماً ← الارض لیست متحرکه بالفعل .

نکته ۱ : نقیض قضایای مرجهه بسیطه عبارت است از :

نقیض صریح ضروریه مطلقه ← ممکنه عامه

نقیض صریح مشروطه عامه ← حینه ممکنه

لازمه نقیض دائمه مطلقه ← مطلقه عامه

لازمه نقیض عرفی عامه ← حقیقه مطلقه (۱)

نکته ۱: برای نقیض قضایای موجدیه مرکبه به القواعد الجلیده ص ۲۹۵ و جوهر المضید ص ۷۶ مراجعه شود.

نکته ۲: قضایای شرطیه نیز نقیض دارند به القواعد ص ۲۹۸ و جوهر ص ۸۰ مراجعه شود.  
مطلب اول:

دوقضیه - حصوره سه حالت دارند

الف: مختلف در کم و کیف. در اینصورت متناقضان هستند یعنی:

موجدیه کلیه ← سالب جزئیه. موجدیه جزئیه ← سالب کلیه.

ب: مختلف در کم فقط. در اینصورت متداخلان هستند یعنی:

موجدیه کلیه ← موجدیه جزئیه. سالب کلیه ← سالب جزئیه.

ج: مختلف در کیف فقط. این دو صورت دارد

۱- هر دو کلیه باشند. در اینصورت متضادان هستند یعنی:

موجدیه کلیه ← سالب کلیه.

۲- هر دو جزئیه باشند. در اینصورت متداخلان تحت الضاد گویند یعنی:

موجدیه جزئیه ← سالب جزئیه (۲)

مطلب دوم:

در اول فصل دوم گفته شد که انسان گاهی مستقیماً بر قضیه مورد نظر خود نمی تواند استدلال کند. در اینصورت

بر صدق یک قضیه دیگری استدلال می کند و از صدق آن قضیه صدق قضیه مورد نظر خود را بدست

می آورد و این در صورتی است که بین قضیه مورد نظر و قضیه دیگر رابطه عکس (عکس مستوی و

یا نقیض) برقرار باشد. به اینک قضیه مورد نظر عکس و قضیه دیگر اصل باشد. مثال:

ما در مقام استدلال بر صدق قضیه بعض الحیوان انسان هستیم در اینجا بر صدق قضیه کل انسان حیوان

برهان اقامه می کنیم بعد از اینک صدق این قضیه معلوم شد گوئیم پس قضیه اول نیز صادق است چون

اذا صدق الاصل صدق العکس.

مطلب سوم:

بر جایجا کردن دو طرف قضیه با دو شرط عکس مستوی گویند

الف و کیف باقی باشد.

۱۱) حاشیه ص ۷۱ - شرح متون مد ص ۲۲ (۲) اشارات ص ۱۸۲ - التخصیص ص ۷۸ - جوهر المضید ص ۷۴

ب : صدق قضیه باقی باشد . مثال :

۱- کل انسان حیوان . این یک قضیه حملیه صادقه می باشد . دو طرف این قضیه حملیه صادق است از موضوع و محمول . انسان موضوع و حیوان محمول است . اگر ما دو طرف این قضیه را جابجا کنیم یعنی موضوع را در جای محمول و محمول را در جای موضوع قرار بدهیم . و کیف و صدق هم باقی بماند . عکس مستوی تشکیل می شود . و لذا :

کل انسان حیوان ← کل حیوان انسان ← بقاء کیف و عدم بقاء صدق .

کل انسان حیوان ← بعض الحیوان انسان ← بقاء کیف و بقاء صدق .

۲- کلاما کانت الشمس طالقة فالنهار موجود . این یک قضیه شرطیه متصله صادقه می باشد . دو طرف این قضیه مقدم و تالی است . اگر دو طرف قضیه را جابجا کرده و کیف و صدق آن باقی بماند . عکس مستوی تشکیل می شود . عکس مستوی این قضیه چنین است : قد یکن اذا کان النهار موجودا فالشمس طالقة .

نکته ۱ : در عکس بقاء کم شرط نیست بلکه گاهی باقی است و گاهی خیس .

نکته ۲ : کلمه عکس دارای دو معناست

الف : معنای حقیقی : تبدیل و جابجایی کردن که کار انسان است .

ب : معنای مجازی : آن قضیه ای که بعد از تبدیل حاصل می شود . طبق این معنا عکس معنای معکوس

است چنانکه خلقت معنای مخلوق است . (۱)

مطلب چهارم :

در باب عکس مستوی چهار قاعده وجود دارد

الف : اذا صدق الاصل صدق العکس یعنی اگر فرض صدق اصل شد عکس نیز صادق خواهد بود .

مثل : کل انسان حیوان ← بعض الحیوان انسان

ب : لیس اذا کذب الاصل کذب العکس یعنی عکس در کذب تابع اصل نیست بلکه ممکن است اصل

کاذب و عکس صادق باشد مثل : کل حیوان انسان ← بعض الانسان حیوان .

ج : اذا کذب العکس کذب الاصل یعنی اصل در کذب تابع عکس است که اگر عکس کاذب شد اصل

نیز کاذب می شود . مثل :

فرض کنید قضیه بعض الانسان شجر عکس است . این عکس کاذب است . اصل آن چه موجد کلید

باشد یعنی کل شجر انسان و چه موجد چرند باشد یعنی بعض الشجر انسان کاذب است

(۱) حاشیه ص ۷۴

دائیس اذا صدق العكس صدق الاصل یعنی اصل در صدق تابع عکس نیست که العکس صادق شد اصل ۵۵

نیز صادق شود چون ممکن است عکس صادق و اصل کاذب باشد مثل:

کل حیوان انسان (اصل) ← بعض الحیوان انسان (عکس)

نکته ۱: بقاء صدق در عکس واجب است چون عکس لازم اصل است چنانکه حرارت لازمند آتش

است و صدق ملزم بدون صدق لازم محال است. (۱)

نکته ۲: بقاء کذب در عکس شرط نیست چون کذب ملزم (اصل) مستلزم کذب لازم (عکس) نیست

بدلیل اینکه لازم ذاتی اعم است و انضمام احصی که ملزم است مستلزم انضمام اعم که لازم است نمی شود (۲)

نکته ۳: در اشارات آمده است:

واشترط حفظ الكيفية واجب في العكس اصطلاحاً ويجب اشتراط بقاء الصدق ايضاً والذ لها كان العكس

لازماً لاصل القضية. (۳)

نکته ۴: اینکه گوئیم اگر اصل صادق شد عکس نیز صادق است به این معناست که:

لو فرض صدق الاصل لزوم من صدق صدق العكس لانه يجب صدقهما في الواقع.

نکته ۵: قضایای موجهه نیز دارای عکس مستوی هستند که در آخر بحث به آن خواهیم پرداخت.

نکته ۶: الرقضية ای را به قضیه دینری تبدیل نموده و کیف آن باقی باشد ولی صدق آن باقی نباشد

این تبدیل به گفته فارابی بنام انقلاب قضیه موسوم است نه انعکاس. مثل:

کل انسان حیوان ← کل حیوان انسان (انقلاب) (۴)

(۱) جوهر التصدیه ص ۸۲ - شرح منظومه ص ۶۷ - (۲) شرح الشمسیه ص ۱۴۲

(۳) اشارات ص ۱۹۶ (۴) رهبر خرد ص ۲۲۸

نکته ۱ : عکس قضیه موجبه کلیه موجبه جزئیه می باشد و نه موجبه کلیه . دلیل :

مقدمه : در دو صورت قضیه موجبه کلیه صادق تشکیل می شود

الف : محمول اعم از موضوع باشد مثل کل انسان حیوان .

ب : محمول مساوی با موضوع باشد مثل کل انسان ناطق .

با حفظ این مقدمه گفته می شود : در هر دو صورت موجبه جزئیه به عنوان عکس صادق است ولی موجبه کلیه به

عنوان عکس در صورتی الفاصح نیست و لذا :

کل انسان حیوان ← بعضی حیوان انسان ، ~~کل حیوان انسان~~

کل انسان ناطق ← بعضی ناطق انسان .

پس عکس لایم الصدق موجبه کلیه در تمام موارد و کلیه موارد قضیه موجبه جزئیه است و تخلف صدق موجبه

کلیه در عکس موجبه کلیه در بعضی موارد (مثل صورت الف) برهان است بر عدم ملازمه بین دو کلیه (D)

نکته ۲ : عکس قضیه موجبه جزئیه موجبه جزئیه می باشد و نه کلیه . دلیل :

مقدمه : در چهار صورت قضیه موجبه جزئیه صادق تشکیل می شود

الف : محمول اعم مطلق از موضوع باشد مثل : بعضی انسان حیوان

ب : محمول احصی مطلق از موضوع باشد مثل بعضی حیوان انسان

ج : محمول اعم من وجه از موضوع باشد مثل بعضی الطیر ابیض .

د : محمول مساوی با موضوع باشد مثل بعضی ناطق انسان .

با حفظ این مقدمه گفته می شود : در هر چهار صورت موجبه جزئیه به عنوان عکس صادق است ولی موجبه کلیه

به عنوان عکس در صورت الف و ج صحیح نیست و لذا :

بعضی انسان حیوان ← بعضی حیوان انسان ، ~~کل حیوان انسان~~

بعضی حیوان انسان ← بعضی انسان حیوان

بعضی الطیر ابیض ← بعضی ابیض طیر ، ~~کل ابیض طیر~~

بعضی ناطق انسان ← بعضی انسان ناطق

پس عکس لایم الصدق موجبه جزئیه در تمام موارد و کلیه موارد موجبه جزئیه است .

نکته ۳ : عکس قضیه سالبه کلیه سالبه کلیه می باشد دلیل :

مقدمه : قضیه سالبه کلیه صادق تنها در یک صورت تشکیل می شود و آن در صورتی است که بین موضوع و

محمول تباین کلی برقرار باشد مثل لاشئ من الانسان بحجر.

باختصاص مقدمه گفتندی شون هو یک از متبلیان را می توان از تمام افراد دیگری سلب نمود و لذا گفتندی شور

لاشئ من الانسان بحجر و لاشئ من الحجر باسان.

و برای اینکه عکس سالب کلیه برحالی شور گوئیم:

فرض این است که قضیه لاشئ من الانسان بحجر صادق است.

بنگای ما این است که قضیه لاشئ من الحجر باسان نیز صادق است.

دلیل: اگر این قضیه لاشئ من الحجر باسان صادق باشد باید نقیض آن که بعضی الحجر باسان است

صادق باشد. زمانیکه این قضیه بعضی الحجر باسان صادق شد باید عکس مستوی آن که بعضی الانسان

حجر است نیز صادق باشد چون اذا صدق الاصل صدق العکس. آنگاه زمانیکه این قضیه بعضی الانسان

حجر را با قضیه لاشئ من الانسان بحجر متضاد می بینیم باید قضیه نقیض بگذرید از قضیه

بعضی الانسان حجر صادق باشد باید لاشئ من الانسان بحجر کذب باشد حال آنکه فرض بر این است

که صادق است. پس برای اینکه خلاف فرض پیدا نشود باید قضیه لاشئ من الحجر باسان صادق باشد

تا منشأ برای خلاف فرض نشود. برای توضیح تعقیب به صفحه بعد مراجعه شود.

نمونه: دلیل بر اینکه عکس سالب کلیه سالب کلیه می شود. این است که در غیر این صورت سلب سلب از نفس لازم می آید

برای توضیح این دلیل به شرح منظومه ص ۶۷ مراجعه شود.

نکته ۴: قضیه سالب جزئی عکس مستوی ندارد. دلیل:

چون گاهی در سالب جزئی موضوع اعم از محمول می باشد مثل بعضی الحیوان لیس باسان. در صورتی که عکس

آن سالب باشد چه بخور کلیه و چه بنحی جزئی لازم باشد این است که اعم را از اخص بخور کلی (در کلیه)

یا بنحی جزئی (در جزئی) سلب نمائیم و سلب اعم را اخص به هیچ نحوی صحیح نیست. و لذا:

لاشئ من الانسان بحجر ← بعضی الحیوان لیس باسان ← لاشئ من الانسان بحیوان ← بعضی الانسان لیس بحیوان.

مطلب اول:

قضیه شرطیه در دو نوع است.

الف: متصله: این نوع قضیه در عکس داشتن و نداشتن مثل قضیه حملیه می باشد و لذا:

متصله مرجح کلیه ← متصله موجب جزئی. متصله موجب جزئی ← متصله موجب جزئی.

متصله سالب کلیه ← متصله سالب کلیه. متصله سالب جزئی عکس ندارد.

مثال: کلاما كانت الشمس طالعت کلان النهار موجود ← قد یكون اذا کان النهار موجودا کانت الشمس طالعت

ب: منفصله: این نوع قضیه غایبه ای در عکس آن نیست چون چه شما طرف اول را مقدم و طرف دوم

را قالی بدانید چه عکس مختار و مضمون قضیه در هر دو صورت یکی است. مضمون قضیه در هر دو صورت

این است که این دو طرف با یکدیگر تنافی و عناد و ناسازگاری دارند. و لذا:

العقد إما زوج وإما مفرد = العقد إما فرد وإما زوج

بدان قضیه متضاده را به قضیه حملیه برگردانیم عکس پیدا خواهد کرد. مثلاً:

العقد ينقسم الى زوج ومفرد ← ما ينقسم الى زوج ومفرد عقد (۱)

فأمله: برای تحقیق درباره عکس مستوی قضایای موجهات به کتابهای جوهر المضید ص ۸۷ - القواعد

الجلید ص ۲۹۹ - شرح منطومه ص ۶۸ - حاشیه ص ۷۶ - شرح شمس ص ۱۴۴ و ترجمه

تهذیب ص ۱۶۲ مراجعه شود.

تعقیب:

وی شوز به اینصورت نیز استدلال نمود:

افرض این است که قضیه لاشئ من الانسان شجر صادق است پس نقیض آن که بعض الانسان

شجر است کاذب است

۲- آنگاه این قضیه بعض الانسان شجر عکس مستوی برای قضیه بعض الشجر انسان است.

قضیه بعض الانسان شجر که کاذب شد قضیه بعض الشجر انسان نیز کاذب می شود بدلیل

اینکه اذا كذب العكس كذب الاصل.

۳- قضیه بعض الشجر انسان که کاذب شد نقیض آن که لاشئ من الشجر بانسان است صادق

می شود و مدعای ماهین است که عکس مستوی سالبه کلیه بصورت سالبه کلیه صادق است.

در این طرز استدلال:

اولاً: از قاعده تناقض استفاده شد. از صادق یک قضیه کذب نقیض آن استفاده شد (در قسمت ۱)

در قسمت ۱)

ثانیاً: از قاعده دوم در باب عکس مستوی استفاده شد (در قسمت ۲)

ثالثاً: برای بار دوم از قاعده تناقض استفاده شد. از کذب یک قضیه صادق نقیض آن استفاده

شد (در قسمت ۳)

برای عکس نقیض دو تعریف بیان شده است (۱)

الف: تعریف قداما: به قرار دادن نقیض مروضع محمول و نقیض محمول موضوع با دو شرط عکس نقیض گویند  
۱- صدق باقی بماند  
۲- کیف باقی بماند. مثال:

کل انسان حیوان ← کل لاجیوان لا انسان. در قضیه اول انسان موضوع و حیوان محمول است. در قضیه دوم نقیض حیوان موضوع و نقیض انسان محمول قرار گرفته است. تضییعاً بوجهی صادق است قضیه دوم نیز چنین است.

نکته: به عکس نقیض طبق روش قداما عکس نقیض موافق گویند چرن عکس در کیف موافق با اصل است  
ب: تعریف متأخرین: به قرار دادن نقیض محمول موضوع و عین مروضع را محمول بشرط بقاء صدق عکس نقیض گویند. مثال:

کل انسان حیوان ← لاشئ من اللاجیوان با انسان. در قضیه اول انسان مروضع و حیوان محمول است در قضیه دوم نقیض حیوان موضوع و خورد انسان محمول قرار گرفته است و هر دو قضیه صادق است. نکته: به عکس نقیض طبق روش متأخرین عکس نقیض مخالف گویند چرن عکس در کیف مخالف با اصل است  
مطلب دوم:

از جهت کم (کلیت و جزئیت) حکم قضایای سالبه در عکس نقیض مثل حکم قضایای موجب است و حکم قضایای موجب در عکس نقیض مثل حکم قضایای سالبه است یعنی:

سالبه کلیه ← سالبه جزئیه (عقیده قداما) موجب جزئیه (عقیده متأخرین)

سالبه جزئیه ← سالبه کلیه (عقیده قداما) موجب کلیه (عقیده متأخرین)

موجب کلیه ← موجب کلیه (عقیده قداما) سالبه کلیه (عقیده متأخرین)

موجب جزئیه ← عکس ندارد (طبق هر دو عقیده) مثال:

لاشئ من الانسان بشجر ← بعض لا شجر لیس بلا انسان ، بعض لا شجر انسان

بعض الانسان لیس بابيض ← بعض لا ابيض لیس بلا انسان ، بعض لا ابيض انسان

کل انسان حیوان ← کل لاجیوان لا انسان ، لاشئ من لاجیوان با انسان

بعض حیوان انسان ← عکس ندارد

برهان هر یک از این چهار حکم به ترتیب خواهد آمد. توجه به این نکته لازم است که در مباحث بعدی بجای نقیض موضوع از حرف ب که بالای آن فتحه قرار دارد (ب) استفاده می شود و بجای نقیض محمول از حرف

مطلب اول:

برای عکس نقیض سالبه کلیه باید دو مرجحان آورده شود

الف: مرجحان برای عکس نقیض موافق: در این قسمت باید مرجحان آورده شود که:

اولاً: عکس نقیض موافق سالبه جزئی است. ثانیاً: عکس نقیض موافق سالبه کلیه نیست.

ب: مرجحان برای عکس نقیض مخالف: در این قسمت باید مرجحان آورده شود که:

اولاً: عکس نقیض مخالف موجب جزئی است. ثانیاً: عکس نقیض مخالف موجب کلیه نیست.

ثالثاً: بحث ما درباره مرجحان برای عکس نقیض موافق است. ابتدا سه نکته نکته به عنوان مقدمه و سپس

اصل مرجحان.

نکته ۱: قضیه سالبه کلیه صادقاً تنها در صورتی تشکیل می شود که بین دو طرف تباین کلی باشد مثلاً:

لا شئی من الانسان بشجر. بین انسان و شجر تباین کلی برقرار است و لذا این قضیه سالبه کلیه

صادق است.

نکته ۲: بین دو نقیض دو کلیه متباین نسبت تباین جزئی برقرار می باشد. به این معنا که در بعضی مثالها

بین دو نقیض دو کلیه متباین، تباین کلی است مثل: موجود // معلوم ← لا موجود // لا معلوم. در بعضی عمق و حضور در آن

است مثل انسان // شجر ← لا انسان X لا شجر.

زمانیکه گفته شد بین دو نقیض دو کلیه متباین نسبت تباین جزئی برقرار است این تباین جزئی شامل

تباین کلی می شود شامل عموم و خصوص من وجه نیز می شود. پس اگر گفته شد بین دو نقیض دو کلیه

متباین خصوص تباین کلی برقرار است غلط است چنانکه اگر گفته شود بین دو نقیض دو کلیه متباین

خصوص نسبت عموم و خصوص من وجه است غلط می باشد.

نکته ۳: بازگشت تباین کلی به دو قضیه سالبه کلیه و بازگشت تباین جزئی به دو قضیه سالبه

جزئی است.

مثال برای تباین کلی: انسان // شجر ← لا شئی من الانسان بشجر. لا شئی من الشجر با انسان

مثال برای تباین جزئی از نوع عموم و خصوص من وجه: لا انسان X لا شجر ← بعضی لا انسان

لیس بلا شجر، بعضی لا شجر لیکن بلا انسان

مثال برای تباین جزئی از نوع تباین کلی: لا موجود // لا معلوم ← بعضی لا موجود لیکن بلا معلوم

بعضی لا معلوم لیکن بلا موجود

با حفظ این سه نکته گفتنی شود که ما دو مقدمه داریم که می بایست هر دو را پس همان ابحاث شود

اول: عکس نقیض موافق سالبه جزئی است. یعنی زمانیکه قضیه سالبه کلیه صادقاً شد قضیه سالبه

خرنبد به عنوان عکس نقیض نیز صادق است. برهان: برهان در دو مرحله بیان می شود:

۱- زمانیکه قضیه - لا ب ح - صادق شد به این معناست که بین دو طرف (ب، ح) تباین کفی برقرار است.

۲- زمانیکه بین - ب و ح - تباین کفی برقرار شد بین نقیض این دو یعنی - ب و ح - تباین جزئی وجود پیدا می کند. تباین جزئی که برقرار شد دو قضیه سالبه خرنبد صادق خواهد بود که عبارتند از: بعض ب کس ح ، بعض ح کس ب. مدعای اول ما بین همین بزرگه زمانیکه - لا ب ح - صادق شد بعض ح کس ب نیز صادق است.  
دوم: عکس نقیض موافق، سالبه کلیه نیست. برهان:

گاهی بین دو نقیض دو کفی متباین تباین کفی است مثل موجود و معدوم که بین نقیض این دو تباین کفی است. ردای بین دو نقیض دو کفی متباین عموم و خصوص دن وجود است مثل انسان و شجر که بین نقیض این دو عموم و خصوص دن وجود است. پس سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض برای سالبه کلیه صحت صادق نیست. مثلاً:

زمانیکه این قضیه - لا ب ح - صادق شد به این معناست که بین - ب و ح - تباین کفی برقرار است. ولی اینطور نیست که بین نقیض این دو تباین کفی برقرار است تا دو سالبه کلیه صادق شود: - لا ب ح - لا ح ب. چون ممکن است بین دو نقیض عموم و خصوص دن وجود باشد. در این قسمت نیز مدعای ما ثابت شد. مدعای ما این بود که زمانیکه - لا ب ح - صادق شد اینطور نیست که همیشه - لا ح ب - نیز صادق باشد.  
مطلب اول:

درباره عکس نقیض مخالف برای سالبه کلیه مادر مدعی داریم

۱- عکس نقیض مخالف، مرجع خرنبد است یعنی زمانیکه یک سالبه کلیه صادق شد همچون لاشئ من الانسان بشجر، مرجع خرنبد به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است یعنی بعض لاشجر انسان. دلیل: الف: زمانیکه ما یک قضیه سالبه کلیه صادق داشته باشیم معنایش این است که بین دو طرف تباین کفی برقرار است. مثلاً اگر لاشئ من الانسان بشجر صادق شد به این معناست که بین انسان و شجر تباین کفی است.

ب: خاصیت تباین کفی این است که هر طرف با نقیض طرف دیگر اجتماع و صدق می کنند مثلاً انسان با لاشجر و شجر با لاشجر. آنجا که زمانیکه انسان با لاشجر صدق کرد قطعاً لاشجر با انسان صدق می کند.

ج: صدق هر طرف با نقیض طرف دیگر دو صورت دارد

اول: یک مرتبه صدق بصورت موجبه کلید است یعنی کل انسان لا شجر و کل شجر لا انسان.

دوم: یک مرتبه صدق بصورت موجبه جزیه است یعنی بعض الانسان لا شجر و بعض الشجر لا انسان.

قدم مسلم این است که بصورت موجبه جزیه باشد پس مدعای اول ثابت شد که:

اذا صدق لا شئ من الانسان بشجر صدق بعض لا شجر انسان.

۲- عکس نقیض مخالف، موجبه کلید نیست، یعنی زمانیکه یک قضیه سالبه کلید صادق شد اینطور

نیت که در تمامی مواد و کلید موارد موجبه کلید به عنوان عکس نقیض صادق باشد مثل لا شئ من

الانسان بشجر که صادق است ولی کل لا شجر انسان صادق نیست دلیل:

الف: زمانیکه یک قضیه سالبه کلید صادق داشته باشیم معنایش این است که در طرفی بایکدیگر

تباين كلي دارند. مثل: لا شئ من الانسان بشجر. بين انسان وشجر تباين كلي است.

ب: بين دو نقیض در كلي تباين گاهي نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است. مثل:

انسان // شجر ← لا انسان X لا شجر.

ج: خاصیت عموم و خصوص من وجه این است که یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق دارند. مثال:

بين لا انسان ولا شجر عموم و خصوص من وجه است پس یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق

دارند.

ماده اجتماع: لا انسان ولا شجر باشد مثل کتاب.

ماده افتراق ۱: لا انسان باشد ولی لا شجر نباشد یعنی: بعض لا انسان کیس بلا شجر مثل شجر.

ماده افتراق ۲: لا شجر باشد ولی لا انسان نباشد یعنی: بعض لا شجر کیس بلا انسان مثل انسان.

در مورد ماده اجتماع لا شجر با لا انسان اجتماع کرده اند پس انسان بر این مورد اجتماع صادق

نخواهد کرد چون انسان با لا انسان نقیضان هستند و زمانیکه لا انسان صادق بود مسلم انسان

صادق نخواهد بود پس گفتن کل لا شجر انسان غلط است و این مدعای دوم است.

تا اینجا بحث ما درباره عکس نقیض موافق و مخالف سالبه کلید تمام شد. در مطلب بعدی برای

عکس نقیض سالبه جزیه برهان خواهیم آورد.

در بارهٔ عکس نقیض موافق برای سالبه جزئی ما دو مدعی داریم

۱- عکس نقیض موافق برای سالبه جزئی ، سالبه جزئی است . یعنی نه اینکه یک سالبه جزئی صادق شد  
مثال بعض الانسان کئیس یا بیض ، سالبه جزئی به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است یعنی  
بعض لا ایض کئیس بلا انسان . دلیل :

قضیه سالبه جزئی در سه صورت صادق است

الف : بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد . در این صورت بین نقیض دو طرف تباین جزئی است  
و بازگشت تباین جزئی به دو سالبه جزئی است . مثال :

بعض الانسان کئیس یا بیض . بین انسان و بیض عموم و خصوص من وجه است و لذا این قضیه سالبه  
جزئی صادق است . بین نقیض این دو یعنی لا انسان و لا بیض تباین جزئی است و لذا این دو قضیه  
سالبه جزئی صادق است :

بعض لا انسان کئیس بلا ایض ، بعض لا ایض کئیس بلا انسان . و این مدعی اول ما است .

ب : بین دو طرف تباین کلی باشد . در این صورت نیز بین نقیض دو طرف تباین جزئی است و بازگشت  
تباین جزئی به دو سالبه جزئی است . مثال :

بعض الانسان کئیس بشجر . بین انسان و شجر تباین کلی است و لذا این قضیه سالبه جزئی صادق  
است . بین نقیض این دو یعنی لا انسان و لا شجر تباین جزئی است و لذا این دو قضیه سالبه جزئی  
صادق است :

بعض لا انسان کئیس بلا شجر ، بعض لا شجر کئیس بلا انسان . و این مدعی اول ما است .

ج : موضوع اعم مطلق از محمول باشد . مثل بعض الحیوان کئیس با انسان . بین حیوان و انسان عموم  
و خصوص مطلق است و در این مثال حیوان که موضوع است اعم از محمول می باشد . در این صورت بین  
نقیض دو طرف نیز عموم و خصوص مطلق است ولی به این صورت که نقیض اخص ، اعم و نقیض اعم اخص  
می شود و لذا این قضیه سالبه جزئی بعض لا انسان کئیس بلا حیوان صادق است چون در این صورت  
مک اخص از اعم شده است که مشکل ندارد و این مدعی اول ما است

نتیجه :

قضیه سالبه جزئی تنها در این سه صورت صادق است و بنابراین در سه صورت سالبه جزئی به عنوان عکس  
نقیض موافق صادق است .

۲- عکس نقیض موافق برای سالبه جزئی ، سالبه کلی نیست یعنی نه اینکه یک سالبه جزئی صادق شد

اینطور نیست که در تمامی موارد و کلیه موارد سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق باشد. دلیل:

گفته شد که قضیه سالبه جزئیه در سه صورت صادق است

الف: بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد. در این صورت بین نقیض دو طرف دو صورت دارد  
اول: گاهی تباین کلی است. مثل: لا انسان X حیوان ← انسان // لا حیوان. در این صورت اگر  
بصورت سالبه جزئیه گفته شود بعضی لا انسان لیس حیوان. سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق  
است یعنی لا شیء من لا حیوان با انسان.

دوم: گاهی عموم و خصوص من وجه است مثل: انسان X ایض ← لا انسان X لا ایض. در این صورت  
اگر بصورت سالبه جزئیه گفته شود بعضی لا انسان لیس ایض. سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق  
صادق نیست یعنی لا شیء من لا ایض بلا انسان.

ب: بین دو طرف تباین کلی باشد. در این صورت بین نقیض دو طرف دو صورت دارد  
اول: گاهی تباین کلی است. مثل: موجود // معلوم ← لا موجود // لا معلوم. در این صورت اگر  
بصورت سالبه جزئیه گفته شود بعضی الموجود لیس بمعلوم. سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض موافق صادق  
است یعنی لا شیء من لا معلوم بلا موجود.

دوم: گاهی عموم و خصوص من وجه است مثل: انسان // شجر ← لا انسان X لا شجر. در  
این صورت اگر بصورت سالبه جزئیه گفته شود بعضی لا انسان لیس بشجر. سالبه کلیه به عنوان عکس  
نقیض موافق صادق نیست یعنی لا شیء من لا شجر بلا انسان.

ج: موضوع اعم مطلق از محمول باشد مثل بعضی حیوان لیس با انسان. در این صورت بین نقیض دو  
طرف عموم و خصوص مطلق است ولی به این صورت که نقیض اخص، اعم و نقیض اعم، اخص می شود  
آنگاه اگر بصورت سالبه جزئیه گفته شود بعضی حیوان لیس با انسان، سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض  
موافق صادق نیست یعنی لا شیء من لا انسان بلا حیوان.

نتیجه:

طبق بعضی از صورت های سالبه جزئیه مثل صورت دوم از حالت الف و ب و مثل صورت ج سالبه  
کلیه به عنوان عکس نقیض صادق نیست. پس نمی شود گفت که عکس نقیض سالبه جزئیه سالبه کلیه  
است چون موارد خلاف دارد. مدعای دوم ما همین است.

در باب عکس نقیض مخالف برای سالب جزئی مادی مدعی دارم

۱- عکس نقیض مخالف برای سالب جزئی، موجب جزئی است یعنی زمانیکه یک سالب جزئی صادق شد مثل بعض الانسان لیس بشجر موجب جزئی به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است یعنی بعض لا شجر انسان دلیل : گفته شد قضیه سالب جزئی در سه صورت صادق است

الف : بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد. در این صورت بین دو نقیض عام و خاص من وجه تباین جزئی است. و خاصیت تباین جزئی این است که یکی بدون دیگری می تواند تحقق پیدا کند. مثال :

بعض الانسان لیس بابيض. بین انسان و ابيض عموم و خصوص من وجه است. بین نقیض این دو یعنی لا انسان ولا ابيض تباین جزئی است. یعنی می شود در یک مورد لا ابيض باشد ولی لا انسان نباشد. زمانیکه لا انسان مورد حتماً انسان خواهد بود چون انسان و لا انسان نقیضان هستند و در نقیضان زمانیکه احدها نبود حتماً دیگری خواهد بود پس این قضیه بعض لا ابيض انسان صادق است و همین مدعی اول ماست.

ب بین دو طرف تباین کلی باشد در این صورت نیز بین دو نقیض دو کلی همباین تباین جزئی است و چنانکه گفته شد خاصیت تباین جزئی این است که یکی بدون دیگری می تواند تحقق پیدا کند. مثال :

بعض الانسان لیس بشجر. بین انسان و شجر تباین کلی است. بین نقیض این دو یعنی لا انسان ولا شجر تباین جزئی است یعنی می شود در یک مورد لا شجر باشد ولی لا انسان نباشد. زمانیکه لا انسان مورد حتماً انسان خواهد بود چون انسان و لا انسان نقیضان هستند و در نقیضان زمانیکه احدها نبود قطعاً دیگری خواهد بود پس این قضیه بعض لا شجر انسان صادق است و همین مدعی اول ماست.

ج : موضوع اعم مطلق از محمول باشد. در این صورت نقیض اعم و نقیض اخص اعم می شود. مثال :

بعض الحيوان لیس بانسان. بین حیوان و انسان عموم و خصوص مطلق است به این صورت که حیوان اعم و انسان اخص است بین نقیض این دو یعنی لا حیوان و لا انسان نیز عموم و خصوص مطلق است ولی در این نحوه که لا حیوان اخص و لا انسان اعم می شود. آن طوری می شود در یک مورد لا انسان (اعم) باشد ولی لا حیوان (اخص) نباشد. لا حیوان که نبود حتماً حیوان خواهد بود چون حیوان و لا حیوان نقیضان هستند پس این قضیه بعض لا انسان حیوان صادق است و این مدعی اول ماست.

۲- عکس نقیض مخالف برای سالب جزئی موجب کلی نیست یعنی زمانیکه یک سالب جزئی صادق شد اینطور نیست که در تمامی موارد و کلیت موارد موجب کلیت به عنوان عکس نقیض مخالف صادق

باشد. دلیل: دلیل در ضمن چهار مرحله بیان می شود.

مرحله ۱: گاهی بین دو قضیه موضوع و محمول در سالب جزئی نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است مثل این دو مثال: بعضی انسان لیس با بیض. بین لاد انسان و لاد بیض عموم و خصوص من وجه است. و مثل بعضی انسان لیس بشجر. بین لاد انسان و لاد شجر عموم و خصوص من وجه است. مرحله ۲: مرجع و بازگشت عموم و خصوص من وجه به یک موجب جزئی و دو سالب جزئی است و لذا این دو موجب جزئی صادق است: بعضی لاد بیض لاد انسان، بعضی لاد شجر لاد انسان. مرحله ۳: با توجه به اینکه این دو موجب جزئی قضیه معلولته المحمول هستند و هر قضیه معلولته المحمول را می شود به سالب محصلته المحمول برگرداند و لذا می شود این دو قضیه موجب را به این دو قضیه برگرداند: بعضی لاد بیض لیس با انسان، بعضی لاد شجر لیس با انسان. توجه به این امر لازم است که این دو قضیه موجب معلولته الطرفین هستند ولی با معلولته المحمول بودن تمامی ندارند.

مرحله ۴: زمانیکه این قضیه سالب جزئی محصلته المحمول صادق شد نقیض آن که موجب کلیه است کاذب خواهد بود یعنی کل لاد بیض انسان و کل لاد شجر انسان. و همین مدعای دوم است نکته ۱:

علت اینکه برگرداندن قضیه موجب معلولته المحمول به سالب محصلته المحمول صحیح است این است که قضیه سالب اعم از موجب معلولته المحمول است و زمانیکه سالب اعم شد هر زمان که موجب صادق بود قطعاً سالب که اعم است نیز صادق خواهد شد. پس اگر بعضی لاد بیض لاد انسان (موجب) صادق بود قطعاً بعضی لاد بیض لیس با انسان (سالب) نیز صادق خواهد بود. علت این است که موجب تنها با وجود موضوع صادق است یعنی موضوعش باید موجود باشد تا

صادق شود ولی سالب با وجود و عدم موضوع هر دو صادق است. نکته ۲: به این تعبیر برگرداندن نقیض المحمول گویند که بحث آن خواهد آمد. مثل: انسان لاد شجر لیس لاد انسان شجر. در اینجا عکس نقیض مراقب و مخالف برای سالب جزئی به پایان رسید در مطلب بعدی درباره عکس نقیض موجب کلیه بحث خواهیم کرد.

نکته ۱: عکس نقیض موافق برای موجد کلمه موجب کلیه می باشد. یعنی زمانی که یک قضیه موجب کلیه مثل کل انسان ناطق و یا کل انسان حیوان صادق شد + موجب کلیه به عنوان عکس نقیض موافق هم صادق است یعنی کل لاناطق لادانسان و کل للاحیوان لادانسان. دلیل:

فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است. مدعی ما این است که قضیه کل للاحیوان لادانسان به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است. اگر این قضیه صادق باشد باید نقیض آن که بعض للاحیوان لیس لادانسان (سالبه جزئی) است صادق باشد. زمانی که این نقیض صادق شد باید عکس نقیض موافق این نقیض که بعض لادانسان لیس للاحیوان است نیز صادق باشد. زمانی که این قضیه بعض لادانسان لیس للاحیوان صادق شد باید نقیض آن که کل انسان حیوان است کاذب شود و این خلاف مفروض است چون فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است.

منشأ افتادن در خلاف فرض صادق بدون قضیه کل للاحیوان لادانسان است پس برای اینکه در خلاف فرض واقع نشوم باید بدویم این قضیه صادق است و این مدعی است. چنانکه ملاحظه می کنید در این دلیل خلف ابتداء از بحث تناقض سپس از بحث عکس نقیض موافق و برای بار دوم از بحث تناقض استفاده شد.

نکته ۲: عکس نقیض مخالف برای موجد کلمه سالبه کلیه می باشد. یعنی زمانی که قضیه موجب کلیه مثل کل انسان حیوان و یا کل انسان ناطق صادق شد، سالبه کلیه به عنوان عکس نقیض مخالف هم صادق است یعنی لاشی من للاحیوان بانسان و لاشی من لاناطق بانسان. دلیل:

فرض این است که قضیه کل انسان حیوان صادق است. مدعی ما این است که قضیه لاشی من للاحیوان بانسان به عنوان عکس نقیض مخالف نیز صادق است. اگر این قضیه صادق نباشد باید نقیض آن که بعض للاحیوان انسان (موجب جزئی) است صادق باشد. زمانی که این قضیه بعض للاحیوان انسان صادق شد باید عکس مستری آن که قضیه بعض لادانسان للاحیوان است نیز صادق باشد. این قضیه بعض لادانسان للاحیوان موجب جزئی معلولت المجهول است که آنرا به قضیه سالبه جزئی محصلت المجهول بر می گریم. یعنی بعض لادانسان لیس للاحیوان. زمانی که این قضیه بعض لادانسان لیس للاحیوان صادق شد نقیض آن که کل انسان حیوان است کاذب می شود و این خلاف فرض است. چون فرض این است

که قضیه کلی انسان حیوان صادق است. منشا افتادن در خلاف فرض صادق بودن قضیه لاشئاً  
 من للاحیوان بانسان است پس برای اینکه در خلاف فرض واقع نشیم باید بگوئیم این قضیه  
 صادق است. مدعای ما هم همین است.  
 مطلب اول:

موجب جزئی عکس نقیض لایم الصدق ندارد. نه عکس نقیض موافق و نه عکس نقیض مخالف. توجه  
 به این امر لازم است که ما تنها برهان خواهیم آورد که عکس نقیض موجب جزئی و جزئی (موجب جزئی  
 طبق عقیده قدما و سالبه جزئی طبق عقیده متأخرین) نخواهد بود. بعد از اینکه ثابت شد جزئی  
 نیست به طریق اولی اثبات می شود که عکس نقیض موجب جزئی و کلیه (موجب کلیه طبق عقیده  
 قدما و سالبه کلیه طبق عقیده متأخرین) نخواهد بود. چون جزئی داخل در کلیه است و زمانی که  
 جزئی کاذب شد کلیه نیز کاذب خواهد بود.  
 ما ابتداء برای عکس نقیض موافق استدلالی آوردیم و سپس برای عکس نقیض مخالف  
 عکس نقیض موافق:

دلیل بر اینکه قضیه موجب جزئی و قضیه موجب جزئی به عنوان عکس نقیض موافق ندارد در  
 ضمن سه مرحله روشن می شود.

- مرحله ۱: گفته شد قضیه موجب جزئی در چهار مورد صادق است
- الف: بین دو طرف نسبت تساوی باشد مثل بعض الانسان ناطق.
- ب: موضوع اخص و محمول اعم باشد مثل بعض الانسان حیوان.
- ج: عکس صورتی فوق مثل بعض الحيوان انسان.
- د: بین دو طرف عموم و خصوص من وجه باشد مثل بعض الانسان ابیض بین انسان و  
 ابیض عموم و خصوص من وجه است و مثل بعض الانسان حیوان. بین الانسان و حیوان  
 عموم و خصوص من وجه است.

مرحله ۲: در صورت اخیر بین دو نقیض عام و خاص من وجه تباین جزئی است یعنی در  
 بعضی از امثال بین دو نقیض عام و خاص من وجه نسبت عموم و خصوص من وجه است  
 مثل: انسان × ابیض ← لانسان × لا ابیض  
 و در بعضی از امثال بین دو نقیض عام و خاص من وجه نسبت تباین است مثل:  
 لانسان × حیوان ← انسان // للاحیوان  
 مرحله ۳: زمانی که بین دو نقیض تباین کلی برقرار بود چنین گوئیم:

فرض این است که قضیه بعض لا انسان حیران صادق است . مدعی این است که قضیه بعض لا حیوان انسان  
 بر عمران عکس نقیض موافق کاذب است . دلیل این است که بین لا حیوان و انسان تباین کلی است .  
 تباین کلی که بود پس این دو قضیه سالبه کلیه صادق است : لا شیء من الانسان بلا حیوان . لا شیء  
 من لا حیوان با انسان . این قضیه دوم که صادق بود نقیض آن که بعض لا حیوان انسان است  
 کاذب می شود مدعی ما نیز همین است .  
 وقتی این جزئیه کاذب شد قضیه کلی لا حیوان انسان که موجب کلیه است به طریق اولی کاذب  
 خواهد بود .

عکس نقیض مخالف :

دلیل بر اینکه قضیه موجود جزئیه ، قضیه سالبه جزئیه بر عمران عکس نقیض مخالف ندارد در  
 ضمن سه مرحله روشن می شود .

مرحله ۱ : گفته شد گاهی بین دو نقیض دو طرف در موجود جزئیه نسبت تباین کلی برقرار است .  
 تباین کلی که بود دو قضیه سالبه کلیه صادق خواهند بود . مثال بصورت رمزی :

بعض ب ح . . این یک قضیه موجب جزئیه است . (ب) موضوع و (ح) مجهول است  
 بین ب و ح نسبت عموم و خصوص من وجه است پس نقیض ایندر یعنی ب و ح  
 نسبت تباین کلی است . تباین کلی که بود دو قضیه سالبه کلیه صادق است :

لا ب ح ، لا ح ب .

مرحله ۲ : زمانیکه قضیه لا ح ب صادق شد که یک قضیه سالبه کلیه است پس این  
 قضیه موجود کلیه کل ح ب نیز صادق خواهد بود چون (لا) سلب است . (ب) نیز  
 سلب است و سلب در سلب اثبات می شود یعنی کل ح ب ، به این نقض المحمول گویند که می آید

مرحله ۳ : زمانیکه کل ح ب صادق شد نقیض آن که بعض ح ب است  
 کاذب می شود . مدعی ما نیز همین است . و زمانیکه این سالبه جزئیه کاذب شد  
 سالبه کلیه یعنی لا ح ب به طریق اولی کاذب خواهد بود .

نکته : شما می توانید در مثال بجای ب (لا انسان) و بجای ح (حیوان) بگذارید .

از جمله مباحثی که همچون مبحث عکس از منزلت و ارزش بالایی برخوردار است مبحث نقض می باشد. علت اینکه مصنف این مبحث را از ملحقات مبحث عکس شمرده اند این است که چنانکه در باب عکس از علم به صدق یک قضیه علم به صدق عکس آن پیدا می شد در اینجا نیز از علم به صدق یک قضیه علم به صدق نقض آن قضیه نیز پیدا می شود چون در این حکم تشبیه به هم می باشند لذا مبحث نقض از ملحقات مبحث عکس شمرده شده است. مثال:

گوییم اگر قضیه کل انسان حیوان صادق شد قطعاً قضیه لاشئ من الانسان بلا حیوان نیز که نقض المحمول قضیه اول است صادق خواهد بود.

مطلب اول:

نقض آن است که یک قضیه به قضیه دیگری تغییر داده شود که اگر قضیه اول صادق بود لازم است صدق قضیه دیگری نیز می باشد. مشروط به اینکه دو طرف قضیه در محل و جایگاه خود باقی بمانند. مثال: کل انسان حیوان ← لاشئ من الانسان بلا حیوان. قضیه اول صادق قضیه دوم نیز صادق است و موضوع و محمول هر دو در جای خود باقی مانده اند.

نقض بر سه نوع است

الف: نقض الموضوع: آن است که نقیض موضوع قضیه اول به عنوان موضوع برای قضیه دوم و خبر محمول قضیه اول محمول برای قضیه دوم باشد. به این تغییر و دگرگونی نقض الموضوع و به قضیه دوم منقوضه الموضوع گویند. مثل:

کل انسان حیوان ← بعضی از انسان کسب حیوان.

ب: نقض المحمول: آن است که نقیض محمول قضیه اول به عنوان محمول برای قضیه دوم وجود موضوع قضیه اول موضوع برای قضیه دوم باشد. به این تغییر نقض المحمول و به قضیه دوم منقوضه المحمول گویند. مثل:

کل انسان حیوان ← لاشئ من الانسان بلا حیوان.

ج: نقض تمام: آن است که نقیض موضوع قضیه اول به عنوان موضوع برای قضیه دوم و نقیض محمول به عنوان محمول باشد. به این تغییر نقض تمام و به قضیه دوم منقوضه الطرفين گویند. مثل:

کل انسان حیوان ← بعضی از انسان لا حیوان.

نکته: مصنف ابتداء مبحث نقض المحمول را مطرح می کند به علت اینکه نقض المحمول در تمامی محصورات چهارگانه پیاده می شود برخلاف دو قسم دیگر که در بعضی محصورات است چنانکه خواهد آمد.

نکته ۱: برای درست آوردن قضیه منقوضه المحمول به صورت صادق اولاً باید کیف قضیه را تعین داد  
ثانیاً محمول قضیه را به نقیض آن تبدیل نمود ثالثاً موضوع بحال خود باقی بماند و نقیض نشود رابعاً  
کم قضیه به حال خود باقی بماند. مثال:

کل انسان حیوان ← لا شیء من الانسان بلا حیوان.

نکته ۲: منقوضه المحمول محصورات چهارگانه همراه با برهان هر یک عبارتند از:

۱- منقوضه المحمول موجب کلیه سالبه کلیه می باشد. مثل: کل انسان حیوان ← لا شیء من الانسان  
بلا حیوان. دلیل:

فرض این است که قضیه کل ب ح صادق است. مدعی این است که قضیه لا ب ح که منقوضه  
المحمول قضیه اول است نیز صادق است. دلیل این است که اگر قضیه کل ب ح صادق شد عکس  
نقیض مخالف آن که سالبه کلیه می باشد نیز صادق است یعنی لا ح ب. زمانیکه این قضیه  
لا ح ب صادق شد عکس متضدی آن که سالبه کلیه می باشد نیز صادق است یعنی لا ب ح.  
مدعای ما نیز صادق است.

نکته: شما می توانید بجای حروف رمزی از مثال کل انسان حیوان استقار نمایند.

۲- منقوضه المحمول موجب جزئی سالبه جزئی می باشد مثل: بعض الحیوان انسان ←  
بعض الحیوان لیکن بلا انسان. دلیل:

فرض این است که قضیه ع ب ح صادق است. مدعی این است که قضیه س ب ح که  
منقوضه المحمول قضیه اول است نیز صادق است. دلیل این است که اگر قضیه س ب ح  
که سالبه جزئی است صادق نباشد باید نقیض آن که موجب کلیه است یعنی کل ب ح  
صادق باشد و زمانیکه این موجب کلیه صادق شد باید نقض المحمول آن که سالبه کلیه است  
یعنی لا ب ح صادق باشد و زمانیکه لا ب ح صادق شد نقیض آن که موجب جزئی است  
یعنی ع ب ح کاذب خواهد بود ولی کذب این قضیه خلاف فرض است چون فرض این است  
که ع ب ح صادق است. آنچه منشأ برای خلاف فرض شد عدم صدق س ب ح است پس  
برای اینکه خلاف فرض نشود گوئیم س ب ح صادق است. مدعای ما نیز همین است.

۳- منقوضه المحمول سالبه کلیه موجب کلیه است. مثل: لا شیء من الماء بجامد ← کل ما  
غیر جامد. دلیل:

فرض این است که قضیه لا ب ح صادق است. مدعی این است که کل ب ح که منقوضه

المحول قضیه اوله است نیز صادق است. دلیل این است که اگر کل ب ح صادق نباشد باید نفی ۷۲

آن که سالب جزئی است یعنی س ب ح صادق باشد و زمانیکه این قضیه س ب ح صادق شد  
قطراً قضیه ع ب ح که موجب جزئی است نیز صادق خواهد بود چون کس اداه سلب است  
و ک نیز دارای سلب است و سلب در سلب اثبات خواهد شد و زمانیکه ع ب ح صادق  
شد نفی آن که سالب کلیه است یعنی لا ب ح کاذب خواهد بود و این خلاف فرض است  
چون فرض این است که لا ب ح صادق است. برای اینک خلاف فرض پیدا نشود می بایست  
قضیه کل ب ح صادق باشد و صدق این قضیه مدعای ما است.

۴- منقوضه المحمول سالب جزئی موجب جزئی است. مثل: کس کل معدی ذهباً ← بعض  
المعدی غیر ذهب. دلیل:

فرض این است که قضیه س ب ح صادق است. مدعی این است که قضیه ع ب ح که  
منقوضه المحمول قضیه اوله است نیز صادق است. دلیل این است که اگر س ب ح صادق  
شد عکس نفی مخالف آن که موجب جزئی است یعنی ع ب ح صادق خواهد بود و  
زمانیکه ع ب ح صادق شد قطعاً عکس مستوی آن که موجب جزئی است یعنی ع ب ح  
نیز صادق خواهد شد. مدعای ما هم صدق این قضیه است.

نکته ۱: برای منقوضه المحمول موجب کلیه و سالبه جزئیه چنین برهان آوریم که الراصل قضیه صادق است عکس نقیض مخالف آن نیز صادق است و زمانیکه عکس نقیض مخالف آن صادق شد عکس مستوی این عکس نقیض نیز صادق است مدعی ما نیز همین است. به این برهان طریقه تحویل الاصل گویند و در باب قیاس خواهیم گفت که این برهان داخل در قیاس مسارات است. نحوه قیاس مسارات بودن آن چنین است:

منقوضه المحمول لازم عکس نقیض مخالف اصل است (برای اینک منقوضه المحمول، عکس مستوی بر عکس نقیض است و با صادق یک قضیه عکس مستوی آن نیز صادق خواهد بود)

و عکس نقیض مخالف لازم اصل است.

پس منقوضه المحمول لازم اصل است چون لازم اللازم لازم.

از این برهان در مباحث نقض الموضوع و نقض قائم استفاده خواهد شد و در مبحث عکس نقیض هم استفاده می شود. مثالی گوئیم:

مدعی ما این است که عکس نقیض موافق موجب کلیه موجب کلیه است این مدعی را با طریقه تحویل الاصل اثبات می کنیم به این صورت:

فرض این است که کل انسان حیوان که موجب کلیه است صادق می باشد مدعی این است که کل لاجیوان لا انسان که موجب کلیه است به عنوان عکس نقیض موافق نیز صادق است. دلیل این است که صدق قضیه مفروض مستلزم صدق نقض المحمول آن است یعنی لا شیء من الا انسان بلا حیوان. و صدق این نقض المحمول مستلزم صدق عکس مستوی آن است یعنی لا شیء من لاجیوان با انسان. و صدق این قضیه مستلزم صدق نقض المحمول آن که مدعی است می باشد یعنی کل لاجیوان لا انسان.

نکته ۲: در برهان برای منقوضه المحمول موجب جزئیه و سالبه کلیه از راه نقیض وارد شدیم. به این برهان، برهان بی کذب نقیض و یا برهان خلف گویند.

مطلب دوم:

دو نوع تحویل و تغییر زیر نیز از اسامی منقوضه المحمول می باشند.

الف: تغییر قضیه موجب معلولت المحمول به قضیه سالبه محصله المحمول. این تغییری صحیح است چون معنای هر دو قضیه یکی است با این فرق که در اول حمل السلب و در دوم سلب المحل می باشد. مثال: الانسان لا شجر ← لیکن الانسان شجر.

با این تغییر در بحث عکس نقیض مخالف برای سالبه جزئیه و موجب کلیه استفاده کردیم. مراجعه شود.

ب: تفسیر قضیه سالبه معدوله المحمول به موجب محصله المحمول. این تغییر نیز صحیح است چون معنای ۷۴

هر دو قضیه یکی است. مثال: کُنَّ الاَسنان بلا حیوان ← الاَسنان حیوان.  
ما از این تغییر در بحث عدم انعکاس موجب خبری به عکس نقیض مخالف و در بحث نقض المحمول سالبه کلیه استقارده کردیم. مراجعه شود.  
مطلب اول:

نکته ۱: برای بدست آوردن قضیه منقوضه الطرفین به صورت صادق اولاً باید موضوع قضیه را به نقیض تبدیل کرده و نقیض را موضوع قرار دهیم و محمول قضیه را به نقیض تبدیل کرده و نقیض را محمول قرار دهیم ثانیاً کم قضیه را تغییر بدیم ولی کیف بجای خود باقی بماند.  
مثال: کل انسان حیوان ← بعضی انسان لایحوان.

نکته ۲: برای بدست آوردن قضیه منقوضه الموضوع به صورت صادق اولاً باید موضوع قضیه را به نقیض تبدیل کرده و نقیض را موضوع قرار دهیم ولی محمول بجای خود باقی بماند یعنی آنرا نقیض نکنیم ثانیاً کم و کیف قضیه را باید تغییر بدیم.  
مثال: کل انسان حیوان ← بعضی انسان لیس حیواناً.

نکته ۳: در بین محصورات چهارگانه تنها موجب کلیه و سالبه کلیه دارای منقوضه الطرفین و منقوضه الموضوع می باشند دلیل:  
اما موجب کلیه:

فرض این است که قضیه کل قضیه معدن صادق است. مدعی این است که قضیه بعضی لافضه لامعدن که منقوضه الطرفین قضیه اول است و قضیه بعضی لافضه لیس معدن که منقوضه الموضوع قضیه اول است هر دو صادق می باشند. دلیل آن است که اگر قضیه کل قضیه معدن صادق است عکس نقیض موافق آن که موجب کلیه است نیز صادق است یعنی کل لامعدن لافضه را اگر این قضیه کل لامعدن لافضه صادق است عکس مستوی آن که موجب خبری است نیز صادق می باشد یعنی بعضی لافضه لامعدن. همین معنای اول ماست.

آنکه اگر این قضیه بعضی لافضه لامعدن صادق شد قطعاً نقض المحمول آن هم که سالبه خبری است صادق خواهد بود یعنی بعضی لافضه لیس معدن و همین معنای دوم ماست.

اما سالبه کلیه:  
فرض این است که قضیه لاشئ من الحديد ذهب صادق است. مدعی این است که قضیه بعضی لاشئ من الحديد لیس بلا ذهب که منقوضه الطرفین قضیه اول است و قضیه بعضی لاشئ من الحديد ذهب که

منقوضت الموضوع قضیه اوله است هر و صادق بی باشد دلیل این است که الرقضیه لاشئ من الحديد  
 بذهب صادق شد عکس مستوی آن که سالبه کلیه است نیز صادق خواهد بود یعنی لاشئ من الذهب  
 بحدید. و زمانیکه قضیه لاشئ من الذهب بحدید صادق شد عکس نقیض موافق آن که سالبه جزئی  
 است نیز صادق خواهد بود یعنی بعض لالحیدد لیس بلا ذهب. و همین مدعی اوله ماست. آنگاه  
 الراین قضیه بعض لالحیدد لیس بلا ذهب صادق شد قطعاً نقض الموصول آن هم که موجب جزئی  
 است صادق خواهد بود یعنی بعض لالحیدد ذهب. و همین مدعی دوم ماست.  
 مطلب اول:

نکته ۱: قضیه موجب جزئی نقض تام ندارد. نقض تام آن موجب جزئی نیست موجب کلیه هم  
 نیست. ولی ما تنها برهان خواهیم آورد که نقض تام آن موجب جزئی نخواهد بود زمانیکه این مطلب  
 اثبات شد بطریق اولی اثبات می شود که نقض تام آن موجب کلیه نیز نخواهد بود.  
 و همچنین موجب جزئی نقض الموضوع ندارد. نقض الموضوع آن سالبه جزئی نیست سالبه کلیه  
 نیز نیست در اینجا نیز تنها برهان خواهیم آورد بر اینکه نقض الموضوع آن سالبه جزئی نیست  
 بعد از اینکه این مطلب اثبات شد بطریق اولی اثبات می شود که نقض الموضوع آن سالبه کلیه  
 نخواهد بود.

نکته ۲: قضیه سالبه جزئی نقض تام ندارد. نه نقض تام آن سالبه جزئی است و نه سالبه  
 کلیه. ولی ما تنها برهان خواهیم آورد که نقض تام آن سالبه جزئی نیست و همچنین سالبه  
 جزئی نقض الموضوع ندارد نه نقض الموضوع آن موجب جزئی است و نه موجب کلیه.  
 ولی در اینجا نیز تنها برهان خواهیم آورد بر اینکه نقض الموضوع موجب جزئی نیست به  
 همان دلیلی که در نکته ۱ گفتند شد.  
 مطلب دوم:

دلیل بر اینکه قضیه موجب جزئی نقض تام و نقض الموضوع ندارد این است که:  
 فرض این است که قضیه بعض ب ح که یک قضیه موجب جزئی است صادق است. در اینجا ما  
 دو مدعی داریم

الف: قضیه بعض ب ح که موجب جزئی است به عنوان نقض تام همیشه صادق نیست

ب: قضیه بعض ب لیس ح که سالبه جزئی است به عنوان نقض الموضوع همیشه صادق نیست.

به دلیل اینکه گاهی بین دو طرف در موجب جزئی نسبت عام و خاص من وجه و بین دو نقیض نسبت  
 تباین کلی برقرار است. یعنی:

بعض ب ح بین ب و ح نسبت عام و خاص من وجه است و بین ب و ح تباین کلی است. ۷۶

تباین کلی که برقرار بود در قضیه سالبه کلیه صادق خواهد بود

۱- لاشئ من ح ب

۲- لاشئ من ب ح . زمانیکه این سالبه کلیه صادق شد نقیض آن که موجب جزئی است یعنی بعض ب ح کاذب است مدعای ما هم همین است که در تمامی موارد و کلیه موارد موجب جزئی به عنوان نقض تام صادق نیست . زمانیکه این موجب جزئی صادق نشد موجب کلیه به طریق اولی صادق نخواهد بود یعنی کل ب ح .

تا اینجا مدعای اول ما اثبات شد .

اما برای اثبات مدعای دوم گوئیم :

زمانیکه این قضیه سالبه کلیه لا ب ح صادق شد نقض المحمول آن که موجب کلیه است نیز صادق خواهد بود یعنی کل ب ح . زمانیکه این موجب کلیه صادق شد نقیض آن که سالبه جزئی است کاذب خواهد بود یعنی بعض ب لیس ح . مدعای دوم ما نیز همین است که سالبه جزئی به عنوان نقض الموضع در تمامی موارد و کلیه موارد صادق نیست . زمانیکه این سالبه جزئی کاذب شد سالبه کلیه به طریق اولی کاذب است یعنی لا ب ح . تا اینجا مدعای دوم نیز اثبات شد .

مکتب : سمای ترانید بجای ب لا انسان و بجای ح حیوان بگذارید . پس :

ب ← لا انسان .      ب ← انسان .

ح ← حیوان .      ح ← لا حیوان .

مطلب سوم :

دلیل براینکه سالبه جزئی نقض تام و نقض الموضع ندارد این است که :

فرض این است که قضیه بعض ب لیس ح که یک قضیه سالبه جزئی است صادق باشد . در اینجا ما دو مدعی داریم

الف : قضیه بعض ب لیس ح که سالبه جزئی است به عنوان نقض تام همیشه صادق نیست .

ترجمه به این امر ضروری است که نقض تام سالبه جزئی طبق قواعد نقض تام سالبه کلیه بایست باشد و لذا باید سالبه کلیه به عنوان نقض تام رد شود نه سالبه جزئی .

علاوه بر این سالبه جزئی به عنوان نقض تام رد می گردد این است که زمانیکه سالبه جزئی کاذب شد به طریق اولی سالبه کلیه کاذب خواهد بود .

ب: قضیه بعض ب ح که موجب جزئی است به عنوان نقض الموضوع همیشه صادق نیست.

در اینجا نیز باید گفت شور که نقض الموضوع سالب جزئی طبق قواعد نقض الموضوع می بایست موجب کلیه باشد و لذا باید موجب کلیه به عنوان نقض الموضوع رد شود نه موجب جزئی. علت مطرح شدن موجب جزئی همان است که گفت شد.

دلیل بر این دو مدعی آن است که:

در قضیه سالب جزئی گاهی موضوع اعم مطلق از محمول می باشد مثل:

بعض ب کس ح ← بعض الحیوان کس باسان. و چون نقیض اعم اخص و نقیض اخص اعم خواهد شد این موجب کلیه صادق خواهد بود:

کله ب ح ← کله لاحیوان لا اسان.

این موجب کلیه که صادق شد نقیض آن که سالب جزئی است کاذب است یعنی:

بعض ب کس ح ← بعض لاحیوان کس بلا اسان.

مدعای ما هم همین است که سالب جزئی به عنوان نقض تام برای سالب جزئی در تمامی موارد و کلیه موارد صادق نیست. زمانیکه سالب جزئی صادق نشد سالب کلیه به طریق اولی صادق نیست.

و اما برای اثبات مدعای دوم گوئیم:

با توجه به اینکه بین نقیض اعم ( یعنی ب ح لاحیوان ) و عین اخص ( یعنی ح ، اسان ) تباخی کلی برقرار است پس این سالب کلیه صادق است:

لا ب ح ← لاشئ من لاحیوان باسان.

زمانیکه این سالب کلیه صادق شد نقیض آن که موجب جزئی است کاذب است یعنی:

بعض ب ح ← بعض لاحیوان اسان.

مدعای ما همین است که موجب جزئی به عنوان نقض الموضوع در تمامی موارد و کلیه موارد صادق نیست. زمانیکه موجب جزئی صادق نبود به طریق اولی موجب کلیه صادق نیست.

نکته ۱: تعریف استدلال مباحث:

اگر مثلاً از یک قضیه مستقیماً بر یک قضیه دیگری استدلال شود به این استدلال، استدلال مباحث گویند. اینک گفته شد مستقیماً یعنی بدون وساطت قضیه سومی. مثال:

۱- در باب تناقض از صدق یک قضیه بر کذب قضیه متناقض با او و از کذب یک قضیه بر صدق قضیه متناقض با او استدلال شد.

۲- در باب عکس از صدق یک قضیه بر صدق عکس و نقیض و عکس مستوی او و از کذب عکس استدلال بر کذب اصل می‌گردد.

۳- در باب نقض از صدق یک قضیه بر صدق نقض آن و از کذب نقض بر کذب اصل استدلال می‌شد به اینگونه از استدلال که احکام آنها بجز استدلال بر آنها نداشت استدلال مباحث گویند.

نکته ۲: علت اینکه این نوع استدلال را استدلال مباحث گویند این است که ذهن انسان مستقیماً از صدق یا کذب یک قضیه به صدق یا کذب قضیه مورد نظرش می‌رسد بدون اینکه هیچ قضیه سومی واسطه باشد.

مقدمه:

در علم ریاضی گفته شده است که گاهی بین دو عدد نسبت تساوی برقرار است. آنگاه اگر شما یک چیزی را به هر دو طرف علاوه و یا ضرب کنی و یا منها و یا تقسیم نمایی نسبت تساوی از بین نخواهد رفت.

مثال:

$$b = c \leftarrow b + c = c + c = 2c \quad , \quad b - c = c - c = 0 \quad , \quad b \times c = c \times c = c^2$$

و همچنین اگر بین دو شیء نسبت کوچکی جزو و بزرگتر جزو برقرار بود با این چهار عمل (جمع، تفریق، ضرب، تقسیم) این نسبت از بین نخواهد رفت.

مطلب دوم:

یک نوع استدلال در علم منطوق مطرح می‌شود که به آن بدیهی منطقی گویند شبیه آنچه که در ریاضی است. تعریف بدیهی منطقی آن است که اگر شما یک قضیه‌ای داشتید که اضافه شدن یک کلمه به موضوع و اضافه شدن همان کلمه به محمول آن صحیح باشد نسبتی که در قضیه اول بوده است تغییر نخواهد کرد. یعنی کم و کیف و صدق آن قضیه باقی خواهد ماند. پس شما از هر قضیه صادقی می‌توانید استدلال بر صدق قضیه دومی بکنید که یک کلمه به موضوع و محمول آن اضافه شده است. توجه به این امر ضروری است که اضافه آن کلمه باید صحیح باشد. مثال:

کل انسان حیوان ← کل رأس انسان رأس حیوان

قضیه اوله موجب کلیله صادق است قضیه دوم نیز چنین است  
مطلب اول :

نکته ۱ : تمامی اجزای چهارگانه ای که تا بحال خوانده شد مقدمه برای این باب پنجم یعنی مباحث حجتی باشند  
توضیح : لاشک در اینکه حجت حد اقل از دو قضیه تشکیل می شود . پس انسان بی بایست مباحث  
قضایا را بداند تا بتواند از این مباحث در مقام استدلال استفاده کند و بداند که حجت خود را از چه  
قضایائی فراهم کند و یا حجت طرف مقابل از چه قضایائی فراهم شده است . لاشک در اینکه هر دو هر  
قضیه ای از دو طرف تشکیل شده است که الفاظی باشند پس انسان باید مباحث الفاظ را بداند تا از الفاظ  
مناسب استفاده نماید و الفاظی که در حجت و استدلال طرف مقابل بکار رفتند است را بخوبی بشناسد . و  
لاشک در اینکه موضوع قضیه گاهی جزئی و گاهی کلی می باشد و در اینکه کلی بود یکی از کلیات خمس جز  
بود و همین طور معمول . پس انسان بی بایست مباحث مربوط به جزئی و کلی را بخواند تا بتواند اینها را  
بخوبی تشخیص دهد و لاشک در اینکه انسان باید نحوه صحیح تعریف کردن و شرایط و اسامی تعریف  
را بداند تا تعریفی صحیح از اجزاء قضیه داشته باشد تا بتواند قضیه را بهیچ وجهی نفهمد .

نتیجه : باب اول و دوم و سوم مقدمه برای باب چهارم یعنی مباحث قضایا می باشند و باب چهارم مقدمه  
برای باب پنجم است پس این سه باب مع الواسطه مقدمه برای باب پنجم هستند .  
نکته ۲ : حجت به گفتاری گفته می شود که حد اقل از دو قضیه تشکیل شده است که بوسیله آن  
انسان به قضیه مورد نظر خود دست می یابد . مثل اینکه ما بوسیله دو قضیه العالم متغیر و کل  
متغیر حادث به قضیه العالم حادث می رسیم و به آن اعتماد پیدا می کنیم . به دو قضیه اول حجت  
گویند چون بوسیله آن بر خصم و طرف مقابل استدلال می شود و دلیل گویند چون دلیل معنای  
را همنه است و بوسیله این دو قضیه راهمانی به قضیه مورد نظر حاصل می شود و به کار ما که قرار  
کردن آن دو قضیه است استدلال گویند .

نکته ۳ : اینطور نیست که رسیدن به تمامی قضایا و علم پیدا کردن به آنها نیاز به دلیل و استدلال  
داشته باشد چون اگر چنین باشد علم به هیچ قضیه ای پیدا نخواهد شد . بدلیل اینکه اگر  
پرسند از چه راه به قضیه الف علم پیدا کردید باید گفت شور بوسیله قضیه ب . و اگر  
پرسند از چه راه به قضیه ب علم پیدا کردید باید گفت شور بوسیله قضیه ج و همین طور  
باید نقل کلام به قضیه دیگر کنید و این مستلزم تسلسل است و تسلسل محال است پس  
یک سلسله قضایائی هستند که بدین می باشد و نیازی ندارند که با دلیل و استدلال درست بیایند

۱۰ که به این قضایا مباری المطالب و یا موارد الاتیسه گویند که همین قضایا سر مایه علمی برای کسب

معلوماتی باشند.

مطلب دوم:

نکته ۱: بسیاری از مردم در طول شبانه روز استدلالات زیادی برای خور یا دیگران می نمایند. به نونهائی از این استدلالها توجه کنید

۱- با دیدن دود نتیجه می گیریم که آتشی وجود دارد و بر وجود آتش استدلال می کنیم.

۲- با مشاهده برق در بین امرا منتظر شنیدن صدای رعد می مانیم و نتیجه می گیریم که رعدی واقع خواهد شد و بر تحقق رعد استدلال می کنیم.

۳- زمانی که به شخصی برخورد می کنیم که شبیه به شخص گری است که او را می شناسیم می گوییم او نیز گری است و حکم به گری بودن او می کنیم بخاطر شباهتی که بین این دو نفس وجود دارد. انسانها اینگونه استدلالاتی را می کنند بدون اینکه بدانند هر کدام داخل در کدامیک از اقسام استدلالی باشد.

نکته ۲: راه استدلال غیر مباشر سه راه است

الف: قیاس: آن است که ذهن یک سلسله قواعد و قوانین کلی که صحت آنها را قبول کرده است به کاری بندد تا به قضیه مورد نظرش منتقل شود مثل اینکه از کل انسان حیوان و کل حیوان حساس به قضیه کل انسان حساس انتقال حاصل می شود.

ب: تشبیه: آن است که ذهن انسان از حکم یک شیء به حکم شیء دیگری منتقل شود بخاطر شباهتی که بین آن دو است. مثل اینکه از حکم خمر به حکم نبید انتقال پیدا می شود چون این دو در اسکار تشبیه به هم می باشند.

ج: استقراء: آن است که ذهن تعدادی جزئیات را بررسی نماید و از آنها یک حکم کلی استخراج نماید.

تمام این باب پنجم درباره این سه نوع استدلال است. مصنف ابتداء بحث قیاس را مطرح می کند بخاطر اهمیت که دارد.

علماء و منطلق قیاس را چنین تعریف نموده اند.

قوله مؤلف من قضایا متی سلمت لزم عند لذات قول آخر یعنی : قیاس به گفتاری گفتنی شود که حداقل از دو قضیه تشکیل شده است که اگر این قضایا پذیرفته شوند لازم می آید که گفتار دیگری را که همان نتیجه است پذیرفته شود بدون اینکه از خارج کهگی گرفته شود. مثال :

اگر کسی این دو قضیه العالم متغیر و کل متغیر حادث را پذیرفت لازم می آید که العالم حادث نیز بپذیرد - به دو قضیه اول قیاس گویند - در این تعریف ۵ نکته وجود دارد

۱- القول : مصنف می فرماید . قول معین مرکب نام خبری و باشد لفظی این معنا قول خبری است که شامل آن مرکب نام خبری که از یک قضیه تشکیل شده باشد می شود شامل آن مرکب نام خبری که از بیش از یک قضیه تشکیل شده باشد نیز می شود - ولی اگر قول را معنای لفظی معنی دار بگیریم در این صورت قول خبری تعریف خواهد بود

۲- مؤلف من قضایا : کلمه قضایا جمع منطقی می باشد یعنی به دو قضیه و بیشتر قضایا گویند - این بخش از تعریف فصل است که وسیله آن استدلال می باشد از تعریف قیاس خارج می شود چون در استدلال می باشد تنها یک قضیه وجود دارد که قبول کردن مستلزم پذیرش قضیه دیگری باشد همچون بحث تناقض ، عکس و نقض -

۳- متی سلمت : این قسمت از عبارت اشاره به این مطلب دارد که در قیاس شرط نیست که قضایای تشکیل دهنده آن در واقع صحیح و صادق باشند . بلکه اگر کسی این قضایا را پذیرفت چه در واقع صادق باشد و چه کاذب مستلزم این است که نتیجه را نیز بپذیرد . نکته : دو قضیه ای که مقدمات قیاس را تشکیل می دهند نسبت به نتیجه قیاس مثل اصل نسبت به عکس آن می باشد . چنانکه در باب اصل و عکس چهار قاعده وجود داشته در اینجا نیز همین چهار قاعده وجود دارد که عبارتند از :

الف : اذا صدقت المقدمات صدقت النتيجة

ب : لیس اذا کذبت المقدمات کذبت النتيجة چون ممکن است دو مقدمه کاذب ولی نتیجه صادق باشد مثل : انسان شجر و کل شجر جسم فلان انسان جسم

ج : اذا کذبت النتيجة کذبت المقدمات

د : لیس اذا صدقت النتيجة صدقت المقدمات

۴- لزم عنه : یعنی اگر قضایای قیاس پذیرفته شد لازم می آید که نتیجه آن نیز پذیرفته شود

نیز پذیرفته شود. بوسیله این بخش از تعریف استقراء ناقص و تمثیل لغتی از تعریف قیاس خارج شد (۱) چون در باب استقراء ای چند بسا مقدمات پذیرفته شود ولی نتیجه ای که متکلم گرفته است مورد پذیرش قرار نگیرد مثل اینکه انسان: الاسد بحرک فکد الاسفل عند المضع و البحر بحرک فکد الاسفل عند المضع و... را می پذیرد ولی کحل حیوان بحرک فکد الاسفل عند المضع را نمی پذیرد و با در باب تمثیل این دو قضیه البید مسکر و البید کالخص را می پذیرد ولی قضیه البید حرام را نمی پذیرد پس در استقراء و تمثیل نتیجه لازم مقدمات نیست.

۵- لذاته یعنی خود آن قضایا بدون کمک از امر خارجی مستلزم لغتاً دیگر باشد. این بخش از تعریف قیاس مساوات را از تعریف قیاس خارج می کند چون در قیاس مساوات الرجید دو قضیه مستلزم قضیه سومی می باشد ولی بخاطر این مقوله خارجی است که الرآن مقوله خارجی صادق بود قیاس نتیجه خواهد بود و الا قیاس نتیجه نمی دهد مثال:

الف مساوی با ب است.

وب مساوی با ج است.

پس الف مساوی با ج است. این استنتاج بخاطر این مقوله خارجی صادق است بنام مساوی

المساوی مساوی

نکته ۱:

قیاس مساوات منحصراً در باب مساوات نیست بلکه نامگذاری آن بخاطر این است که اولین شباهتی

که از معلم اول صادر شد مشتمل بر لفظ مساوی بود.

نکته ۲:

و انما اخرجوا قیاس المساوات عن التعریف لعدم اتساجد مطرداً بل هو مختلف باختلاف المواد الاتری اند و صدق فی المادة المعبر عنها بالمساواة و یکذب فی المادة المعبر عنها بالمباينة

حاشیه شرح شهید ص ۱۸۹

اصطلاحاتی که در قیاس بکار برده می شود بر دو نوع است.

الف: اصطلاحات عامه: یعنی اصطلاحاتی که در تمامی اقسام قیاس وجود دارد.

ب: اصطلاحات خاصه: یعنی اصطلاحاتی که مختص به قسم خاصی از قیاس می باشد. این اصطلاحات در جای مناسب خورش مطرح می کنیم. اینکه به بیان اصطلاحات عامه می پردازیم که این اصطلاحات عبارتند از:

۱- صورت و شکل قیاس: متصور از صورت قیاس همان شکل و نحوه ترکیب و چینش بین قضایای باشد یا قطع نظر از اینکه مواد تشکیل دهنده این قضایا از چه نوعی باشند.

۲- مقدمه و یا مانع قیاس: متصور از مقدمه یا مانع همان قضایایی است که قیاس را تشکیل می دهند یا قطع نظر از شکلی که به این قضایا داده می شود. این قضایا به طور کلی هست صنفی می باشد که عبارتند از:

یقینیات، مطوبات، موهوبات، محیلات، مسلمات، مقبولات، مشهورات، مشهورات.

۳- مطلوب: به آن گفتمانی که از قضایای تشکیل دهنده قیاس لازم می آید مطلوب گویند.

۴- نتیجه: نتیجه در واقع همان مطلوب است. توضیح:

زمانیکه ذهن انسان شروع به چینش و ترکیب قضایایی می کند برای اینکه قضیه سویی را درست

آورد به آن قضیه ستم مطلوب گویند و وقتی که آنرا درست آورد و تحصیل نمود به آن نتیجه

گویند. پس نتیجه و مطلوب حقیقتاً یک چیزند و فرق بین آن دو اعتباری است.

۵- حدود: یعنی اجزاء اصلی قضایا. متصور از اجزاء اصلی عبارت است از آن اجزایی

که بعد از تفکیک و تحلیل قضیه باقی می ماند. مثال:

زمانیکه ما یک قضیه حملیه را تفکیک می کنیم تنها موضوع و محمول باقی می ماند به موضوع و محمول

اجزاء اصلی گویند. به نسبت بین موضوع و محمول اجزاء اصلی گفته می شود چونی نسبت چیزی است

که قولش به دو طرف است. زمانیکه این دو طرف از یکدیگر جدا شدند معنایش این است که نسبت

ناجوری شود و اثری از آن باقی نمی ماند. سوور وجهت نین از حالات نسبت می باشد که بعد

از از بین رفتن آن باقی نمی ماند. و یا در قضیه شلید زمانیکه آنرا تفکیک می کنیم

تنها مقدم و تالی باقی می ماند و دیگر اثری از نسبت نیست.

پس اجزاء اصلی همان موضوع و محمول در حملیه و مقدم و تالی در شلید می باشد.

به این قضیه ترجیح گویند:

شارب الخمر فاسق وكل فاسق تر شهادت فشارب الخمر تر شهادت.

به حركه از دو قضيه اول متلفه قیاس و به شارب الخمر و فاسق و تر شهادت اخبار اصلي و به قضیه ستم نتیجه و مطلب و به نحو چینش و ترکیب بین دو قضیه اول که به صورت شکل اول است صورت قیاس گریند.

نکته: این علامت به علامت نتیجه می باشد که در علم هندسه کاربرد دارد. ما از این به بعد از این علامت استفاده خواهیم کرد.

مطلب اول:

به طور کلی قیاس دارای دو نوع تقسیم می باشد.

الف: تقسیمی که برای قیاس است به اعتبار ماده آن. یعنی مقدمات و قضایای تشکیل دهنده آن قیاس به اعتبار ماده هر دو قسم است.

۱- قیاس برحالی که قضایای آن یقینات است.

۲- قیاس حدلی که قضایای آن مشهورات یا مسلمات است.

۳- قیاس مخالفی که قضایای آن شبهات و وحشیات است.

۴- قیاس خطایی که قضایای آن مضمونان و مقبولات و مشهورات است.

۵- قیاس تسری که قضایای آن مخیلات است.

بحث درباره ماده قیاس در باب ششم مطرح می شود که تا شصت و شش است.

ب: تقسیمی که برای قیاس است به اعتبار حیثیت و شکل آن. قیاس به اعتبار صورت بود و قسم است

۱- قیاس استثنائی: قیاس است که خود نتیجه و یا قضیه نتیجه تماماً در مقدمات قیاس بصورت صریح آمده است.

۲- قیاس اقرانی: قیاسی است که اجزاء نتیجه در بین مقدمات پخش بوده است. نتیجه با آن حیثیت و ترتیبی که دارد در یکی مقدمه قرار ندارد.

مطلب دوم:

قیاس اقرانی بر دو نوع است

الف: اقرانی حلی: به قیاس اقرانی گفته می شود که خود مقدمه آن قضیه حدلی باشد مثل:

العالم متفین و كل متفین حارث فالعالم حارث

ب: اقرانی شلی: به قیاس اقرانی گفته می شود که هر دو مقدمه آن یا یکی از مقدمات آن

قضیه شلی باشد چه متصله و چه منفصله.

در قیاس اقترانی حمل دوام واجب است.

الف : حد اقل از دو مقدم تشکیل شده باشد.

ب : این دو مقدم مشتمل بر سه جزء و سه عنص باشند.

۱- عنصری که مشترک بین دو مقدم می باشد یعنی در هر دو مقدم وجود دارد. به این عنص حد وسط گویند.

۲- عنصری که مختص به مقدم اول می باشد یعنی فقط در مقدم اول وجود دارد چه به عنوان موضوع باشد چه به عنوان محمول. به این عنص حد اصغر گویند که موضوع در نتیجه می باشد. آنگاه مقدمی که مشتمل بر این حد اصغر است صغری نام دارد.

۳- عنصری که مختص به مقدم دوم می باشد یعنی فقط در مقدم دوم وجود دارد چه به عنوان موضوع باشد چه به عنوان محمول. به این عنص حد اکبر گویند که محمول در نتیجه می باشد. آنگاه مقدمی که مشتمل بر این حد اکبر است کبری نام دارد. به این مثال توجه کنید :

شارب الخمر ناسق و الفاسق ترر شها دند فشارب الخمر ترر شها دند .

به فاسق حد وسط و به شارب الخمر اصغر و به شارب الخمر ناسق صغری و به ترر شها دند اکبر و به الفاسق ترر شها دند کبری گویند.

فائده ۱ : عنصری که مشترک بین دو مقدم است را به نامهای زیر می نامند

الف : حد اوسط یا وسط : چون این عنص بین اصغر و اکبر واسطه شده است برای اینکه در نتیجه به هم نسبت داده شوند.

ب : حجت : چون بوسیله همین عنص مشترک بر نسبت بین اصغر و اکبر استدلال می شود.

ج : واسطه در اثبات : چون در ذهن و در استدلال حکم بین اصغر و اکبر را اثبات می کند.

فائده ۲ : از اینجا به بعد بجای حد اصغر از حرفی ب و بجای حد اکبر از حرف ح و بجای حد وسط از حرف م استفاده می کنیم.

قیاس اقترانی چه حمل و چه شمی الی الخ خواهد منتج باشد پنج قاعده دارد  
 قاعده ۱ : حد وسط بنهاده در دو مقدمه تکرار شود. اگر حد وسط در دو مقدمه کاملاً تکرار نشود این  
 حد وسط بین اصغر و اکبر رابطه و پیوند ایجاد نمی کند و به نتیجه نخواهیم رسید. دو مثال :  
 الف : الحائض فی فارة و کل فارة لها اذنان. این دو قضیه نتیجه نمی دهند که الحائض له  
 اذنان. بدلیل اینکه حد وسط مجموع فی فارة است که در صغری محمول قرار گرفته است و این  
 حد وسط بنهاده در کبری ذکر شده است بلکه بخشی از آن ذکر شده است که فارة باشد. اگر  
 نخواهیم این قاعده اول را در این مثال مراعات کنیم باید یکی از دو عمل را انجام دهیم  
 ۱- فی فارة را حد وسط بگیریم و آن را در کبری بیاوریم که البته در این صورت کبرای قیاس کاذب  
 خواهد شد چون چنین می شود : الحائض فی فارة و کل ما فی فارة له اذنان  
 ۲- حد وسط را فارة بگیریم نه مجموع فی فارة. آنگاه قیاس چنین می شود :  
 الحائض فی فارة و کل فارة لها اذنان. الحائض فی ما لها اذنان. در این صورت نتیجه صادق است.  
 ب : الذهب عین و کل عین تدمع. این دو قضیه نتیجه نمی دهند که الذهب یدمع چون لفظ  
 عین مشترک لفظی است. در صغری یک معنا دارد و در کبری بمعنای دیگری استعمال شده است پس  
 حد وسط بنهاده و کماله در دو مقدمه تکرار نشده است.  
 قاعده ۲ : در مقدمه قیاس و یا یکی از دو مقدمه موجود باشد پس اگر هر دو سالب بود قیاس منتج  
 نیست. دلیل :

مرحله ۱ : اگر یک چیز با دو چیز دیگر تباین داشته باشد در صورت دارد  
 الف : خورد آن دو چیز با هم تباین نداشته باشند. مثل اینکه فرس با انسان و نالغ تباین دارد ولی  
 انسان و نالغ با یکدیگر تباین ندارند.  
 ب : خورد آن دو چیز هم با یکدیگر تباین داشته باشند مثل اینکه فرس با انسان و طاش تباین دارد خورد  
 انسان و طاش هم با خورد تباین دارند.

مرحله ۲ : اگر مقدمه اول قیاس سالب کلیه باشد معنایش این است که حد وسط با اصغر تباین دارد و اگر  
 مقدمه دوم قیاس سالب کلیه باشد معنایش این است که حد وسط با اکبر تباین دارد پس وضعیت حد وسط  
 با آن دو برای ما روشن است ولی خود اصغر و اکبر احتمال دارد که متباین باشند که طبق این احتمال نتیجه  
 سلبی خواهد بود و احتمال دارد که متصادقان باشند که طبق این احتمال نتیجه ایجابی خواهد شد. پس  
 اختلاف در نتیجه پیدا شد یعنی بد صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه دو سالب ایجابی است و یا سلبی

مرحله ۲: اختلاف در نتیجه سبب علم آساج است. چون قبلاً گفته شد که نتیجه لازم مقدمات است. ۸۷

در اینجا لژیوم المر لازم مقدمات موجد است. نباید در پاره ای از موارد سالب باشد و المر لازم مقدمات سالب است نباید در بعضی موارد موجد باشد. مثال:

لاشئ من الا لسان بفرس ولاشئ من الفرس بطاش. نتیجه این قیاس سلبی است یعنی لاشئ من الانسان بطاش. حال اگر بجای مقدمه دوم این مقدمه را بگذارید لاشئ من الفرس بالحق و چنین بگوئید. لاشئ من الا لسان بفرس ولاشئ من الفرس بالحق. نتیجه این قیاس سلبی بقره است. پس نمی توان گفت نتیجه در سالب دائماً سلبی است و یا ایجابی است.

مطلب اول:

قاعده ستم: هر دو مقدمه ریاضی از دو مقدمه کلیه باشد. پس اگر هر دو مقدمه جزئیه سلبی قیاس نتیجه ترا حدی در لیل اینک المر هر دو مقدمه جزئیه باشد حد وسط نمی تواند بین اصغر و اکبر رابطه و پیوند ایجاد کند نه رابطه بصورت ایجابی که نتیجه موجد شود. هر دو رابطه بصورت سلبی که نتیجه سالب شود. دلیل:

موضوع ۱: اگر مقدمه اول جزئیه باشد معنائش این است که حد وسط و اصغر در بعضی از افراد تصادق دارند و یا یکدیگر تلاقی می کنند و اگر مقدمه دوم نیز جزئیه باشد معنائش این است که حد وسط و اکبر در بعضی از افراد تصادق دارند. نهایت دلالی که قصید جزئیه دارد همین است. مثل:

بعض الانسان حیران و بعض الحیران فرس.

مرحله ۲: این بعض افراد که اوسط و اصغر در او تصادق دارند احتمال دارد همان بعض افراد باشد که اوسط و اکبر در او تصادق دارند که طبق این احتمال نتیجه موجد خواهد بود و احتمال دارد غیر آنها باشند که طبق این احتمال نتیجه سالب خواهد بود. پس دو احتمال است و طبق جبر احتمالی یک نتیجه ای.

مرحله ۳: بل وجود این دو احتمال وضعیت اصغر و اکبر معلوم نخواهد شد که آیا برهم تصادق دارند و یا اینک متباین هستند پس نتیجه در بعضی موارد موجد و در بعضی موارد سالب خواهد بود پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه دو جزئیه موجد است و یا سالب.

قاعده پنجم: ابتداء لژیوم: در بین کلیت و جزئیت کلیت اشرف و جزئیت اخس (پست) می باشد چون کلیت اضبط است و توقع تر در علم و دانش ها است. در بین ایجاب و سلب ایجاب اشرف و سلب اخس است چون ایجاب وجودی و سلب علی است و وجود اشرف از علم است (۲).

(۱) حاشیه ص ۹۲ (۲) شرح شمید ص ۱۹۷ - شرح مطالع ص ۲۴۸

با حفظ این مطلب قاعده چهارم این است که نتیجه تابع اخس در مقادیر است یعنی اگر یک مقادیر جزئی دیگر

کلی بود نتیجه جزئی است و اگر یکی موجبه دیگری سالب بود نتیجه سالب است

مطلب دوم:

قاعده پنجم: صفرائی که سالب کلید است با کبری که موجبه جزئی است نتیجه می دهند. دلیل: مرحله اول: اگر صفری سالب کلید باشد معنایش این است که اوسط با اصغر تا این دالر و اگر کبری موجبه جزئی باشد معنایش آن است که اوسط و اکبر در بعضی از افراد با یکدیگر تصادق دارند. پس وضعیت اوسط با اصغر و اکبر برای ما روشن است.

مرحله دوم: در این مرحله ما کاری با اوسط نداریم. می خواهیم بدانیم که وضعیت اصغر و اکبر چگونه است. اصغر و اکبر احتمال دارد متباین باشند که طبق این احتمال نتیجه سلبی خواهد بود و احتمال دارد که با یکدیگر متصادقان باشند که طبق این احتمال نتیجه ایجابی خواهد شد. پس به صورت یک قاعده کلید می توان گفت که نتیجه ایجابی و یا سلبی است. یعنی اختلاف در نتیجه پیدای شور و اختلاف سبب عدم انتاج قیاس است. مثال:

لاشئ من الغراب بانسان و بیض الانسان اسود نتیجه این قیاس سلبی نخواهد بود یعنی بعض الغراب لیس یا سور. پس نمی توان به صورت قاعده کلید گفت اگر صفری سالب کلید و کبری موجبه جزئی شد نتیجه سلبی است. حال اگر شما مقدمه دوم را برداشته و بجای آن این مقدمه بعض الانسان ابیض قرار بدید چه این صورت بگنید:

لاشئ من الغراب بانسان و بعض الانسان ابیض نتیجه این قیاس ایجابی نخواهد بود یعنی بعض الغراب ابیض. پس نمی توان به صورت قاعده کلید گفت نتیجه ایجابی است.

مطلب اول:

نکته ۱: گفت شد قیاس اقترانی حمل دارای سه عنصر می باشد بنابه پای. اصغر، اوسط، اکبر. در این نکته می گوئیم که وضعیت اوسط در قیاس مختلف است و بطور کلی چهار صورت پیدای شور که به هر صورتی شکل گنید

الف: اوسط در صفری محمول و در کبری موضوع باشد. در این صورت به قیاس، قیاس شکل اول گنید در بین اشکال، شکل اول طبیعی ترین و روشنترین اشکال است یعنی ذهن انسان در این شکل به راحتی نتیجه می گیرد.

ب: اوسط در صفری محمول و در کبری نتی محمول باشد. در این صورت به قیاس، قیاس شکل دوم گنید. این شکل در رتبه بعد از شکل اول است چون ذهن در این شکل راحت تر از شکل سوم به نتیجه

ج: اوسط در صغری موضوع و در کبری نیز موضوع باشد. در این صورت به قیاس، قیاس شکل سوم لویند. این شکل در رتبه بعد از شکل دوم است چون ذهن در این شکل راحت تر از شکل چهارم به نتیجه می رسد.

د: اوسط در صغری موضوع و در کبری محمول باشد. در این صورت به قیاس، قیاس شکل چهارم گویند که در رتبه بعد از شکل سوم قرار دارد.

نکته ۱: اوسط در قیاس انتزاعی شریقی نیز همین چهار صورت را دارد. به این معنا که قاعده تالی در صغری و مقدم در کبری است و قاعده در هر دو و قاعده تالی در هر دو و قاعده مقدم در صغری و تالی در کبری است. (۱)

مطلب اول:

قیاس شکل اول دارای دو شرط است

الف: ایجاب صغری. بدلیل اینکه اگر صغری سالبه باشد در بعضی از اشکال نتیجه ای که از این شکل گرفتاری شود ایجابی است و در بعضی سلبی است پس به صورت قاعده کلیتی نمی توان گفت نتیجه ایجابی یا سلبی است. و به عبارت دیگر:

اگر صغری سالبه باشد در احتمال است

۱- احتمال دارد که اکبر متباین با اصغر باشد که در این صورت نتیجه قیاس سلبی خواهد بود. مثل:

لا شیء من الحجر نبات و کل نبات نام.

۲- احتمال دارد که اکبر متضاد با اصغر باشد که در این صورت نتیجه قیاس ایجابی خواهد شد. مثل:

لا شیء من الانسان نبات و کل نبات نام.

با وجود اینکه احتمال نمی توان بصورت کلی حکم نمود که اگر صغری سالبه و کبری کلیتی بود نتیجه سلبی یا ایجابی است.

ب: کلیت کبری. اگر کبری جزئی باشد احتمال دارد که آن بخش از اوسط که در کبری موضوع قرار گرفته است و اکبر بر آن حمل شده غیر از آن بخش از اوسط است که در صغری محمول قرار گرفته است و بر اصغر حمل شده است و با وجود این احتمال نمی توان نتیجه را موجد آورد تا به این وسیله اکبر را برای اصغر اثبات نمود. و احتمال هم دارد که همان باشد و با وجود این احتمال نمی توان نتیجه را موجد آورد و اکبر را برای اصغر اثبات نمود. پس به صورت قاعده کلیتی نمی توان گفت نتیجه موجد یا سالبه است. مثل:

(۱) حاشیه ص ۸۹ - شرح شمس ص ۱۹۴

کل انسان حیران و بعض الحیران فرس که نمی توان نتیجه گرفت نبض الانسان فرس . (۱)

نکته : در واقع این شکل دوم به همان قاعده اول که تکرار حد وسط بود بازگشت می کند .

مطلب دوم :

هریک از صفری و کبری قیاس می تواند به صورت یکی از محصولات اربع باشد . از ضروب چهار حالت صفری در چهار حالت کبری ۱۶ صورت متصور است که به هر یک از آنها ضروب و اقتران و وتریند گفته می شود .

با توجه به دوششلی که برای شکل اول گفته شد از این ۱۶ صورت تنها چهار صورت دارای شرایطی باشند

الف : صفری و کبری هر دو موجب کلید باشند .

ب : صفری موجب کلید و کبری سالب کلید باشد .

ج : صفری موجب جزئی و کبری موجب کلید باشد .

د : صفری موجب جزئی و کبری سالب کلید باشد (۲)

شکل دوم بر قیاسی گفتنی شود که حد وسط محمول در صغری و کبری می باشد. مثل:

کل انسان حیوان زلاشی من الشجر بحیوان فلاشی من الانسان بشجر.

این شکل دارای دو پیشگی می باشد

الف: اصغر در این شکل مثل شکل اول موضوع در صغری و موضوع در نتیجی باشد و چون اولین جزء

نتیجی که اصغر است در صغری نیز اولین جزء قضیید است و در انتقال از مقدمات به نتیجی

نسبت به اشکال بعدی کمتر دچار زحمت می شود

ب: اکبر در این شکل موضوع در کبری و محمول در نتیجی می باشد. همین ویژگی باعث شده است که

این شکل بین الایجاب باشد و قیاس بودن آن (قولی قولی من قضایا) محتاج به دلیل باشد (۱)

مطلب دوم:

این شکل دوم دارای دو شرطی می باشد

شرط اول: در مقدمات در ایجاب و سلب مختلف باشند یعنی اگر یکی موجب است دیگری سالب باشد پس

اگر هر دو مثبت در این شکل موجب و یا ضرر و سالب باشند این شکل منتج نخواهد بود. دلیل:

بر حمله: اگر هر دو مثبت موجب و یا ضرر و سالب باشند اصغر و اکبر در حالت دارند که طبق هر

حالت نتیجی خاص از قیاس گرفته می شود

الف: هر دو متباین هستند. مثل:

کل انسان حیوان و کل فرس حیوان. هر دو مثبت موجب است. انسان اصغر و فرس اکبر می باشد

و این دو متباین هستند. با اینکه این اصغر و اکبر متباین هستند ولی در این نکته اشتراک دارند که

حیوان بر هر دو حمل شده است.

لاشی من الانسان بحجر و لاشی من الفرس بحجر. هر دو مثبت سالب است. انسان اصغر

و فرس اکبر می باشد و این دو متباین هستند. با اینکه این اصغر و اکبر متباین هستند ولی در این

نکته اشتراک دارند که حجر از هر دو سلب شده است.

ب: هر دو متصادقان هستند. مثل:

کل انسان حیوان و کل ناطق حیوان. هر دو مثبت موجب است. انسان اصغر و ناطق اکبر می باشد

و این دو متصادقان هستند و هر دو در این نکته اشتراک دارند که حیوان بر آنها حمل

شده است.

(۱) شرح مطالع ص ۲۵۲ - شرح شمس ص ۱۹۷

لاشئ من الانسان بحجر ولاشئ من الناحق بحجر . هر دو مقدمه سالب است . انسان اصغر وناحق ۹۲

الکبری باشد و این دو متصادقان هستند و هر دو در این نکته اشتراک دارند که حجر از آنها سلب شده است .

خلاصه مرحله ۱ : اگر دو مقدمه در ایجاب و سلب موافق با هم باشند اصغر واکبر دو حالت پیدایی کند و با وجود این دو حالت نمی توان به صورت قاعده کلیه گفت نتیجه ایجابی و یا سلبی است . یعنی اختلاف در نتیجه پیدایی شود و اختلاف دلیل بر عدم اتساج است (۱)

مرحله ۲ : اگر دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند یعنی یکی موجب و دیگری سالب باشد در این صورت برای اصغر واکبر مثل صورت اول که برای آنها دو حالت پیدایشد دو حالت پیدایی شود بلکه یک حالت بیشتری ندارند و آن اینکه هر دو متباین خواهند بود . دلیل اینکه یکی اوسط حمل شده و از دیگری سلب شده است . متباینان که بودند نتیجه قیاس فقط سلبی است و لذا در شکل دوم در تمامی صورتب نتیجه سلب است . پس در صورت اختلاف دو مقدمه در کیف بصورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه سلب است . مثال :

كل انسان حيوان ولاشئ من الحجر بحیوان فلاشئ من الانسان بحجر .

شرط ۲ : کلیت کبری . دلیل :

اگر دو مقدمه واحد شرط اول باشند ولی کبری جزئی باشد اصغر واکبر دو حالت دارند

الف : در بعضی از امثله امس واکبر متباینان هستند که طبق این حالت نتیجه سلبی خواهد بود

مثل : كل مجتر ذو ظلف و بعض الطائریس بذی ظلف . مجتر اصغر و طائریس اکبر است .

این دو متباینان هستند و لذا نتیجه این قیاس سلبی است نه ایجابی .

ب : در بعضی از امثله اصغر واکبر متصادقان هستند که طبق این حالت نتیجه ایجابی خواهد

بود مثل : كل مجتر ذو ظلف و بعض الحیوان لیس بذی ظلف . مجتر اصغر و حیوان اکبر است

این دو متصادقان هستند و لذا نتیجه این قیاس ایجابی است نه سلبی .

دلیل بر این مطالب گفته شده در دلیل این است که اگر دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند

و کبری جزئی باشد این دو مقدمه دلالت دارند که اصغر با بعضی از اکبرها که در قضیه ذکر شده

است منافات دارد ولی نسبت به بعضی دیگر از اکبرها که در قضیه ذکر نشده است دلالت

ندارند که اصغر با آنها منافاتی است و یا خیر . پس به صورت قاعده کلیه نمی توان گفت نتیجه

صغری کلیه و کبری جزئی ایجابی است و یا سلبی . یعنی اختلاف در نتیجه پیدایی شود

و با وجود اختلاف قیاس منتج نخواهد بود.

مطلب اول:

با توجه به روشی که برای شکل دوم گفته شد از شاتر در صورتی که برای این شکل متصور است تنها چهار صورت منتج می باشد بدلیل اینکه این شکل دارای دو شرط بود

الف: اختلاف دو مقلد در کیف. بوسیله این شرط هشت صورت ساقط می شود که عبارتند از:

سالبه کلید و سالبه کلید - سالبه کلید و سالبه جزئی - سالبه جزئی و سالبه کلید - سالبه جزئی و سالبه جزئی  
موجب کلید و موجب کلید - موجب کلید و موجب جزئی - موجب جزئی و موجب کلید - موجب جزئی و موجب جزئی  
ب: کلیت کبری. بوسیله این شرط چهار صورت ساقط می شود که عبارتند از:

سالبه کلید و موجب جزئی - سالبه جزئی و موجب جزئی - موجب کلید و سالبه جزئی - موجب جزئی و سالبه جزئی  
مطلب دوم:

ضرب منتج این شکل عبارتند از:

ضرب ۱: صغری موجب کلید و کبری سالبه کلید که نتیجه در این صورت سالبه کلید است.

مثل: کل مجتبی ذو ظلف و لا شی من الظالمین ذی ظلف فلا شی من المجتبی بطائری.

دلیل بر اینکه نتیجه این دو مقلد صادق سالبه کلیدی شود این است که:

اولاً: کبری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود: لا شی من ذی ظلف بطائری.

ثانیاً: این عکس را به صغری ضمیمه می کنیم که در این صورت ضرب دوم از شکل اول حاصل می شود و همین نتیجه ای می دهد که این شکل داد به این صورت:

کل مجتبی ذو ظلف و لا شی من ذی ظلف بطائری فلا شی من المجتبی بطائری.

ضرب ۲: صغری سالبه کلید و کبری موجب کلید که نتیجه در این صورت سالبه کلید است.

مثل: لا شی من المملکات بدائم و کل حق دائم فلا شی من المملکات بحق.

دلیل بر اینکه نتیجه این دو مقلد صادق سالبه کلیدی شود این است که:

اولاً: صغری را عکس مستوی می کنیم که چنین می شود: لا شی من الدائم بهمان.

ثانیاً: این عکس را کبری و کبرای اصل قضیه را صغری قرار می دهیم به این صورت:

کل حق دائم و لا شی من الدائم بهمان فلا شی من الحق بهمان.

ثالثاً: نتیجه را عکس مستوی می کنیم. آن گاه همان نتیجه ای بدست می آید که از شکل دوم بدست آمد.

ضرب ۳: صغری موجب جزئی و کبری سالبه کلید که در این صورت نتیجه سالبه جزئی می شود.

مثل: بعض المعدن ذهب و لا شی من الفضة بذهب فبعض المعدن لیس بفضة.

دلیل بر این ضروب عیناً دلیل است که برای ضروب اول آورده شد و لذا آنرا تکرار نمی‌کنیم.

ضروب ۴: صغری سالب جزئی و کبری موجب کلیه که در این صورت نتیجه ما البجزئی می‌شود.

مثل: بعض الجسم لیس معدن و کل ذهب معدن بعض الجسم لیس نذهب.

برای دلیل بر این ضروب از دلیل که برای سه ضروب قبل آورده شد استفاد نمی‌شود چون صغری

در این ضروب سالب جزئی است و سالب جزئی عکس مستوی ندارد و الکر کبری را عکس مستوی کنیم

عکس مستوی آن موجب جزئی می‌شود و با توجه به اینکه صغری سالب جزئی است لازم است که شکل

قیاس از دو جزئی است که این طبق قواعد عامه ای که گفته شد صحیح نیست. لذا باید برای

این ضروب دلیلی دیگری آورد که نامش طریقه خلف است. بیان دلیل چنین است:

اولاً: مدعی ما این است که این سالب جزئی یعنی بعض الجسم لیس نذهب که نتیجه این ضروب ۴

می باشد صادق است. اگر صادق نباشد باید نقیض آن که موجب کلیه است صادق باشد یعنی

کل جسم ذهب.

ثانیاً: این نقیض صغری برای کبری اصل تر از می‌دهیم که در این صورت ضروب اول از شکل اول

درستی می‌شود به این صورت: کل جسم ذهب و کل ذهب معدن فکل جسم معدن

ثالثاً: اگر این نتیجه صادق باشد باید نقیض آن که سالب جزئی است کاذب باشد یعنی بعض

الجسم لیس معدن. و کذب این نقیض خلاف فرض است چون فرض این است که این تضییع

صادق است پس برای اینکه در خلاف فرض واقع نشویم باید تضییع بعض الجسم لیس نذهب

صادق باشد که مدعی ما نیز همین است. (۱)

شکل مترم به قیاسی گفتندی شود که اوسط در صغری و کبری موضوع است مثل:

کل انسان حیوان و کل انسان ناطق . فبعض الحیوان ناطق .

در این شکل اصغر در مقدمه اول محمول و در نتیجه موضوع ی باشد و چون اصغر که جزء اول نتیجه می باشد

جایگاه طبیعی خود را در مقدمات از دست داده است انتقال ذهن از مقدمات بر نتیجه پیچیده تر از شکل

نوم است ولی از جهت اینکه ابر جایگاه طبیعی خود را دارا است از این شکل انسان راحت تر از شکل

چهارم به نتیجه می رسد .

مطلب دوم:

این شکل دارای دو شرط است

الف) ایجاب صغری . اگر صغری سائبه باشد چه کبری موجب باشد و چه کبری سائبه باشد قیاس منتج

نخواهد بود چون اختلاف در نتیجه پیدا می شود . اینک هر دو صورت را مورد بررسی قرار می دهیم

۱- صغری سائبه و کبری موجب باشد . معنای سائبه بودن صغری این است که اوسط با اصغر مابین است

و معنای موجب بودن کبری این است که اوسط با اکبر متضاد است . بنابراین اوسط مابین با اصغر و متضاد

با اکبر است ولی اصغر را اکبر محتمل است که متضاد قان باشند که در این صورت نتیجه ایجابی است و محتمل

است مبنایان باشند که در این صورت نتیجه سلبی است . پس در صورت تا عده کلیه نمی توان گفت نتیجه

ایجابی و یا سلبی است مثل :

لا شی من الماطق بفرس و کل ناطق حیوان . نتیجه این قیاس ایجابی است .

لا شی من الماطق بشجر و کل ناطق حیوان . نتیجه این قیاس سلبی است .

۲- صغری سائبه و کبری نیز سائبه باشد . معنای سائبه بودن صغری این است که اوسط با اصغر مابین است

و معنای سائبه بودن کبری نیز این است که اوسط با اکبر مابین است . بنابراین اوسط با اصغر و اکبر مابین

است ولی اصغر و اکبر محتمل است متضاد قان باشند و محتمل است مبنایان باشند پس در صورت تا عده

کلیه نمی توان گفت نتیجه ایجابی و یا سلبی است مثل :

لا شی من الذهب بفرس و لا شی من الذهب بحیوان . نتیجه این قیاس ایجابی است .

لا شی من الذهب بشجر و لا شی من الذهب بحیوان . نتیجه این قیاس سلبی است .

ب) کلیت احدی المقدمتین . یعنی هر دو مقدمه و یا یکی از دو مقدمه کلیه باشد پس اگر هر دو مقدمه

جزئی باشد قیاس منتج نیست . به همان دلیل که در قاعده سوم از تر اعدا مقدمه گفته شده (۱)

(۱) شرح شمس ج ۲ ص ۲۰۰

جای شکل سوم نیز شانزده ضرب متصور است که برسد شش اول هشت ضرب و برسد شش دوم دو ضرب ماقطبی شود. بنابراین ضرب منتجب این شکل شش ضرب است که بی بایست برای حرکت برهان اقامه نمود. ضرب منتجب عبارتند از:

ضرب ۱: صغری، مرجید کلید و کبری نیز مرجید کلید که نتیجه در این صورت موجب جزئی است. مثل: کل ذهب معدن و کل ذهب عالی الثمن فبعض المعدن عالی الثمن.

دلیل:

اولاً: صغری را عکس مستری می کنیم که چنین می شود. بعض المعدن ذهب. ثانیاً: این عکس را صغری برای کبری اصل قرار می دهیم که در این صورت ضرب سوم از شکل اول بدست می آید و منتج همان نتیجه ای است که از شکل سوم گرفته شد. به این صورت: بعض المعدن ذهب و کل ذهب عالی الثمن فبعض المعدن عالی الثمن نکته:

نتیجه این ضرب ۱ موجب جزئی است در مرجید کلید چون احتمال دارد اصغر اعظم از اکبر باشد که طبق این احتمال قضیه مرجید کلید صادق نخواهد بود مثل همین مثالی که ذکر شد که بین معدن (اصغر) و عالی الثمن (اکبر) نسبت عمود و محصور من و وجهی برقرار است و لذا قضیه کل معدن عالی الثمن صادق نیست.

نکته ۲:

بخاطر سادگی تبیین ضرب از نوشتن آنها صرف نظر شد.

مطلب اول:

با توجه به اینکه شکل دوم و سوم بدیهی الانتاج نمی باشد بی بایست برای حرکت از ضرب منتجب این دو شکل دلیل اقامه نمود. یکی از ادله ای که مورد استفاده قرار می گیرد برهان خلف می باشد. این برهان از نوع استدلال غیر مباشری است چون در این برهان با ابطال نقیض مطلوب از راه خلاف فرض صدق مطلوب اثبات می شود. برهان خلف در ضمن چهار مرحله توضیح داده می شود. الف) در این مرحله می گوئیم نتیجه ای که از شکل مورد نظر گرفته شده است صادق است. اگر این نتیجه صادق نباشد. قهراً باید نقیض آن صادق باشد.

ب) نقیض را به یکی از دو معادله شکل ضمیمه می کنیم و بدین وسیله یک ضرب از ضرب شکل اول فراهم می شود.

ج : نتیجہ ای کہ از این قیاس گرفتہ می شود مناقض با آن مقلد دیگری است کہ نتیجہ قیاس اول را با او ترکیب نکرده ایم . آنگاہ گوئیم اولین نتیجہ صادق باشد آن مقلد کاذب خواهد بود و این خلاف فرض است چون فرض این است کہ حود و مقلد صادق است .  
 (د) منشأ خلاف فرض عدم صلت نتیجہ قیاس اول می باشد پس باید نتیجہ صادق باشد کہ مدعای ما نیز همین است .

این برهان را در ضرب پنجم از شکل سوم ببینید .

نکتہ : ہر محصل لازم است کہ این برهان را در تمامی صورت پیاد کند ، البتہ نتیجہ بہ این نکتہ راستہ باشد کہ نتیض نتیجہ قیاس اول را با مقلدای ترکیب کند کہ اورا بہ ضرب نتیض برساند .  
 مقلد :

برهان دوم برهان افتراض است . این برهان تمہا در ضریبی از شکل دوم و سوم و چہارم مورد استناد قرار می گیرد کہ یکی از مقلد آن ضرب جزئیہ باشد پس اگر ضریبی از دو کلیہ تشکیل شدہ بود از این دلیل در آنجا استناد نخواہد شد .  
 مطلب دوم :

برهان افتراض از سہ مرحلہ تشکیل شدہ است .

الف) مرحلہ فرض : در این مرحلہ ما آن قضیہ جزئیہ را چہ ایجابی و چہ سلبی در نظر می گیریم و برای آن بعضی الاضرار کہ مورد حکم ایجابی و یا سلبی قرار گرفتہ اند یک اسم مثل ( > ) فرض می کنیم . مثلاً در ضرب پنجم از شکل سوم گوئیم :

کل حیوان حساس و بعضی حیوان لیس با انسان بعضی الحساس لیس با انسان .

کبرای قیاس سلبیہ جزئیہ است . ما برای این بعضی حیوانات کہ انسان از آنہا سلب شدہ است اسم ( د حیوان غیر انسان ) قرار می دہیم پس

بعضی حیوان ← >

ب) مرحلہ استخراج : بعد از مرحلہ اول کہ مرحلہ فرض بود ما می توانیم دو قضیہ صادق استخراج کنیم

۱- موجد کلیہ ای کہ موضوع آن همان اسم مفروض ( د ) است و محمول آن موضوع قضیہ جزئیہ می باشد مثلاً در مثال فوق گوئیم :

کل د حیوان . این قضیہ صادق است چون د بعضی حیوان است و اعم ( حیوان ) بر

تمامی افراد اخص به نحو موجد کلمه حمل می شود.

۲- قضیه کلیه ای که کیف آن تابع کیف قضیه جزئی است. موضوع این قضیه کلیه همان اسم مفروض (د) است و محمول آن محمول قضیه جزئی است. در همان مثال فوق گوئیم: لاشی من د با انسان. این قضیه سالبه صادق است چون این (د) همان بعض الحوانات است که انسان از آنها سلب شده است.

ج) مرحله ثانی. در اینجا شرت علی ما زیاد شده است چون برای چهار قضیه صادق شده ایم که عبارتند از: دومند قیاس و ایند و قضیه بدست آمده. ما این قضایا را با یکدیگر ترکیب کرده و دو قیاس تألیفی کنیم.

قضیه موجد کلمه کل در حیوان را صغری و صغری اصل را کبری قرار می دهیم به اینصورت: کل در حیوان و کل حیوان حساس فکل در حساس. ضرب اول از شکل اول آنگاه این نتیجه را صغری و قضیه سالبه کلیه لاشی من د با انسان را کبری قرار می دهیم به اینصورت:

کل در حساس و لاشی من د با انسان نتیجه این قیاس که ضرب دوم از شکل سوم است همان نتیجه ای است که از ضرب پنجم از شکل سوم بدست آمد یعنی بعض الحساس لیس با انسان پس برسد رلید امراض این ضرب پنجم اثبات شد. (۱)

از جمله ادله‌ای که برای اثبات شکل دوم و سوم و چهارم آورده می‌شود پنهان رد است. رد آن است که ما این اشکال را به شکل اول که بدیهی‌ترین است برگردانیم. برگرداندن به شکل اول بواسطه راهبانی صورت می‌گیرد که در ذیل به بعضی اشاراتی شود.

الف) جابجانی دو متقدم. به این صورت که صغری را کبری و کبری را صغری قرار دهیم مثل:

کل انسان حیوان و کل ناطق انسان فیعض الحيوان ناطق (ضروب اول شکل چهارم)

کل ناطق انسان و کل انسان حیوان فکل ناطق حیوان ← فیعض الحيوان ناطق (عکس مستوی نتیجه)

ب) عکس کردن یکی از دو متقدم تیاس. چنانکه در بعضی از ضروب شکل دوم کبری و در بعضی از ضروب شکل سوم صغری عکس شد. مثل:

۱- کل مجتر دو خلف و لا شئی من الطاش بزی خلف فلا شئی من المجتر بطاش (ضوب ۱ از شکل ۲)

کل مجتری دو خلف و لا شئی من زی خلف بطاش فلا شئی من المجتر بطاش (ضوب ۲ از شکل ۱)

۲- کل ذهب معدن و کل ذهب عالی المهن فیعض المعدن عالی المهن (ضوب ۱ از شکل ۳)

فیعض المعدن ذهب و کل ذهب عالی المهن فیعض المعدن عالی المهن (ضوب ۲ از شکل ۱)

ج) استفاده کردن از نقض المحمول. مثل:

کل فیعض الجسم لیس معدنی و کل ذهب معدن فیعض الجسم لیس بذهب (ضوب ۳ از شکل ۲)

فیعض الجسم لا معدن و لا شئی من الذهب بلا معدن (صغری و کبری نقض المحمول شد)

فیعض الجسم لا معدن و لا شئی من لا معدن بذهب فیعض الجسم لیس بذهب (کبری عکس مستوی شد)

د) استفاده کردن از عکس نقض. مثل:

کل حیوان حساس و بعض حیوان لیس با انسان فیعض الحساس لیس با انسان (ضوب ۵ از شکل ۲)

لا شئی من حیوان بلا حساس و بعض حیوان لا انسان (صغری و کبری نقض المحمول شد)

لا شئی من حیوان بلا حساس و بعض لا انسان حیوان (کبری عکس مستوی شد)

فیعض لا انسان حیوان (صغری) و لا شئی من حیوان بلا حساس (کبری) فیعض لا انسان لیس

بلا حساس (نتیجه)

آنگاه نتیجه عکس نقض موافق شد به این صورت: فیعض الحساس لیس با انسان این نتیجه

همان نتیجه‌ای است که از ضوب ۵ شکل ۳ گرفته شد.

مطلب دوم:

نکته ۱: شکل چهارم به تیاسی گفته می‌شود که اوسط موضوع صغری و محمول کبری است و لذا کلاماً لفظ

شکل اول است و به همین جهت انتقال ذهن از مقدمات به نتیجه در این شکل در نهایت پیچیدگی است و  
لذا بعضی از علماء منطق از جمله خود ارسطو در کتب خود از شکل چهارم بحثی بجا نیاورده اند و آنرا  
حذف کرده اند. (۱)

نکته ۲: شکل چهارم طبق عقیده بعضی از علماء منطق دارای پنج شرط است (۲)

الف) از دو سالب تشکیل نشده باشد.

ب) از دو خبری تشکیل نشده باشد.

ج) از صغری سالب و کبری خبری تشکیل نشده باشد. این سه شرط همان شرائطی است که در هر شکل  
معنی بی باشد.

د) هیچیک از مقدمات سالب خبری نباشد.

ه) اگر هر دو مقدمه موجدی بود صغری کلید باشد.

نکته ۳: ما توجه به شرائطی که برای این شکل گفته شد ضروب منتج این شکل پنج ضروب است  
و یا زده ضروب دیگر عقیم هستند. ضروب منتج همراه با دلیل هر یک در کتاب مذکور است.  
فانده ۱:

در بعضی از کتب منطقی شرائط شکل چهارم به نحو دیگری بیان شده است. حاشیه ص ۶۶  
فانده ۲:

شرائطی که تابعان در مورد اشکال اربعه گفته شد تماماً در مورد کم و کیف این اشکال مورد و این  
اشکال از نظریه جهت نیز شرائطی دارند که آنها را باید در شرح شمیته ج ۱ ص ۲۱۰ دید.  
فانده ۳:

در اینجا بحثی تیس اقتزانی حملی تمام شد.

گفته شد قیاس اقترانی بردو نوع است

الف) اقترانی حملی : به قیاس اقترانی گویند که هر دو مقدمه آن قضیه حملیه باشد مثل :

کل انسان حیوان رکل حیوان حساس فکل انسان حساس

ب) اقترانی شرطی : به قیاس اقترانی گویند که هر دو مقدمه یا یکی از مقدمات آن قضیه شرطیه باشد .

نکته ۱ : چنانکه قیاس اقترانی حملی مشتمل بر صغری و کبری و اصغر و اکبر و اوسط است قیاس اقترانی

شرطی نیز مشتمل بر این امور می باشد مثل :

کلا کان الانسان عاقلاً قنع بها یفیند (صغری) و کلا قنع بها یفیند استغنی (کبری) فکلا کان الانسان

عاقلاً استغنی (نتیجه) . در این مثال کان الانسان عاقلاً اصغر و استغنی اکبر و قنع بها یفیند اوسط است

نکته ۲ : گاهی اصغر و اکبر و اوسط تمام مقدم یا تمام تالی در قضیه شرطیه است . مثل مثال فوق که

اصغر تمام مقدم در شرطیه اول و اکبر تمام تالی در شرطیه دوم و اوسط تالی در شرطیه اول و مقدم در شرطیه

دوم است .

نکته ۳ : گاهی اوسط قسمتی از مقدم یا تالی در قضیه شرطیه است .

مطلب دوم :

قیاس اقترانی شرطی در یک تقسیم برحسب قسم است که عبارتند از :

مربب از دو متصله ، مرکب از دو متصله ، صغری متصله و کبری منفصله ، عکس ، صغری حملیه و

کبری متصله ، عکس ، صغری حملیه و کبری منفصله ، عکس .

مطلب سوم :

قیاس اقترانی شرطی به اعتبار اینکه اوسط آیا جزء تام است (یعنی تمام مقدم یا تالی) یا جزو غیر تام است

(یعنی بخشی از مقدم یا تالی) بر سه قسم است

الف) یک مرتبه حد وسط در دو مقدمه قیاس تمام مقدم و یا تمام تالی است . مثلاً در مثال کلا کان

الانسان عاقلاً ..... حد وسط در شرطیه اول تمام تالی و در شرطیه دوم تمام مقدم است .

ب) یک مرتبه حد وسط در دو مقدمه قیاس بخشی از مقدم و یا تالی است نه تمام مقدم و تالی مثل :

اذا کان القرآن معجزه فالقران خالد (صغری) و انا کان الخلود معناه البقاء فالخالد لا یتبدل

(کبری) فاذا کان القرآن معجزه فاذا کان الخلود معناه البقاء فالقران لا یتبدل

برای نتیجه گرفتن از این قسم دوم زمانیکه قیاس از دو متصله تشکیل شده باشد باید مراحل زیر را

انجام داد

۱- از تالی در صغری و تالی در کبری یک قیاس اقترانی حملی از شکل اول فراهم کنیم و از آن نتیجه بگیریم مثلاً

در مثال فوق گوئیم : القرآن خالد والخالد لا یستبدل فالقرآن لا یستبدل

۲) قضیه شرطیه‌ای را فراهم می‌کنیم که مقدم آن متقدم کبری است و تالی آن نتیجه‌ای است که از اقترانی حملی گرفته شد به اینصورت : اذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا یستبدل

۳) این قضیه شرطیه را تالی برای قضیه شرطیه کبری ای قرار می‌دهیم که مقدم آن مقدم صغری است و این همان نتیجه مطلوب است یعنی :

اذا كان القرآن منجزاً فاذا كان الخلود معناه البقاء فالقرآن لا یستبدل

ج : یک مرتبه حد وسط در یک متقدم جزء تام است و در متقدم دیگر جزء تام نیست . این قسم از قیاس اقترانی شرطی دارای صورت معتدلی است که به دو صورت آسار می‌شود

۱- قیاس اقترانی شرطی یک متقدم اش حملیه و متقدم دیگرش شرطیه باشد . بحث این قسم و شرایط آن خواهد آمد مثل :

کَلَّمَا كَانَ الْمَعْدِنُ ذَهَبًا كَانَ نَادِرًا (صغری) و کَلَّمَا نَادِرٌ شَمِینٌ (کبری) فکَلَّمَا كَانَ الْمَعْدِنُ ذَهَبًا كَانَ شَمِینًا (نتیجه) . در این مثال حد وسط (نادر) در صغری بخشی از تالی و در کبری موضوع است .

۲- قیاس اقترانی شرطی هر دو متقدم اش شرطیه متضد باشد . مثل :

اذا كانت النبوة من الله فادان محمد نبياً فلا یتربک امة سدی (صغری)

واذا لم یتربک امة سدی وجب ان یصیب هادیا (کبری)

اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً وجب ان یصیب هادیا (نتیجه)

برای نتیجه گرفتن در این قسم باید دو مرحله را پشت سر گذاشت

الف) برسیله تالی صغری بر تالی کبری یک قیاس اقترانی شرطی از قسم اول (حد وسط در دو متقدم) جزء تام باشد) تشکیل می‌دهیم . به اینصورت :

اذا كان محمد نبياً فلا یتربک امة سدی (صغری)

واذا لم یتربک امة سدی وجب ان یصیب هادیا (کبری)

فاذا كان محمد نبياً وجب ان یصیب هادیا (نتیجه)

ب) این نتیجه را تالی برای یک قضیه شرطیه ای قرار می‌دهیم که مقدم آن مقدم صغری است و نگاه همین قضیه شرطیه نتیجه مطلوب است یعنی :

اذا كانت النبوة من الله فاذا كان محمد نبياً وجب ان یصیب هادیا .

اگر قیاس اترانی شرعی از دو قضیه شیطیه متصله تشکیل شده باشد سه صورت دارد

(الف) حد وسط در هر دو متعلقه جزء غیر تام باشد.

(ب) حد وسط در یک متعلقه جزء تام و در سوازمه دیگر جزء غیر تام باشد. از این دو قسم بحث نمی شود.

(ج) حد وسط در هر دو متعلقه جزء تام باشد. مثل:

كُلَّمَا كَانَتِ السَّمْسُ طَالِقَةً نَالِهَا مَوْجُودٌ (صغری)

وَ كَلَّمَا كَانِ الْهَيَاةُ مَوْجُودًا كَانِ الْعَالَمُ مَعْصِيًا (كبری)

فَكَلَّمَا كَانَتِ السَّمْسُ طَالِقَةً كَانِ الْعَالَمُ مَعْصِيًا. (نتیجه)

نکته ۱: این قسم ستم از جهت داشتن اشکال اربعه و سرائط حرکتی و دلیل بر اتحاج هر ضروب عیناً

مثل قیاس اترانی حملی می باشد و لذا در مورد آن توضیح نمی دهیم. کافی است که شخص محقق

در اشکال اربعه ای که برای اترانی حملی گفته شد بیای قضیه حملیه قضیه شیطیه متصله بگذارد

و همان اشکال را با شرایط حرکتی پیاده نماید.

نکته ۲: اگر قیاس اترانی شرعی از دو متصله تشکیل شده صورتی بایست این دو متصله نزدیکی

پا شده و نه اتفایده. در دلیل اینکه در قضیه اتفایده بین اوسط و اکبر و اصغر یک پیوند ذاتی و

واقعی نیست تا قطع به نتیجه حاصل شود و لذا اگر قیاسی از قضایای اتفایده درست می شود

شکل آن قیاس است و الا حقیقتاً قیاس نیست چون در قیاس نتیجه قطعی و خبری است در حالی

که نتیجه قضایای اتفایده چنین می باشد. مثل:

كُلَّمَا كَانَ رِيْدٌ مَثَلًا كَانَ الْحَارُّ نَاهِقًا (صغری)

وَ كَلَّمَا كَانَ الْحَارُّ نَاهِقًا كَانَ دَكْرٌ جَالِسًا (كبری)

فَكَلَّمَا كَانَ رِيْدٌ مَثَلًا كَانَ دَكْرٌ جَالِسًا. (نتیجه) (۱)

مطلب دوم:

قیاس اترانی شرعی از دو متصله تشکیل نمی شود. دلیل:

اگر متعلقه اول قیاس منفصله باشد مفاد آن این است که بین اوسط و اصغر عناد وسانی می باشد

و اگر متعلقه دوم نیز منفصله باشد محتوای آن این است که بین اوسط و اکبر عناد وسانی می باشد

ولی در خورد اصغر و اکبر دو احتمال است

(الف) احتمال دلدرد که بین آن دو تسانی نباشد که در اینصورت نتیجه سلبی خواهد بود تا پس

(۱) جواهر المصید ص ۱۴۳ - شرح مطالع ص ۲۸۵

سلب عناد دلالت نماید مثل :

الشيء إما موجود وإما مفقود (صغری) والشيء إما معلوم وإما باللفظ (کبری) در این مثال معلوم با موجود و باللفظ تثنائی دارد ولی خود آن دو با یکدیگر عناد ندارند و لذا نتیجه ایجابی غلط است که بگوییم : فالشيء إما موجود وإما باللفظ

ب) احتمال دارد که بین آن دو تثنائی باشد که در این صورت نتیجه ایجابی خواهد بود تا دلالت بر عناد بین آن دو نماید. مثل :

الجسم إما ابيض وإما اسود (صغری) والجسم إما اسود وإما احمر (کبری) در این مثال اسود با ابيض و احمر عناد دارد خود آن دو بین با یکدیگر عناد ندارند و لذا نتیجه ایجابی صحیح است به این صورت که بگوییم :

فالجسم إما ابيض وإما اسود

این اختلاف در نتیجه پیدا شد به با وجود اختلاف قیاس منسج نخواهد بود.

نکته ۱ : الرفضیه منقسمه را به متصله بر گزینیم در این صورت قیاس از دو متصله تشکیل خواهد شد و نتیجه منقسمه خواهد داد و لذا باید نحو بر گزینیم قرضیه منقسمه به متصله و بالظن توضیح داده شود که در مطلب سوم می آید.

نکته ۲ : الرفضیه استرایی شیئی از دو قرضیه منقسمه تشکیل شده باشد سه صورت دارد مثل همان سه صورتی که دو قرضیه متصله راست. مطلب سوم :

قرضیه منقسمه مزجیه بر سه نوع است

الف) حقیقیه : قرضیه حقیقیه را می توان به چهار شی طیه متصله بر گزیند که در کم و کیف موافق با آن حقیقیه می باشند. این چهار شی طیه منقسمه عبارتند از :

- ۱) متصله ای که مقدم آن بر طرف اول منقسمه و تالی آن تقیض طرف دوم منقسمه است.
- ۲) متصله ای که مقدم آن بر طرف دوم منقسمه و تالی آن تقیض طرف اول منقسمه است.
- ۳) متصله ای که مقدم آن تقیض طرف اول منقسمه و تالی آن بر طرف دوم منقسمه است.
- ۴) متصله ای که مقدم آن تقیض طرف دوم منقسمه و تالی آن بر طرف اول منقسمه است.

ب) مانفقه الجمع : قرضیه مانفقه الجمع را می توان به دو متصله بر گزیند. این دو متصله عبارتند از :

- ۱) متصله ای که مقدم آن بر طرف اول منقسمه و تالی آن تقیض طرف دوم منقسمه است.
- ۲) متصله ای که مقدم آن بر طرف دوم منقسمه و تالی آن تقیض طرف اول منقسمه است.

ج: مانعة الخلو: قضیه مانعة الخلو را می توان به دو متصله برگرداند. این دو متصله عبارتند از:

۱- متصله ای که مقدم آن نقیض طرف اول متصله رباعی آن عین طرف دوم متصله است.

۲- متصله ای که مقدم آن نقیض طرف دوم متصله رباعی آن عین طرف اول متصله است.

مطلب اول:

قضیه منفصله سالبه بر سه نوع است

الف) حقیقیه: قضیه حقیقیه به چهار قضیه متصله که سالبه جزئی هستند می توان برگرداند. که این چهار متصله عیناً مثل آن چهار متصله ای است که حقیقیه بوجود به آن برگردانده می شد. تنها ترقی که این چهار متصله با آن چهار متصله دارد این است که این چهار متصله سالبه جزئی است.

ب) مانعة الجمع: قضیه مانعة الجمع به دو قضیه متصله که سالبه جزئی هستند می توان برگرداند. این دو متصله عیناً مثل آن دو متصله ای است که مانعة الجمع بوجود به آن برگردانده می شد. با این فرق که این دو متصله سالبه جزئی است مثل:

لَيْسَ إِذَا كَانَ يَكُونُ الْجِسْمُ غَيْرَ أبيضٍ أَوْ غَيْرِ اسودٍ -

قد لا يكون إذا كان الجسم غير أبيض فهو ليس غير اسود.

قد لا يكون إذا كان الجسم غير اسود فهو ليس غير أبيض.

ج) مانعة الخلو: قضیه مانعة الخلو به دو قضیه متصله که سالبه جزئی هستند برگردانده می شود

این دو متصله عیناً مثل آن دو متصله ای است که مانعة الخلو سالبه به آن برگردانده

می شد با این ترقی که سالبه جزئی هستند. مثل:

لَيْسَ إِذَا كَانَ يَكُونُ الْجِسْمُ أبيضٍ وَإِذَا كَانَ يَكُونُ اسودٍ -

قد لا يكون إذا لم يكن الجسم أبيض كان اسود.

قد لا يكون إذا لم يكن الجسم اسود كان أبيض.

نکته ۱: گفتند شد قیاس اقترانی شوطی بر هشت نوع است. بحث درباره نوع اول (قیاس اقترانی شوطی مرکب از دو متصله) تمام شد. فعلاً بحث ما درباره نوع دوم است یعنی قیاس اقترانی شوطی مرکب از دو متصله.  
نکته ۲: مرحوم محقق فرمودند: قبل از اینکه نوع دوم را مطرح کنیم به عنوان مقدمه بایست دو نکته را بیان نمایم

الف) نحوه برگرداندن قضیه متصله به متصله. بحث از این نکته تمام شد.  
ب) نحوه برگرداندن قضیه متصله به متصله. فعلاً بحث ما درباره این نکته می باشد و لذا در مطلب اول این نکته را مطرح می کنیم.  
مطلب اول:

با توجه به این مطلب که بحث ما درباره قضیه متصله لزومی می باشد و نه اتفاقاً می گوییم:  
قضیه متصله لزومی در صورت دارد

ا) مرجعیه. متصله لزومی مرجعیه به دو قضیه متصله برگردانده می شود که از نظر کم و کیف موافق با آن متصله است. این دو قضیه متصله عبارتند از:

الف) مانسته الجمع. این مانسته الجمع از عین مقدم متصله و نقیض تالی متصله فراهم شده است. پس بین عین مقدم و نقیض تالی نسبت منع الجمع وجود دارد به این معنا که جمع بین این دو صحیح نیست. بدلیل اینکه مقدم مستلزم تالی است و همیشه تالی را دنبال خود می کشاند آنجا که اگر مقدم با نقیض تالی جمع شود اجتماع نقیضان می شود. نقیضان یعنی تالی و نقیض آن. و اجتماع نقیضان محال است. پس بین عین مقدم و نقیض تالی نسبت منع الجمع است. مثال:

کُلُّ عَرَقٍ زَبْدٌ فَهَوِّنِي الْمَاءَ ← متصله لزومی مرجعیه.

دائماً اِذَا زَبِدٌ قَدْ سَرِقَ اَوْ لَيْسَ فِي الْمَاءِ ← متصله مانسته الجمع مرجعیه.

ب) مانسته الخلو. این مانسته الخلو از نقیض مقدم و عین تالی تشکیل شده است برعکس مانسته الجمع که از عین مقدم و نقیض تالی فراهم شده بود. پس بین نقیض مقدم و عین تالی نسبت منع الخلو وجود دارد یعنی اجتماع این دو (نقیض مقدم و عین تالی) ممکن است به این صورت که در مثال عرق نیا شد و زید در آب باشد ولی ارتفاع این دو محال است چون منجر به خلافی فرخ می شود بدلیل اینکه فرض این است که بین عرق شدن که عین مقدم است و نبودن در آب که نقیض تالی است نسبت منع الجمع است و لذا در مثال گوییم:

دائماً اِذَا زَبِدٌ لَمْ يَسْرِقْ اَوْ فِي الْمَاءِ ← متصله مانسته الخلو مرجعیه. معنای این مانسته الخلو

این است که واقع خالی از هر دو طرف نمی تواند باشد و الاً منجر به خلاف فرض می شود.

۲) سالبه سالبه نیز همچون موجبه به دو قضیه متصله برگردانده می شود که از نظر کم و کیف موافق با آن متصله سالبه است. این دو متصله یکی مانع الجمع و دیگری مانع الخلو باشد. مثال:

ليس البتة اذا كانت الشمس طالعة كان الليل موجودا

ليس البتة ا ما ان تكون الشمس طالعة و اما الليل ليست موجودة ( مانع الجمع )

ليس البتة ا ما ان لا تكون الشمس طالعة و اما الليل موجودة ( مانع الخلو )

مطلب دوم:

مقدمه مرجح منظر تمام شد. اینک ایشان شروع به ادل بحث که قیاس استثنائی شرحی مؤلف از متصلات بود می نمایند. مطلب ایشان را در ضمن سه نکته مطرح می کنیم

نکته ۱: در قضیه شرطیه متصله بین مقدم و تالی یک ترتیب طبیعی وجود ندارد پس امتیازی بین مقدم و تالی نخواهد بود و لذای شود طرف اول متصله را مقدم و طرف دوم را تالی قرار داد و یا بالعکس و اگر ما نام طرف اول را مقدم و نام طرف دوم را تالی می گذاریم از باب الحاق به متصله است. برخلاف قضیه متصله که طبیعت قضیه دلالت دارد بر اینکه کدام مقدم و کدام تالی است.

نکته ۲: چنانکه بین مقدم و تالی در متصله یک ترتیب طبیعی وجود ندارد پس در متصله ای که با یکدیگر ترکیب شده اند در تشکیل قیاس داده اند نیز یک ترتیب طبیعی وجود ندارد و لذای توان متصله اول را صغری و متصله دوم را کبری قرار داد و یا بالعکس. پس قیاسی که از دو متصله تشکیل شده باشد اشکال اربعه پیدا نمی کند.

نکته ۳: علماء سلفی برای قیاس استثنائی شرحی که از دو متصله تشکیل شده است شرایطی بیان کرده اند از جمله شرایط این است که هر دو مقدم قیاس موجبه باشد و هر دو مانع الجمع نباشد حقیقیه نیز نباشد مستثنی و غیره ایند:

شرایطی که علماء برای این قیاس بیان کرده اند ناشی از این می شود که خواسته اند مستقیماً از دو متصله نتیجه بگیرند بدون اینکه متصله را به متصله برگردانند ولی ما با بررسی که ارائه خواهیم داد خواهیم دید که نیازی به این شرایط نیست. روش ما این است که:

اولاً: هر یک از دو منفه لمای که صغری و کبری قرار گرفته اند به تضایی متصله بر می گردانیم مثلاً اگر صغری و کبری هر دو حقیقیه باشند هر کدام به چهار متصله و اگر مانع الجمع و یا مانع الخلو باشند هر کدام به دو متصله برگردانده می شود.

ثانیاً: تضایی متصله ای که از صغری بدست آمده است با تضایی متصله ای که از کبری بدست آمده

۱۰۸ است مقایسه می‌کنیم آنها را باید یک ترکیب می‌نماییم و تشکیل قیاس می‌دهیم پس از این صورت‌های

مقتدی که پیدای شود صورتی که مشتق بر تانی شرایط قیاس است انتخاب می‌کنیم.  
مثلاً: در مرحله آخر نتیجه می‌گیریم که قهراً نتیجه متصله خواهد بود آن‌گاه این قضیه متصله را به  
متصله می‌گردانیم مثال:

دائماً اما ان یكون العدد زوجاً واما ان یكون فرداً (صغری - متصله حقیقیه)

و دائماً اما ان یكون العدد فرداً واما ان یكون منقسماً بهتسا وین (کبری - متصله حقیقیه)

متصله اول به چهار متصله برگردانده می‌شود که عبارتند از:

۱) کلاً کان العدد زوجاً فهو لیس فردی

۲) کلاً کان العدد فرداً فهو لیس زوجی

۳) کلاً لم یکن العدد زوجاً فهو فردی

۴) کلاً لم یکن العدد فرداً فهو زوجی

متصله دوم نیز به چهار متصله برگردانده می‌شود که عبارتند از:

الف) کلاً کان العدد فرداً فهو لیس منقسم بهتسا وین

ب) کلاً کان العدد منقسماً بهتسا وین فهو لیس فردی

ج) کلاً لم یکن العدد فرداً فهو منقسم بهتسا وین

د) کلاً لم یکن العدد منقسماً بهتسا وین فهو زوجی

در یک از متصله‌های رشته اول را با متصله جاری رشته دوم ترکیب می‌کنیم که معمولاً شش‌تیره صورت  
بدست می‌آید از بین این صورت‌ها شش صورت به علت عدم تکرار حد وسط منتج نیست که  
این صورت‌ها عبارتند از:

اوالف و اود و اوب و اوج و اوالف و اود

و اما صورت‌های باقی‌مانده و حکم در یک عبارتند از:

اوب شکل دوم است ولی شرایط آن شکل را که اختلاف دو سلسله است دارا نیست

اوج شکل اول است

اوالف شکل سوم است

اود شکل چهارم است

اوالف شکل اول است

اود شکل دوم است که شرایط آن را ندارد و اوب شکل چهارم و اوج شکل سوم است

مطلب اول :

نکته ۱: بحث در آن قیاس اقتصاری شریعی باشد که از متصله و منفصله تشکیل شده است. این نوع قیاس سه صورت

دارد. الف) حد وسط در هر دو جزء تام باشد. ما تنها از این قسم بحث می‌کنیم

ب) حد وسط در هر دو جزء غیر تام باشد. ج) حد وسط در یک مقدمه جزء تام و در دیگری جزء غیر تام باشد.

نکته ۲: این نوع قیاس مرکب از متصله و منفصله چهار صورت دارد

الف) متصله صغری و حد وسط در مقدم او واقع شده باشد

ب) متصله صغری و حد وسط در تالی او واقع شده باشد

ج) متصله کبری و حد وسط در مقدم او واقع شده باشد

د) متصله کبری و حد وسط در تالی او واقع شده باشد.

نکته ۳: برای نتیجه‌گیری از این قیاس باید:

اولاً: شوطیه منفصله را به متصله برگردانیم.

ثانیاً: متصلات بدست آمده را با متصله اصلیه ترکیب نموده و قیاسی که مستمر بر شرایط باشد تشکیل دهیم

مثال: العدد امان یکن زوجاً و امان یکن فرداً (صغری)

اذا کان العدد زوجاً فهو ینقسم بهتساوین (کبری)

قضیه منفصله را به چهار متصله برمی‌گردانیم که عبارتند از:

الف) اذا کان العدد زوجاً فهو یسبغ بفرده

ب) اذا کان العدد فرداً فهو یسبغ بزوج

ج) اذا لم یکن العدد زوجاً فهو فرد

د) اذا لم یکن العدد فرداً فهو زوج.

با ترکیب متصله کبری با متصله شماره الف شکل سوم پدید می‌آید. و با ترکیب متصله کبری با متصله شماره د

شکل اول و با چهارم بدست می‌آید. و در صورت ترکیب متصله کبری با متصله شماره ب و ج قیاس عقیم است چون

حد وسط در آن نگه‌دارنده است.

نکته ۴: بعضی از علماء منطق چنین فرموده‌اند:

شرط منفصله‌ای که در این قیاس مرکب از متصله و منفصله وجود دارد آن است که سالبه نباشد.

مصنف می‌فرماید: این شرط تا حدی صحیح است به دلیل اینکه الرقضیه منفصله سالبه باشد ما آنرا به متصله سالبه

جنس تبدیل می‌گردانیم و خوشبختانه در بین ضرب منتجه‌ای که برای اشکال اربعه گفته شد در دو ضرب سالبه جنس تبدیل

وجود داشت که عبارتند از:

ضرب ۵ از شکل سوم و ضرب ۴ از شکل دوم.

بنابراین اگر منفصله سالبه باشد مانعی ندارد چون با برگرداندن آن به متصله سالبه جنس تبدیل می‌توان با ترکیب این

متصله با متصله اصلیه قیاس بر طبق دو ضرب فوق تشکیل داد و نتیجه گرفت. البته این دو ضرب نسبت به ضرب دیگر

ندارست پس به طور مطلق شرط این عده از علماء منطق صحیح نیست / مثال:

لَيْسَ الْبَتَّةَ إِذَا كَانَ يَكُونُ هَذَا إِنْسَانًا أَوْ فَرَسًا (صغری - سالبه متصله مافتة الخلق)

کَلَّمَا كَانَ هَذَا نَاطِقًا كَانَ إِنْسَانًا (کبری - متصله)

متصله صغری به دو متصله زیر برگردانده می شود:

قد لا یكون اذا لم یکن هذا انسانا فهو فرس - قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرسا فهو انسان.

با ترکیب متصله اصلیه با متصله آخر شکل درم تشکیل می شود و نتیجه می گیریم. به این صورت:

قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرسا فهو انسان و کَلَّمَا كَانَ هَذَا نَاطِقًا كَانَ إِنْسَانًا. - قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرسا فهو ناطق.

فائده: در این قیاس مرکب از متصله و متصله اگر متصله سالبه بود ما تنها یک شرط می کنیم و آن شرط این است:

متصله ای که از این متصله بدست می آید بتواند با متصله اصلیه تشکیل یک قیاس منتج بدهد مثل مثال فوق و

برخلاف مثال زیر:

لَيْسَ الْبَتَّةَ إِذَا كَانَ يَكُونُ هَذَا إِنْسَانًا أَوْ فَرَسًا. (صغری - متصله سالبه)

و کَلَّمَا كَانَ هَذَا إِنْسَانًا كَانَ حَيوانًا (کبری - شرطیه متصله)

صغری به دو متصله سالبه خبری زیر برگردانده می شود

الف) قد لا یكون اذا لم یکن هذا انسانا فهو فرس ب) قد لا یكون اذا لم یکن هذا فرسا فهو انسان.

اگر متصله شماره الف را با متصله اصلیه ترکیب نمائیم قیاس منتج نخواهد بود چون حد وسط تکرار نشده

است. و اگر متصله شماره ب را با متصله اصلیه ترکیب نمائیم یا شکل اول و یا شکل چهارم خواهیم می شود

که باز قیاس منتج نخواهد بود چون سالبه خبری در ضرب محتجبه این دو شکل نتیجه نمی دهد

با این توضیحات در فائده معلوم شد که شرط آن دسته از علماء تا حدی صحیح است و در پارهای از موارد

ند در همه جا. (۱)

بحث در آن قسم از قیاس اقترانی شرطی می باشد که از حملیه و متصله تشکیل شده است. در باره این نوع از قیاس مجموعاً پنج نکته مطرح می شود.

نکته ۱: برای حد وسط در این نوع از قیاس چهار صورت متصور است

الف) حد وسط در هر دو مقدمه قیاس جزء تام باشد یعنی تمام موضوع و یا محمول در حملیه و تمام مقدم و یا تالی در شرطیه. این صورت معقول نیست چون قضیه شرطیه از دو جزء با همای مقدم و تالی تشکیل شده است که هر کدام در اصل قضیه بوره اند آنگاه تمام مقدم و یا تالی که خود قضیه هستند نمی تواند در حملیه حد وسط باشد چون قضیه حملیه مشتمل بر قضیه دیگری نیست تا آن قضیه دیگر حد وسط باشد بلکه قضیه حملیه از دو جزء با همای موضوع و محمول تشکیل شده است که هر دو مفردی باشند.

ب) حد وسط در هر دو مقدمه قیاس جزء غیر تام باشد یعنی بخشی از موضوع و یا محمول و بخشی از مقدم و یا تالی. این صورت نیز معقول نیست چون موضوع و محمول در قضیه حملیه مفرد هستند و در نتیجه دارای اجزای نیستند تا حد وسط بخشی از موضوع و یا محمول باشد.

ج) حد وسط در حملیه جزء غیر تام و در شرطیه جزء تام باشد. این صورت نیز معقول نمی باشد.

د) حد وسط در حملیه جزء تام و در شرطیه جزء غیر تام باشد. این صورت معقول و صحیح است.

مثال:

كَلَّا كَانَ الْمَعْدَنُ ذَهَبًا كَانَ نَارًا (صغری)

وَكَلَّا نَادَرَ تَمِينَ (كبری) كَلَّا كَانَ الْمَعْدَنُ ذَهَبًا كَانَ تَمِينَ (نتیجه)

در این مثال کلمه نادر حد وسط است که در مقدمه اول یعنی صغری بخشی از تالی و در مقدمه دوم یعنی کبری تمام موضوع می باشد. (۱)

نکته ۲: قیاس اقترانی شرطی مرکب از حملیه و متصله چهار نوع است.

الف) متصله صغری و حملیه کبری و حد وسط در قسمت مقدم متصله باشد.

ب) متصله صغری و حملیه کبری و حد وسط در قسمت تالی متصله باشد.

ج) متصله کبری و حملیه صغری و حد وسط در قسمت مقدم متصله باشد.

د) متصله کبری و حملیه صغری و حد وسط در قسمت تالی متصله باشد. طبق عقیده مصنف شماره ۱

(ب) و (د) موافق با طبع می باشند و لذا ایشان برای این دو قسم مثال ذکر می کنند که خواهد آمد.

فائده:

بعضی از علماء در بین اقسام چهار گانه آنها شماره ب را موافق با طبع می دانند بدلیل شباهتی که به شکل

اول دارد مثل: کلا کان هذا انسانا کان حیوانا وکل حیوان جسم فکلا کان هذا انسانا کان جسماً (۱)

نکته ۳: برای نتیجه گیری از این نوع قیاس می بایست دو مرحد زیر را پشت سر گذاشت

الف) قضیه حملی را با آن طرف از متصله که حد وسط در آن واقع شده است ترکیب می نمایم و از

این دو یک قیاس حملی واحد شرایط تشکیل می دهیم و یک نتیجه حملی از آن می گیریم.

ب) نتیجه قیاس فوقی را با آن طرف از متصله که حد وسط در آن واقع نشده است ترکیب نموده و

یک قضیه متصله بدست می آوریم که همین قضیه متصله نتیجه می باشد. به دو مثال زیر توجه کنید:

۱) کلا کان المعدن ذهباً کان نازراً (صغری) وکل نادر ثمین (کبری)

با ترکیب تالی متصله یعنی کان نازراً و حملی یعنی کل نادر ثمین یک قیاس حملی شکل اول تشکیل

می دهیم به اینصورت:

کان المعدن نازراً وکل نادر ثمین فکان المعدن ثمیناً.

آنگاه این نتیجه را تالی برای یک شرطیته متصله قرار می دهیم که مقدم آن طرف دیگر متصله است که

حد وسط در آن واقع نشده است که همین نتیجه می شود یعنی:

کلا کان المعدن ذهباً کان ثمیناً.

۲) لا احد من الاحرار بذلیل (صغری) وکلا کانت الحکومه ظالمته فکل موجود فی البلاد ذلیل (کبری)

با ترکیب قضیه حملی یعنی لا احد من الاحرار بذلیل و تالی متصله یعنی کل موجود فی البلاد ذلیل یک

قیاس حملی شکل دوم تشکیل می دهیم که چنین می شود:

لا احد من الاحرار بذلیل وکل موجود فی البلاد ذلیل فلا احد من الاحرار به موجود فی البلاد.

آنگاه این نتیجه را تالی برای یک شرطیته متصله قرار می دهیم که مقدم آن طرف دیگر متصله است که حد

وسط در آن واقع نشده است که همین نتیجه می شود یعنی:

کلا کانت الحکومه ظالمته فلا احد من الاحرار به موجود فی البلاد.

نکته ۴: طبق عمیده مصنف از چهار قسمی که این نوع قیاس پیدا می کند تنها دو قسم موافق با طبع می باشد

شرایط این دو قسم عبارتند از:

الف) از قضیه حملی و تالی متصله یک شکل واحد شرایط فراهم شود.

ب) متصله موجود باشد و اگر متصله سالبه بود بتوان آنرا بوسیله ای همچون نقض المحمول

به قضیه موجود برگرداند. به مثال زیر توجه کنید:

(۱) شرح شریف ص ۲۳۳ - القواعد الجلیه ص ۲۷۶

لَيْسَ الْبَيْتَ إِذَا كَانَتْ الدَّوْلَةُ جَائِزَةً فَبِنَصِّ النَّاسِ أَحْرَارَ (صغری ، متصله سالیبه)

وكل سعيد حر (كبری ، حملیه)

ابتداء متصله سالیبه كلیه را به منقوضه المحمول تبدیل می کنیم که منقوضه المحمول آن موجب كلیه ای می شود که تالی آن نقیض تالی متصله سالیبه است. به اینصورت:

كلما كانت الدولة جائزة فلا شئ من الناس باحرار .

آنچه تالی این موجب كلیه را با حملیه ترکیب نموده ریاس از شکل دم تشکیل می دهیم به اینصورت:

لا شئ من الناس باحرار وكل سعيد حر فلا شئ من الناس بسعيد .

سپس این نتیجه را تالی برای یک شرطیه متصله قراری دهیم که مقدم آن مقدم موجب كلیه است یعنی:

كلما كانت الدولة جائزة لا شئ من الناس بسعيد .

فأمله : برای هر قسم از اقسام چهار گانه این نوع قیاس استرانی شرطی شوائب وجود دارد (۱)

نکته ۱ : این نوع از قیاس دارای اهمیت فراوانی می باشد . در اهمیت این نوع همین نکته بس که قیاس

خلف که بحث آن در آینده خواهد آمد منحل به دو قیاس می شود که یک قیاس آن همین قیاس مرکب

از متصله و حملیه می باشد .

مطلب دم :

بحث در قیاس استرانی شرطی می باشد که از حملیه و متصله تشکیل شده است . درباره این نوع از قیاس سه

نکته مطرح می شود .

نکته ۱ : به همان عللی که در قسم قبل گفته شد حد وسط در این نوع جزء تام در حملیه و جزء غیر تام در متصله

می باشد .

نکته ۲ : این نوع قیاس دو صورت دارد

الف) حملیه صغری و حد وسط با تمامی اجزاء متصله سازگاری داشته باشد . مثل

الثلاثه عدد (صغری ، حملیه) والعدد اما زوج واما فرد (كبری ، متصله) فالثلاثه اما زوج واما فرد

كله عدد که حد وسط است با تمامی اجزاء متصله (زوج ، فرد) سازگاری دارد .

ب) حملیه صغری و حد وسط با بعضی از اجزاء متصله سازگاری داشته باشد .

ج) حملیه کبری و حد وسط با تمامی اجزاء متصله سازگاری دارد .

د) حملیه کبری و حد وسط با بعضی از اجزاء متصله سازگاری دارد . مصنف تنها برای قسم الف مثال ذکر می کند

نکته ۳ : برای نتیجه گیری در این نوع از قیاس :

(۱) جوهر المنصیص ص ۱۶۸ - شرح مطالع ص ۳۱۳

ثانیاً: باقی‌مانده حملیه را به باقی‌مانده مقصد ضمیمه می‌کنیم. مثل  
الثلاثاء ~~والاربعاء~~ اما زوج و اما فرد فالثلاثاء اما زوج و اما فرد  
مطلب اول:

نکته ۱: قیاس در یک تقسیم بر دو نوع است.

الف) قیاس کامل: به قیاسی گفته می‌شود که نتیجه گرفتن از آن محتاج به مقدمه خارجی نیست. مثل هذا  
انسان رکن انسان ناطق از این دو مقدمه بدون کمک از مقدمه خارجی نتیجه فیهذا ناطق را بدست می‌آوریم.  
از جمله قیاسهای کامل قیاس استثنائی می‌باشد مثل هذا العدد اما زوج و اما فرد کنت زوج. از این دو  
مقدمه نیز بدون کمک از مقدمه خارجی فیهذا العدد لیس بفرد را نتیجه می‌گیریم.

ب) قیاس ناقص: به قیاسی گفته می‌شود که نتیجه گرفتن از آن نیازمند به مقدمه خارجی است. مثل  
قیاس مساوات که نتیجه گیری از این قیاس محتاج به مقدمه خارجی است که اگر آن مقدمه خارجی صاد  
باشد قیاس منتج حول هدیور و اگر آن مقدمه خارجی کاذب باشد قیاس منتج نیست همچون الف  
مساوی ب است و ب مساوی ج است پس الف مساوی ج است. نتیجه گیری از دو مقدمه بخاطر  
مقدمه خارجی مساوی المساوی مساوی می‌باشد. (۱)

نکته ۲: قیاس استثنائی به قیاسی گفته می‌شود که خود نتیجه و یا نقیض آن در مقدمات قیاس ذکر شده  
است. به روشنی از زیر توجه کنید:

الف) اما آن یكون هذا العدد زوجاً او فرداً (صغری) لكن هذا العدد لیس بفرد (کبری) فهذا العدد زوج  
(نتیجه) نتیجه در صغری در قسمت مقدم ذکر شده است.

ب) اما آن یكون هذا العدد زوجاً او فرداً (صغری) لكن هذا العدد فرد (کبری) فهذا العدد لیس زوج  
(نتیجه) نقیض نتیجه در صغری در قسمت مقدم ذکر شده است.

با توجه به تعریفی که برای قیاس استثنائی بیان شد دو نکته روشن می‌شود

اول: نتیجه و یا نقیض آن نمی‌تواند یک مقدمه مستقل بشوند بلکه باید قسمتی از مقدمه قیاس باشند  
بدلیل اینکه هدف از ترتیب مقدمات این است که انسان برسید آنها به نتیجه برسد آنها اگر خود نتیجه  
یک مقدمه مستقل باشد معنایش این است که شما از راه نتیجه می‌خواهید به نتیجه برسید و این معقول  
نیست چون مصادره به مطلوب است. مصادره به مطلوب آن است که از خود شیئی برای اثبات خودش  
استفاده شود و در اینجا برای اثبات نتیجه از خود او استفاده شده است، و اگر نقیض نتیجه به عنوان

یک مقدمه مستقل باشد معنایش آن است که شمای خواهید چیزی را بوسیلده نقیض او اثبات کنید این نیز مقول نیست پس اینکه می گوئیم نتیجیویا نقیض آن در مقدمات قیاس ذکر شده است به این معناست که به عنوان بخشی از مقدمه ذکر شده است نه به عنوان یک مقدمه مستقل (۱)

در شرح شمسید ص ۲۳۱ چنین آمده است:

ان القیاس الاستثنائی ما یكون من النتيجة او نتیجتها مذکوراً فیه بالفعل فالمدکور فیه من نتیجتہ او نتیجتها اما مقدمتہ من مقدماته وهو بحال والا لزم اثبات الشئ بنفسه او بنقیضه أو.....

دوم: با توجه به اینکه نتیجه، قضیه است و در عین حال بخشی از مقدمات قیاس می باشد پس می بایست آن مقدمه ای که نتیجیویا نقیض آن در آن ذکر شده است یک قضیه شرطیه باشد چون شرطیه از دو قضیه تشکیل شده است پس رانما یکی از دو مقدمه قیاس شرطیه است و مقدمه دیگر یک قضیه جعلیه است که مستلزم اراده استثناء (لکن) می باشد و علت نامگذاری این نوع قیاس به استثنائی اشتغال آن بر اراده استثناء می باشد.

مطلب دوم:

قیاس استثنائی بر دو نوع است

الف) اتصالی: اگر قضیه شرطیه در قیاس استثنائی متصل باشد اتصالی گویند مثل:

اذا كانت الشمس طالعت فالنهار موجود کذا الشمس طالعت فالنهار موجود

ب) انفصالی: اگر قضیه شرطیه در قیاس استثنائی منفصل باشد انفصالی گویند مثل:

الحد لئان زوج واما فرد کلت زوج فهو کسین بفرد

مطلب سوم:

این قیاس دارای سه شرط است

الف) هر دو مقدمه ریا یکی از دو مقدمه کلیه باشد پس اگر هر دو مقدمه خبری بود قیاس منتج نیست

ب) اگر شرطیه متصل است لزومی باشد و اگر منفصل است عنادید باشد پس شرطیه اتصالی منتج نیست

ج) شرطیه اگر متصل است موجب باشد و اگر متصل است موجب باشد و یا اگر سالب است به موجباً که لازم آن است برگردانده شود (۲)

مطلب چهارم:

نکته ۱: برای نتیجه گرفتن از قیاس استثنائی اتصالی دو راه وجود دارد

(۱) جوهر المنصید ص ۱۷۵ (۲) شرح شمید ص ۲۳۳ - القواعد الجلیده ص ۳۸۳ و شرح مطالع ص ۳۲۹

الف) از راه استثناء عین مقدم یعنی آوردن اداه استثناء بر روی عین مقدم که در اینصورت نتیجه عین تالی می باشد. بدلیل اینکه مقدم ملزم و تالی لازم است و هر زمان که ملزم تحقق پیدا کند لازم نیز تحقق پیدا می کند اعم از آنکه لازم، لازم مساوی و یا اعم باشد. به دو مثال زیر توجه کنید  
 اول: اذا كانت الشمس طالقت فالنهار موجود. کذا الشمس طالقت فالنهار موجود. در مقدم اول که قضیه شطیبه است طلوع شمس مقدم و وجود نهار تالی است. این تالی لازم مساوی مقدم می باشد که با وجود آن مقدم تحقق دارد و با علم آن مقدم معلوم است. در این مثال با استثناء عین مقدم، تالی را نتیجه گرفته ایم.

دوم: اذا كان هذا انسانا كان حيوانا. کذا هذا انسان. فهذا حيوان. تالی لازم اعم مقدم است که با وجود و علم مقدم سازگاری دارد. در این مثال نیز با استثناء عین مقدم، تالی را نتیجه گرفتیم ولی از استثناء عین تالی یعنی آوردن اداه استثناء بر روی تالی عین مقدم نتیجه گرفتیم. سوچون احتمال دارد لازم، لازم اعم باشد مثل مثال دوم و با اثبات اعم مقدم که اخص است اثبات نمی شود.  
 ب) از راه استثناء فیض تالی یعنی آوردن اداه استثناء بر روی فیض تالی که در اینصورت نتیجه فیض مقدم می باشد. بدلیل اینکه زمانیکه لازم منتفی شد ملزم نیز قطعاً منتفی خواهد شد چه لازم، لازم مساوی، باشد چه لازم. لازم اعم باشد. این راه را در دو مثال فوق بیان کنید.  
 ولی از استثناء فیض مقدم، فیض تالی نتیجه گرفتیم. سوچون امکان دارد تالی که قدم است اعم باشد مثل مثال دوم. وقتی اخص، نفی اعم را بدنبال ندارد (۱)

نکته ۲: قیاس استثنائی انحصالی سه صورت دارد

صورت ۱: شرطیه منفصله حقیقیه باشد. در اینصورت برای نتیجه گرفتن چهار راه وجود دارد

الف) از راه استثناء عین مقدم که نتیجه در اینصورت فیض تالی است.

ب) از راه استثناء عین تالی که نتیجه در اینصورت فیض مقدم است.

ج) از راه استثناء فیض مقدم که نتیجه در اینصورت عین تالی است.

د) از راه استثناء فیض تالی که نتیجه در اینصورت عین مقدم است. مثل:

العدد اما زوج و اما فرد کذا زوج فهو ليس فرد

کذا فرد کذا زوج فهو ليس فرد

کذا ليس زوج فهو فرد

کذا ليس فرد فهو زوج

الف) دارای دو طرف باشد مثل العبد اما زوج یا ما فرد . در این صورت حکم همان است که گفته شد .

ب) دارای بیش از دو طرف باشد مثل اللمة اسم ارفعل اوحرف . در این صورت استثناء عین یک حرف قضایا حملیای را به تعداد اطراف باقی مانده نتیجه می دهد مثلا : لكن اللمة اسم . ففی لیت فعلا ولیت حرفا .  
واستثناء نقیض یک طرف قضیه منفصله ای که از عین اجزاء باقی مانده تشکیل شده است نتیجه می دهد مثلا : لكن اللمة لیت اسما . ففی اما فعل اوحرف . و شما برای بار دیگر می توانید این نتیجه را مقدمت برای قیاس استثنائی دیگری قرار دهید و آنقدر استثناء را ادامه دهید تا جواب منحصر در جزء معینی گردد . مثلا :  
فعدة اللمة اما فعل اوحرف لكنهایت بفعل . ففی حرف .

صورت ۱: شرطیه ، منفصله مانعة الخیر باشد . در این صورت برای نتیجه گرفتن دوازه وجود دارد .  
الف) استثناء نقیض مقدم که نتیجه در این صورت عین تالی است .

ب) استثناء نقیض تالی که نتیجه در این صورت عین مقدم است .  
زيد اما في الماء او لا يفرق . لكن ليس في الماء . فهو لا يفرق .  
كأن يفرق . فهو في الماء .

ولی استثناء عین مقدم نقیض تالی را نتیجه نمی دهد به علت اینکه جمع بین دو عین اشکال ندارد و لذا لازمه صدق یک عین کذب عین دیگر نیست و همین طور استثناء عین تالی نقیض مقدم را نتیجه نمی دهد به همان علتی که گفته شد .  
مثال :

زيد اما في الماء او لا يفرق . لكن ليس في الماء . فهو لا يفرق .  
ممكن است در آب باشد و غرق نشود .  
این نتیجه صحیح نیست چون

زيد اما في الماء او لا يفرق . لكن لا يفرق . فهو ليس في الماء .  
به همان علتی که گفته شد . پس نتیجه گیری در این صورت درم منحصر دوازه دارد .

صورت ۲: شرطیه ، منفصله مانعة الجمع باشد . در این صورت برای نتیجه گرفتن دوازه وجود دارد .  
الف) استثناء عین مقدم که نتیجه در این صورت نقیض تالی است .

ب) استثناء عین تالی که نتیجه در این صورت نقیض مقدم است .  
اما ان يكون الجسم ابيض او اسود . لكن ابيض . فهو ليس باسود .  
كأن اسود . فهو ليس بابيض .

ولی استثناء نقیض مقدم عین تالی را نتیجه نمی دهد به علت اینکه خلو واقع از هر دو طرف جایز است و لذا با نبود یک طرف نمی توانیم نتیجه بگیریم که طرف دیگر موجود است چون ممکن است طرف دیگر نیز نباشد و همین

طو استثناء فقیض قالی عین مقلم را نتیجہ می دهد به همان علتی که گفته شد. مثل:

اما ان یكون الجسم ابيض او اسود ~~فمن اسود~~ لکن لیس با بیز ~~فمن اسود~~ این نتیجہ صحیح نیست

چون ممکن است اسود نیز نباشد.

اما ان یكون الجسم ابيض او اسود ~~فمن ابيض~~ لکن لیس با سود ~~فمن ابيض~~ این نتیجہ صحیح نیست

به همان علتی که گفته شد. (۱)

مطلب اول:

نکته ۱: ما انسانها در بیشتر صحبت ها و نوشته هایمان بدون اینکه متوجه باشیم قیاس بکار می بریم. قیاس که ما

بکار می بریم دو صورت دارد.

الف) قیاسی هماهنگ و منظم به این معنا که اول صغری سپس کبری و سپس نتیجہ باشد. این صورت کم است

ب) قیاسی ناهماهنگ و نامنظم. یعنی قیاس آن شکل و قالبی که برای قیاس گفته شده است را ندارد. نمونه ها

از ناهماهنگی در قیاس را نام می بریم:

حذف نتیجہ و ذکر نتیجہ قبل از مقدمات، تقدم کبری بر صغری و ...

نکته ۲: به قیاسی که نتیجہ و یا یکی از مقدمات آن حذف شده باشد قیاس مضموم گویند مثل:

هذا ناطق وكل ناطق انسان. در این قیاس نتیجہ بخاطر وضوح آن حذف شده است. و یا مثل

هذا انسان لان كل ناطق انسان. در این قیاس صغری حذف و نتیجہ مقدم شده است. صورت و

قالب منطقی قیاس چنین است:

هذا ناطق وكل ناطق انسان فهذا انسان

نکته ۳: به قیاسی که کبرای او حذف شده است قیاس ضمینی نیز گویند مثل:

هذا انسان لان الانسان ناطق. در این قیاس کبری حذف و نتیجہ مقدم شده است. صورت منطقی

قیاس چنین است.

هذا ناطق وكل ناطق انسان فهذا انسان.

با این توضیحات معلوم شد قیاسی که فقط کبرای او حذف شده است دو اسم دارد مضموم و یا ضمینی و

قیاسی که صغری و یا نتیجہ آن حذف شده باشد تنها به آن مضموم گویند.

نکته ۱: در اوایل کتاب گفته شد اگر انسان بخواهد امر مجهولی را برای خود معلوم نماید بی بایست پنج مرحله را پشت سر بگذارد که به سه مرحله آخر فکر گویند. این مراحل عبارتند از:

برخورد به مشکل، شناسایی نوع مشکل، حرکت از مشکل به معلومات انباشته در ذهن، حرکت در بین معلومات برای جمع آوری معلومات مناسب برای حل مشکل، حرکت از معلومات بسوی مشکل.

نکته ۲: زمانیکه انسان تعریف یک شیء را نمی داند پس تصور صحیح و کاملی از آن شیء نمی تواند داشته باشد. برای بدست آوردن تعریف بی بایست این مراحل را پشت سر بگذارد. ما نحوه بکار بستن این مراحل برای بدست آوردن تعریف در اوایل جزء اول المنطق توضیح دادیم.

نکته ۳: زمانیکه انسان به تصدیق مجهولی برخورد می نماید بی بایست تصدیقات معلومی بدست بیاورد تا بوسیله آنها به آن امر مجهول اعتقاد پیدا کند. مثل اینکه اعتقاد به اللطاف حادث برای ما مشکل است و لذا باید بدینال مقدماتی (صغری و کبری) با شیم تا به کمک آنها معتقد به حدوث عالم شویم. اعتقاد که از دلیل و استدلال ناشی شده است. اینک ما این مراحل پنجگانه را برای بدست آوردن مقدمات و به عبارت دیگر ریاس بیان می کنیم.

مرحله ۱: برخورد به مشکل: برای کسی که اهل فکر و اندیشه است این مرحله ضروری است چون انسان تا مشکل و مجهولی نداشته باشد فکری نکند. فرض کنید مشکلی که ما به آن برخورد نموده ایم اللطاف حادث است. این مشکل چون تصدیقی نظری است اعتقاد پیدا کردن به آن محتاج به فکر و اندیشه و استدلال می باشد و لذا بی بایست بدینال دلیل با شیم.

مرحله ۲: شناسایی نوع مشکل: شناسایی نوع مشکل در اینجا یعنی در باب تصدیقات به این است که:

اولاً: نوع مشکل را از جهت شکل و صورت بشناسیم که آیا حملیه است یا شرطیه، متصله است

یا منفصله، موجب است یا سالبه، موجهه است یا غیر موجهه، محصله است یا معدوله.

ثانیاً: نوع مشکل را از جهت ماده بشناسیم به این معنا که بدانیم این مشکل با کلاسیک از معلومات ما مناسبت

دارد یا با معلومات ادبی مناسبت دارد یا فقهی و یا اصولی و یا فلسفی و یا ...

این مرحله درم بین همچون مرحله اول برای انسان متفکر لازم است چون اگر انسان نوع مشکل را

نشنا صد نمی تواند به معلوماتش نظم بدهد تا بر این رسید به قضیه مورد نظر اعتقاد پیدا کند.

مرحله ۳: حرکت ذهن از مشکل به معلومات: این مرحله اولین مراحل فکر است. انسان در این مرحله

به سراغ معلوماتی می رود که در ذهنش انباشته است تا به آنها نظم بدهد و بتواند بوسیله آنها مشکل

را حل نماید.

مرحله ۴: حرکت کردن ذهن در بین معلومات؛ این مرحله برای انسان متفکر مهم ترین و مشکل ترین مرحله است. کسی که بتواند در بین معلوماتش خوب جستجو کند می تواند گشوده اش را (تصدیقات معلومه) بیابد و بوسیلۀ آنها مشکل را حل نماید. ولی متأسفانه برای نحوۀ گردش در بین معلومات نامنتظمی که هر انسانی در وجود خود دارد قواعد و قوانین وجود ندارد. اما ما برای این مرحله راهی را اراستی دهیم که نامش طریقه تحلیل است.

### توضیح طریقه تحلیل:

تصدیق زمانیکه نظری باشد برای اعتقاد پیدا کردن به آن محتاج به کسب مقدمات (صغری و کبری) می باشیم. این تصدیق با راهی که برای بدست آوردن مقدمات آن انتخاب می کنیم چهار صورت دارد الف) یک مرتبه قضیه حملیه است و ما می خواهیم از راه قیاس اقترانی حملی آنرا معلوم کنیم. به عبارت دیگر می خواهیم از راه اقترانی حملی تصدیقات معلومهای فراهم بیآوریم تا بوسیلۀ آنها این تصدیق نظری را برای خود روشن کنیم. در اینصورت می بایست سه مرحله را پشت سر بگذاریم مرحله ۱: مرحله تکلیک: یعنی باید قضیه حملیه را به موضوع و محمول تنگید کنیم و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم. موضوع را اجزای از محمول و محمول را اجزای از موضوع. توجه به این امر لازم است که ما چون در پی بدست آوردن صغری و کبری برای اثبات این قضیه هستیم تنها موضوع در این قضیه اصغر و محمول در این قضیه اکبر در قیاس گشته هائی باشد. فرض کنید ما در صدر آیات انسان حیران هستیم

مرحله ۱: مرحله تکلیک: یعنی باید از بین معلومات چهار دسته قضیه در رابطۀ با موضوع جستجو کنیم دسته ۱: قضایائی که موضوع آنها موضوع قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتواند حمل بر این موضوع شود اعم از اینکه جنس یا نوع یا فصل یا عرضی خاص یا عرضی عام باشد. مثل انسان حساس، متحرک بالادراة.

دسته ۲: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان موضوع قضیه حملیه را بر آنها حمل نمود مثل زید انسان.

دسته ۳: قضایائی که موضوع آنها موضوع قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتوان آنها را از موضوع سلب نمود مثل انسان لیس نفوس.

دسته ۴: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان موضوع قضیه حملیه را از آنها سلب نمود مثل نفوس لیس با انسان.

خلاصه: در رابطۀ با موضوع چهار دسته قضیه فراهم آمد. دو دسته موحد و دو دسته سالبه.

درابطه با محمول نیز چهار دسته قضیه از بین معلومات باید جستجو کرد.

دسته ۱: قضایائی که موضوع آنها محمول قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که بتوان بر محمول قضیه حملیه حمل نمود مثل الحيوان کلی.

دسته ۲: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که بتوان محمول قضیه حملیه را بر آنها حمل نمود مثل الحساس المتحرك بالارادة حیوان.

دسته ۳: قضایائی که موضوع آنها محمول قضیه حملیه و محمول آنها هر چیزی است که می توان آنها را از محمول سلب نمود مثل الحيوان ليس بقديم.

دسته ۴: قضایائی که موضوع آنها هر چیزی است که می توان محمول قضیه حملیه را از آنها سلب نمود مثل العلم ليس بحيوان.

خلاصه: در ارتباط با محمول نیز چهار دسته قضیه فراهم شد. دو دسته موجب و دو دسته سالب.

مرحله ۲: مرحله مقایسه و شکل سازی: در این مرحله باید قضایای دسته اول یعنی قضایائی که در ارتباط با موضوع قضیه حملیه است با قضایای دسته دوم یعنی قضایائی که در ارتباط با محمول قضیه حملیه است مقایسه نمایم و از ترکیب آنها باید دیگر شکلی جامع الشرائط فراهم کنیم. در اینجا است که مقدمات آن تصدیق نظری را دست آورده ایم. مثلاً با ترکیب قضیه الانسان حساس متحرك بالارادة با قضیه الحساس المتحرك بالارادة به این نتیجه می رسیم که الانسان حیوان.

ب) یک مرتبه قضیه شرطیه است. در اینجا اگرما قضیه شرطیه را به قضیه حملیه برگردانیم بعد نتوانیم از راه تپاس اترانی حملی آنرا معلوم نمایم در این صورت باید عیناً همان مراحل که در قسمت الف گفتند شدیست سر بگذاریم و اما اگر قضیه شرطیه را به حملیه برگردانیم در اینجا نیز باید سه مرحله طی کنیم که شبیه به مراحل گفته شده در شماره الف است.

مرحله ۱: مرحله تفکیک: در این مرحله باید قضیه شرطیه را به مقدم و تالی تفکیک نموده و هر کدام را بدون ارتباط با دیگری در نظر بگیریم. مقدم را جرای از تالی و تالی را جرای از مقدم.

مرحله ۲: مرحله تکثیر: یعنی در رابطه با مقدم چهار دسته قضیه از بین معلومات فراهم کنیم.

دسته ۱: قضایای شرطیه ای که مقدم آنها مقدم قضیه شرطیه و تالی آنها هر چیزی است که لازمند مقدم قضیه شرطیه است.

دسته ۲: قضایای شرطیه ای که مقدم آنها هر چیزی است که مقدم قضیه شرطیه لازمند آنها است.

دسته ۳: قضایای شرطیه سالبی که مقدم آنها مقدم قضیه شرطیه و تالی آنها هر چیزی است که لازمند مقدم قضیه شرطیه نیست.

دسته ۴، قضایای شرطیه سالبه ای که مقدم آنها هر چیزی است که مقدم قضیه شرطیه لازم آنها نیست.

در رابطه با تالی نیز چهار دسته قضیه از بین معلومات فراهم می کنیم که شبیه به چهار دسته فوق می باشد. مرحله ۳، مرحله مقایسه و شکل سازی: با مقایسه قضایای دسته اول با قضایای دسته دوم و ترکیب آنها باید یک شکل جامع شرایط تشکیل داده و توسط آن، تصدیق تهری را معلوم می کنیم. (ج) یک مرتبه قضیه حملیه است و قصد ما این است که از راه قیاس استثنائی اتصالی آنرا معلوم نمائیم در اینجا نیز باید سه مرحله را پشت سر بگذاریم

مرحله ۱، در این مرحله باید اولاً تمامی ملزومات آن قضیه را بیاییم یعنی تمامی چیزهایی که این قضیه لازم آنها است. ثانیاً تمامی لوازمات آن قضیه را بیاییم یعنی تمامی چیزهایی که لازم این قضیه است. ثالثاً تمامی ملزومات نقیض آن قضیه را پیدا کنیم یعنی تمامی چیزهایی که نقیض این قضیه لازم آنها است. رابعاً تمامی لوازمات نقیض آن قضیه را پیدا کنیم یعنی تمامی چیزهایی که لازم نقیض این قضیه هستند. مرحله ۲، مرحله تکثیر: از این فحوص و جستجو یک سلسله قضایای شرطیه متصل فراهم می کنیم. مثلاً فرض کنید قضیه حملیه ای که ما بدنبال اعتقاد پیدا کردن در آن هستیم الاربعة زوج می باشد. در رابطه با این قضیه قضایای شرطیه متصل زیر را می توانم داشته باشیم. اذ كانت الاربعة منقسمة بمتساوین. اذ كانت الاربعة منقسمة بمتساوین. اذ كانت الاربعة غیر منقسم بمتساوین. اذ كانت الاربعة غیر زوج. اذ كانت الاربعة غیر زوج.

مرحله ۳: از قضایای بدست آمده یک قیاس استثنائی اتصالی تشکیل می دهیم و از استثناء عین مقدم عین تالی را بر او از استثناء نقیض تالی نقیض مقدم را نتیجه می گیریم. در اینجا است که ما مقدمات آن قضیه حملیه را پیدا کنیم مثلاً گوئیم:

اذا كانت الاربعة منقسمة بمتساوین فهو زوج (صغری) لکنها منقسمة بمتساوین (کبری) فهو زوج (د) یک مرتبه قضیه حملیه است و قصد ما این است که از راه قیاس استثنائی اتصالی آنرا معلوم نمائیم و مقدمات آنرا کسب کنیم. در این صورت نیز باید سه مرحله را پشت سر بگذاریم.

مرحله ۱، مرحله فحوص: در این مرحله باید تمام چیزهایی که با آن قضیه عناد دارند پیدا کنیم. اعم از آنکه عناد صدقاً و کذباً باشد و یا عناد صدقاً تنها باشد و یا عناد کذباً تنها باشد. و به عبارت دیگر آن قضایای که در بین معلومات خود آنرا می یابیم با این قضیه حملیه رابطه اش به صورت قضیه متصل حملیه است.

باشد یا به صورت قضیه مافتة الجع یا به صورت قضیه مافتة الخلو .

مرحله ۱: در این مرحله نیز تمام چیزها باید با تقیض غناد دارند یعنی یا هم . اعم از اینکه غناد صدقاً و کذباً باشد و یا صدقاً فقط و یا کذباً فقط . آنگاه از این دو شخص یعنی فحصى که در مرحله ۱ گفته شد و فحصى که در مرحله ۲ گفته شد یک سلسله قضایای متصله فراهم می‌کنیم . مثلاً فرض کنید قضیه حملید ما الاربعه زوج است در ارتباط با این قضیه قضایای متصله زیر را می‌توانم داشته باشم .  
اما الاربعه زوج و اما فرد .

اما الاربعه فرد و اما منقسمه به تساویین .

مرحله ۲: از قضایای بدست آمده یک قیاس استثنائی اتصالی تشکیل داده و با شرایطی که قبلاً گفته شد نتیجه می‌گیریم که نتیجه همین قضیه حملید ای است که ما بدنبال کسب مقدمات آن هستیم . مثلاً اگر هم الاربعه اما زوج و اما فرد . لکنها کسبت بقدر فوی زوج .  
مرحله چهارم فکر حرکت ذهن از معلومات به مجهول . در این مرحله ذهن انسان از معلومات ابارسده در ذهن قیاسی بدست آورده است آنگاه به سوی مشکل حرکت می‌کند و با دلیل آرا برای خود روشن می‌نماید و اثبات می‌کند . (۱)

مطلب اول :

نکته ۱: زمانیکه انسان بر قضیه ای دلیل می‌آورد باید دلیل او منتهی به امر بدیهی شود یعنی دلیل و یا دلیل بر دلیل و یا ... بدیهی باشد یعنی امری باشد که نیازی به فکر و اندیشه و استدلال ندارد چون اگر دلیل منتهی به امر بدیهی نشود هیچگاه با دلیل عالم به قضیه نخواهد شد . توضیح :  
اگر بخواهیم بر قضیه الف دلیل بیاوریم از قضیه ب به عنوان دلیل استفان می‌کنیم آنگاه این قضیه ب دو صورت دارد .

۱- بدیهی باشد . در این صورت تجزیه و تحلیل به پایان می‌رسد و بدنبال دلیل نخواهیم بود .

۲- نظری باشد . در این صورت خود این دلیل نیازمند به دلیل و استدلال است . از قضیه ج به عنوان دلیل بر قضیه ب استفاده می‌کنیم این قضیه ج نیز همان دو صورت را دارد به این معنا که اگر بدیهی باشد تجزیه و تحلیل ختم می‌شود و اگر نظری باشد بحتاج به دلیل و استدلال است و این رشته ادامه دارد و هیچگاه توقف نمی‌کند و به عبارت دیگر تسلسل لازم می‌آید پس دلیل آوردن باید منتهی به امر بدیهی شود .

نکته ۲: منتهی شدن به امر بدیهی دو حالت دارد

(۱) اساس الاقباس ص ۲۹۹ - رهبر خرد ص ۳۲۸ - جوهر لفضید ص ۱۸۱

الف) تجزیه و تحلیل انسان از همان ابتداء به امر بدیهی ختم شود به اینصورت که برای اثبات قضیه مورد

نظرش از دو مقدمه بدیهی استفاده کند و با تشکیل قیاس از این دو مقدمه بر مدعا و مطلب خود استدلال نماید. در اینصورت به این قیاس، قیاس بسیط گویند.

ب) تجزیه و تحلیل انسان از همان ابتداء منتهی به امر بدیهی نشود. به اینصورت که برای اثبات قضیه مورد نظرش از دو مقدمه استفاده کند که هر دو یا یکی تخریبی است. در اینجا باید بدنبال مقدمات دیگری باشد تا بر سبب آنها مقدمات تخریبی قیاس اول را روشن و اثبات نماید. که در اینصورت نتیجه قیاس دوم مقدمه قیاس اول خواهد شد و اگر مقدمات قیاس دوم نیز تخریبی باشد همچنان بی پایه است بدنبال مقدمات دیگری بود تا بر سبب آنها مقدمات قیاس دوم را روشن و اثبات شود. این کار تا وقتی که امر بدیهی بر پایه ایات منتهی نشده است ادامه دارد. در اینصورت به قیاس، قیاس مرکب گویند. پس قیاس مرکب قیاسی است که از دو قیاس و یا بیشتر فوادم شده است و هدف از این قیاسها اثبات قضیه مورد نظر است.

نکته ۲: غالباً ما قیاس مرکب را بکار برده ولی نتایج و یا بعضی از مقدمات این قیاسها را حذف می کنیم آنگاه بعضی خیالی کنند که این یک قیاس است. به مثال زیر توجه کنید:  
کل شاعر حساس و کل حساس تیا لم و کل من تیا لم قوی العاطفه فکل شاعر قوی العاطفه. این قیاس در واقع دو قیاس است به اینصورت:

کل شاعر حساس و کل حساس تیا لم فکل شاعر تیا لم

کل شاعر تیا لم و کل من تیا لم قوی العاطفه فکل شاعر قوی العاطفه

در قیاس مرکب فوق نتیجه قیاس اول و صفرای قیاس دوم حذف شده است.

نکته ۴: قیاس مرکب در یک تقسیم بر دو نوع است

الف) موصول: به قیاسی گفته می شود که نتایج آنرا در جای خود ایراد کنند و همان نتایج را در مقدمات قیاس دیگر مکرر کنند پس نتیجه دوم مرتب ذکر می شود

۱- به عنوان نتیجه برای یک قیاس ۲- به عنوان جزئی از قیاس بعدی

مثلاً: کل انسان حیوان و کل حیوان نام فکل انسان نام. کل انسان نام و کل نام جسم فکل انسان جسم

ب) مفصول: به قیاسی گفته می شود که نتایج آن حذف می شود. مثل اینکه مثال فوق را به اینصورت بگویم

کل انسان حیوان و کل حیوان نام و کل نام جسم فکل انسان جسم (۱)

نکته ۱: از جمله قیاس‌ها نیکد مرکب از دو قیاس است. قیاس خلف بی باشد (۱). در مباحث گذشته در روجا از این قیاس نام برده شد.

۱- در تنبیه اول از تنبیهات شکل سوم. در آنجا نام این قیاس را طریقه خلف گذاشتیم و کمی آنرا شرح دادیم. ما از این قیاس برای برهان بر بعضی از ضروب شکل دوم رسوم استفاده کردیم.

۲- در قسم چهارم از قیاس اقرانی شری که مرکب از حملیه و متصده بود. در آنجا گفتیم قیاس خلف منحل به دو قیاس بی شور که یک قیاس از این دو قیاس، اقرانی شری فراهم شده از حملیه و متصده است.

نکته ۲: علت استفاده نمودن از این قیاس این است که گاهی انسان مستقیماً نمی تواند بر مطلوب و مدعای خود استدلال نماید در اینجا است که از راه باطل نهیون نفیض مدعایش مدعای خود را اثبات می کند چون وقتی نفیض مدعا باطل شد تهرراً مدعا اثبات می شود بدلیل اینکه رو نفیض نمی تواند کارد باشد به این ابطال نفیض برای اثبات مدعی قیاس خلف گویند و لذا در تنبیهات شکل سوم گفتند قیاس خلف از نوع استدلال غیر مباشر است.

نکته ۳: چنانکه گفتند قیاس خلف از دو قیاس فراهم شده است که نحوه انحلال آن به دو قیاس در مطلب دوم خواهد آمد. دو قیاسی که قیاس خلف منحل به آنها می شور عبارتند از:

۱- قیاس اقرانی شری که از حملیه و متصده فراهم شده است.

۲- قیاس استثنائی.

مطلب دوم:

نکته ۱: توضیح قیاس خلف با مثال:

مثال برای ضوب چهارم از شکل دوم که از سالیب جزئی و موجب کلیه تشکیل شده بود چنین بود:

بعض الجسم کین بعدن (صغری) - وکل ذهب معدن (کبری) - فبعض الجسم کین بذهب (نتیجه)

در این مثال گفتیم مدعای ما این است که این نتیجه صادق است چون اگر صادق نباشد باید نفیض آن

که موجب کلیه است صادق باشد یعنی کل جسم ذهب و حال آنکه این نفیض نمی تواند صادق باشد

چون اگر صادق باشد خلف لازم می آید پس آن نتیجه بی بایت صادق باشد تا خلف لازم نیاید.

سؤال: چگونه اگر نفیض صادق باشد خلف لازم می آید؟

جواب: برای توضیح خلف باید مراحل زیر را پشت سر بگذاریم.

الف) اگر نفیض صادق باشد یعنی کل جسم ذهب. این نفیض بی به کبری قیاس یعنی کل ذهب معدن

ضمیمه بی کنیم و از ایندو یک شکل اول فراهم می کنیم به اینصورت:

کل جسم زهّب و کل زهّب معدن فکل جسم معدن

(ب) نتیجتاً بدست آمده با با صغری قیاس یعنی بعض الجسم لیس معدن مقایسه می کنیم می بینیم ایندو نقیضان هستند پس یا این نتیجتاً کاذب است و یا صغری چون هر دو معنی تراست صادق باشند اما صغری نمی تواند کاذب باشد چون فرض این است که صغری صادق است و لذا کذب آن خلاف فرض می شود پس تمهلاً نتیجتاً کاذب خواهد بود

(ج) نتیجتاً کاذب بود تمهلاً کذب آن یا ناشی از صغری قیاس شده است یعنی کل جسم زهّب و یا از کبری ناشی شده است که کل زهّب معدن باشد. اما از کبری ناشی نشده است چون این کبری کبری قیاس اصلی بود که فرض صدق آن بود پس می ماند صغری پس باید صغری کاذب باشد زمانیکه صغری کاذب شد نقیض آن صادق می شود که بعض الجسم لیس زهّب است. ملغای ما همین بود که این قضیه صادق است.

نکته ۲: قیاس خلف از دو قیاس تشکیل شده است (۱)

۱- قیاس اقترانی ش ملی به اینصورت:

لو لم یصدق المطلوب (س ب ح) لصدق نقیض (کل ب ح) ← صغری

[یعنی اگر بعض الجسم لیس زهّب صادق نباشد باید نقیض آن که کل جسم زهّب است صادق باشد و کل ح م (کبری)]

[یعنی هر زهّب معدن است]

فلو لم یصدق المطلوب فکل ب م (نتیجتاً)

[یعنی اگر نقیض الجسم لیس زهّب صادق نباشد پس کل جسم معدن صادق می شود]

۲- قیاس استثنائی:

لو لم یصدق المطلوب فکل ب م (صغری)

و لکن کل ب م کاذب (کبری - استثناء نقیض دالی)

ف س ب ح صادق (نتیجتاً نقیض مقلم)

توجه: در هر ضریبی که از قیاس خلف استفاده شدی باید آنرا به ایندو قیاس برگردانده برای اینکه مطلب روشن شود چند ضریب از ضریبی که در آنجا از قیاس خلف استفاده شده بود به این دو قیاس برگردانیده

(۱) شرح شریف ص ۲۴۶ - جوهر النضیر ص ۱۸۶ - شرح المطالع ص ۳۳۱ - اشارات ج ۱ ص ۲۸۲ - اشارات

نکته ۱: از جمله قیاسهایی که مرکب از دو قیاس است، قیاس مساواتی باشد که نحوه انحلال آن به دو قیاس در مطلب دوم خواهد آمد. مثل: الف مساوی ب - ب مساوی ج - پس الف مساوی ج.  
نکته ۲: اولین مثالی که از معلم اول برای این قیاس گفته شد مستعمل بر لفظ مساوی بود به این جهت نام این قیاس را مساوات گذاشته اند.

نکته ۳: صدق قیاس مساوات متوقف بر صدق مقدمه خارجی است که معذونی باشد. پس اگر آن مقدمه خارجی صادق باشد این قیاس نیز صادق و متیح است. مثل:

الف مساوی ب - ب مساوی ج - پس الف مساوی ج. این قیاس صادق است چون آن مقدمه خارجی که مساوی مساوی مساوی می باشد صادق است. و اگر مقدمه خارجی کاذب باشد قیاس نیز کاذب است و متیح نخواهد بود. مثل:

۲ نصف ۳ - و ۴ نصف ۸. این قیاس نتیجه می دهد که ۲ نصف ۸ است چون آن مقدمه خارجی که نصف نصف نصف است کاذب است.

مطلب دوم:

بدین مثال توجه کنید:

الف مساوی ب (صغری) - ب مساوی ج (کبری) - الف مساوی ج (نتیجه) - این قیاس با این شکل که دارد داخل در هیچیک از قیاسهایی که تا بحال خوانده شده نیست چون این قیاس:

اولاً: قیاس اتزانیه حملی نیست بدلیل اینکه حد وسط بیما هم در دو مقدمه تکرار شده است چون حد وسط (مساوی ب) است که در کبری تنها قسمتی از آن آمده است یعنی ب.

ثانیاً: قیاس اتزانیه شرطی نیست چون هیچیک از مقدمات قیاس قضیه شرطیه نیست.

ثالثاً: قیاس استثنائی نیست چون قیاس مستعمل بر اداه استثناء (لکن) نیست.

ولذا باید این قیاس را به قیاسی منظم برگردانیم تا به شکل قیاس مألوف و مأنوس دربیاید. این قیاس مرکب از دو قیاس است.

قیاس اول:

الف مساوی ب (صغری) - هر مساوی ب مساوی است با مساوی ج (کبری) - الف مساوی است با مساوی ج

این قیاس یک قیاس اتزانیه حملی شکل اول است که باید صغری و کبری و نتیجه آنرا مورد بررسی قرار داد.

و اما صغری: این صغری همان صغری قیاس اصلی است بدون کم و زیاد.

و اما کبری: این کبری قضیه صادقیه است که از مقدمه دوم قیاس مساوات (ب مساوی ج) گرفته شده.

است چون با توجه به این مقدمه دوم ب اسم دیگرش مایساری ج است. آنگاه اگر گفتند شور هر مایساری ب مایساری ب است قضیای صادق می باشد که از بی هیات است و شما می توانید بجای ب اسم دیگرش را که مایساری ج است بگذارید که چنین می شود: هر مایساری ب مایساری مایساری ج است و این همان کبری است و اما نتیجه: برای اخذ نتیجه حد وسط را که مایساری ب است حذف نمودیم آنگاه این نتیجه بدست آمد:

قیاس دوم:

الف مایساری است با مایساری ج (صغری) هر مایساری مایساری ج مایساری ج است (کبری) - الف مایساری ج. این قیاس اقترانی حملی از نوع شکل اول است که باید صغری و کبری و نتیجه آنرا بررسی کرد. اما صغری: این صغری نتیجه قیاس اول است. اما کبری: این کبری را از مقدمه خارجی مایساری مایساری مایساری گرفته ایم. بر طبق این مقدمه خارجی گفته می شود: هر چیزی (الف) که مایساری است با مایساری ج (یعنی ب) مایساری است با ج. اما نتجه: برای اخذ نتیجه حد وسط را که مایساری مایساری ج است حذف نمودیم و این نتیجه را گرفتیم (۱)

مطلب اول:

نکته ۱: استقراء آن است که ذهن انسان با بررسی جزئیات یک حکم کلی را استنباط نماید. پس اساس و پایه هر حکم کلی جستجوی جزئیات می باشد که همان استقراء است. مثل اینکه ما تعدادی از حیوانات را مورد بررسی قرار می دهیم می بینیم هنگام غذا خوردن فک با این خور را حرکت می دهند از این جستجو یک قاعده کلی استنباط می کنیم که کلی حیوان یعنی فک الاسفل عند المضغ (۲)

نکته ۲: فرق استقراء و قیاس: در استقراء از خاص به عام استدلال می شود و انتقال از جزئی به کلی است ولی در قیاس از عام به خاص استدلال می شود و انتقال از کلی به جزئیات است.

نکته ۳: استقراء بر دو قسم است الف) تام: اگر همه جزئیات و مصادر تو یک کلی را جستجو کنیم و پس از جستجو حکم کلی در باره همه آنها صادر کنیم این استقراء تام است و یقین آوری باشد.

تأملاً: در حقیقت بازگشت این استقراء به قیاس است که آنرا قیاس مقسم می نامند (۳) مثلاً وقتی شما می گوئید: «هر شکلی از اشکال هندسی، متناهی و محدود است چرا که همه اشکال کروی و همه اشکال ضلع دار متناهی و محدودند»، گرچه ظاهراً می نماید که از راه جزئیات به حکم کلی دست یافته اید اما در حقیقت بازگشت استدلال فوق به یک قضیه متصله و در قضیه حملیه بصورت زیر است:

هر شکل هندسی یا کروی است و یا ضلع دار (متصله)

(۱) اشارات ج ۱ ص ۲۷۸ (۲) اساس الاعتقالات ص ۳۳۱ (۳) جوهر ص ۱۷۴ - شرح مطالع ص ۳۱۷

و هر شکل ضلع دار متناهی و محدود است (حمید ۱). پس هر شکل هندسی، متناهی و محدود است (نتیجه)  
در اینجا دو قضیه حمید در واقع ذکری کلی هستند که بر اساس آنها حکم هر یک از اشکال هندسی تعیین شده  
است و این قیاس است نه استقراء.

ب) ناقص: اگر بعضی از خصیسات و مضاربت یک کلی را جستجو کنیم و پس از جستجو حکمی کلی درباره همه افراد صادر  
کنیم استقراء ناقص نام دارد که تنها مفید ظن به حکم کلی است و نه یقین. (۱)  
مطلب دوم:

نکته ۱: در مقدمات قیاس دائما یک مقدمه کلیه وجود دارد

نکته ۲: مقدمه و حکم کلی دو صورت دارد

الف) یک مرتبه افراد و مضاربت آن محدود است. در این صورت استقراء تمام افراد آن ممکن است و با توجه به اینکه  
استقراء تمام مفید یقین است آن قاعده و حکم کلی نیز یقینی خواهد شد.

ب) یک مرتبه افراد آن نامحدود است که اکثر قواعد و احکام کلیه چنین هستند. در این صورت استقراء تمام افراد  
آن ممکن نیست تنها استقراء ناقص ممکن است و با توجه به اینکه استقراء ناقص مفید ظن است آن قاعده و حکم  
کلی نیز ظنی خواهد شد.

نکته ۳: زمانی که یکی از مقدمات قیاس ظنی شد قیاس نیز ظنی خواهد بود و نه یقینی.

با توجه به این دیده نکند اشکال این است: قیاسی که پایه عنوان برهان در مطالب فلسفی و غیر فلسفی از آن استفاده  
می کنیم یک اسرطنی و غیر برهانی است چون اساس آن استقراء ناقص است که مفید ظن می باشد.

جواب:

استقراء ناقص چهار نوع است که تنها یک نوع از آن ظن آوراست و سه نوع دیگر یقین آوری باشد

الف) استقراء ناقصی که فقط مبتنی بر مشاهده و دیدن بعضی افراد است یعنی انسان استقراء کننده بعضی از  
افراد یک کلی را می بیند و بدون علت یابی یک حکم کلی صادر می کند. این استقراء برای انسان تنها ظن آوراست

ب) استقراء ناقصی که مبتنی بر مشاهده بعضی افراد و علت یابی است. یعنی انسان استقراء کننده بعد از مشاهده  
بعضی از افراد یک کلی و وصفی را در آنها می بیند آنگاه به علت یابی می پردازد که علت وجود این وصف در این افراد

چیت. در مقام علت یابی می برد علت ثبوت این وصف خاصیتی است که در کلی این افراد است نه خصوص این  
افراد دیده شده. اینجا است که حکم کلی را صادر می کند. این استقراء ناقص قطعا مفید یقین است چون علت

این وصف در تمامی افراد است و تخلف معلول (وصف) از علت معال است پس این وصف در همه است.

ج: استقراء ناقصی که مبتنی بر یک امر بدیهی عقلی است. مثل الکلی اعظم من الجزء. این قاعده کفیه ای است که ما تمام افراد و مصادیق آنرا جستجو نکردیم اما با این وجود حکم را به صورت کلی می گوئیم چون یک امر بدیهی است که تصور موضوع و محمول ما را کافی است برای این حکم ضروری. توجه به این مطلب لازم است که این در واقع استقراء نیست دلیل اینکه حکمهای اینچنینی احلاً نیازی به مشاهده افراد ندارند و حال آنکه توأم با استقراء به مشاهده است.  
 د: استقراء ناقصی که مبتنی بر مماثلت و مشابهت کامل بین جزئیات و افراد یک کلی است. یعنی انسان استقراء کنند بعضی از افراد یک کلی را می بیند و چون همه افراد این کلی را شبیه به یکدیگر می داند یک حکم کلی صادر می کند. (۱)

مطلب دوم:

نکته ۱: انتقال ذهن از حکم یک شیء به ثبوت همان حکم در شیء مشابه آن تمثیل نامیده می شود و به عبارت دیگر اثبات حکم در فردی بخاطر وجود آن حکم در فرد مشابه آن استدلال تمثیلی نام دارد که در اصطلاح فقهاء و در علم اصول به چنین استدلالی قیاس لغوی می شود.

نکته ۲: در تمثیل چهار رکن وجود دارد

- الف) اصل: طرفی است که یقیناً حکم آنرا می دانیم.
- ب) فرع: طرف دیگری است که می خواهیم حکم را در مورد آن نیز اثبات کنیم.
- ج) جامع: به وجه مشابهت دو طرف گوئید.
- د) حکم: همان است که وجود آن در اصل یقینی است و در فرع بر بنیاد اثبات آنیم.

نکته ۳: صرف یک مشابهت بین دو چیز نمی تواند دلیل تامی بر مشابهت آنها در همه جهات باشد از این رو لغتاً تمثیل جز احتمال چیز دیگری را نمی آفریند. البته ممکن است کثرت وجود تشابه و شدت آنها موجب ثبوت احتمال تا سرحد ظن بشود اما هرگز آنرا به مرز یقین و قطع نخواهد رساند و لذا ارزش تمثیل از قیاس و استقراء کمتر است.

بلد اگر در موردی دریا بنشینیم که جامع علت تامه ثبوت حکم در طرف اصل است آنگاه به مقتضای قاعده علیت (با وجود علت تامه معلول نیز حتی الوقوع خواهد بود) یقیناً به ثبوت آن در طرف فرع نیز تصدیق خواهیم کرد. بازگشت چنین تمثیلی در واقع به قیاس است و لذا مفید یقین می باشد ولی درک اینکه جامع علت تامه ثبوت حکم در اصل است به سادگی ممکن نیست و در مسائل و احکام شرعی درک این مطلب تنها از ناحیه شارع ممکن است. مثلاً (۲) امام فرموده است علت اینکه آب چاه چیزی او را فاسد نمی کند ماده داشتن آن است لذا اینجا می توانیم این حکم را به هر آبی که ماده دارد سواً می برهیم مثلاً به انصورت: ماء الحمام له ماده - و کل ماء له ماده واسع لا یفسد شیئاً - فماء الحمام واسع لا یفسد شیئاً.